

وَمَنْ يَتُوكْ كُلٌّ عَلَى اللَّهِ فَهُوَ حَسْبُهُ

الحمد لله کہ چون ثبات خالق یکتا و بامداد رزاق بے ہمتا شمس و مہر کریم ہے



حسب فرمایش اسم ہائے بیان محمد شریف تاجرتب شہر پشاور باہتمام میان گل احمد صاحب

مطبع پرنس ہلہ طبع و
دکتر ہند درونق پدی

عقبات ۱۰

طعن فی کتب و مؤلفات
مؤلفان و مکتوبات
کتابخانه و کتابها
تألیفات و مؤلفان

... و ...

[Handwritten signatures and notes at the bottom of the page.]

۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله الذي جعل القرآن الكريم
موسى عليه السلام

کتابخانه عمومی
مکتبہ اسلامیہ
کراچی

و این کلمات را در هر روز بخواند و در وقت حاجت بگوید که خداوند مرا از این گرفتاری نجات دهد

۹۰

تکرار چونا م او کنی کیا بار + شک نیست کہ زہری بکمال اتمام +
 این دوارے بعنائیت حضرت باری تعالیٰ آنکہ طالبان این فن زمینیت
 مشاہدہ و برکت مطالعہ اش نفی کمال و حلی شامل تیر و محصل گردد
 واللہ تعالیٰ الرشد + والیک المبدأ والیک العاد مقدمہ باید دانست کہ
 فن الشانقسم می شود و بر قسم کی توقعات کہ مضامین آن منظوم بر شکل
 و احکام سلاطین و حکام است و دیگر محاورات کہ ترکیب آن مواد صور
 رکائبات و مفاد ضات است و محاورات منقسم می شود بہ قسم از
 برائے آنکہ خالی از ان نیست کہ رتبہ مکتوب الیہ از رتبہ کاتب بلند تر است یا
 فروتر یا مساوی است اگر بلند تر است مراعات گویند و اگر فروتر است قضا
 خوانند و اگر مساوی است مراسلات گویند و دیگر یک ازین اقسام ثلاثہ منقسم
 می شود بخطابے و جوابے واللہ اعلم بالصواب والیک المرجع والمآب +
 سلاطین علی طبقہ اعلیٰ از سلاطین نویسند + آفتاب عالمات است و
 قافہ و دایہ جهان فروز سلطنت باہر قوہ باصرہ شہیہ غرہ ناصیہ کمر
 واسطہ انوار امن و امان وسیلہ آثار عدل و احسان معاذ عالم سلاطین

ب د ع ا ش
 ۱ ۲ ۳ ۴ ۵
 ۶ ۷ ۸ ۹ ۱۰
 ۱۱ ۱۲ ۱۳ ۱۴ ۱۵
 ۱۶ ۱۷ ۱۸ ۱۹ ۲۰
 ۲۱ ۲۲ ۲۳ ۲۴ ۲۵
 ۲۶ ۲۷ ۲۸ ۲۹ ۳۰
 ۳۱ ۳۲ ۳۳ ۳۴ ۳۵
 ۳۶ ۳۷ ۳۸ ۳۹ ۴۰
 ۴۱ ۴۲ ۴۳ ۴۴ ۴۵
 ۴۶ ۴۷ ۴۸ ۴۹ ۵۰
 ۵۱ ۵۲ ۵۳ ۵۴ ۵۵
 ۵۶ ۵۷ ۵۸ ۵۹ ۶۰
 ۶۱ ۶۲ ۶۳ ۶۴ ۶۵
 ۶۶ ۶۷ ۶۸ ۶۹ ۷۰
 ۷۱ ۷۲ ۷۳ ۷۴ ۷۵
 ۷۶ ۷۷ ۷۸ ۷۹ ۸۰
 ۸۱ ۸۲ ۸۳ ۸۴ ۸۵
 ۸۶ ۸۷ ۸۸ ۸۹ ۹۰
 ۹۱ ۹۲ ۹۳ ۹۴ ۹۵
 ۹۶ ۹۷ ۹۸ ۹۹ ۱۰۰

[illegible]

بسم الله الرحمن الرحيم

ملاذ اکابر و خواجه سلطان سلاطین شریفین بر بان خواجه خاقان
 و ایامی بشید و فرزند و نوزاد و نظیر سلیمان و سهروردی
 محمد بایون بادشاه از شارق اقبال و مطلع اجلال شارق و مطلع باد و کو
 خلافت و ایالت و شارع عظمت و شوکت از افق ابهت و جلالت ساطع و لام
 باوخلص واضح الاعتقاد که در لوازم قواعد اخلاص و مراسم معاهد خصاص و فیه از
 و قائل تا مرغی نیست گذارد و دعایی که آثار انوار محبت و از دیامود مودت از ان
 مستفا و باشد مرفوع ضمیر میگرداند و دوام ایام سلطنت و تضرع و خلود
 عموم و خلافت و جهان داری را از درگاه محیب الدعوات استدعا مینماید آثار اجابت
 و امارات قبولیت بر صحایف این عا و واضح و لایح با و ثالث محرم الحرام صفت
 بر کاتبه علی الانام از در سلطنت بهرات صیفت عن تطرق لافات با بلاء این
 صحیفه اقدام نمود عثمان کلام را از صوب طناب معطوف ساخته و دعای
 دولت را بهمهمات میداند سر آرد و عظمت به زنده سماک و سبزه افلاک
 بر افراخته باد و سحاب جهان داری بغیض فضل حضرت باری خفته و پر خست با
 سلاطین و جواب طبقه اعلی از سلاطین نویسنده صد الکتاب
 صحیفه سلطنت و کارگزاری و فصل الخطاب جریده خلافت و نام داری که

[illegible][illegible][illegible]

افشيان بارگاه پسر شتابه بادشاه ظل الله عليه است که خیر دست
طراز کسوت سلطنت و فرمان دانی ننگین جام عظمت و کشور کیشانی قطب
فلک سلطنت غم از داوره خلافت علیا ناصر عبا و الله حافظ بلاد و
کهنه القلین امان الحافقین شرف صدور یافته بود از افق عاطفت
و ترقی کمرست روی نمود هر لفظی از ان چون زمان صلیح مضمن طلوع
آفتاب معانی و پسر از ان چون نسیم که مشکلی سبب رحمت و
کامرانی که از ان نور و عطف ظهور یافته بود بالوفاء عیب و صنوف
آنیمه مقابل افتاد توقع که بهین دستور نیان حقوق مودت را جاز ندرند
و باز سال صحائف لطیف بهین منت گردانند سبب صغر صغر حرم الله و
و الطراز و سلطنت قیام الاسلام بلخ خط الله برگاه عن السلام
اها و ابلاغ یافت ترک اقدام بر ابرام عین ادب و حشرم میدانه حرم
بهمان نفحات عنایات بادشاه به عطر باد و الکاف بستی بلغات انظار
خسروانه مزین و نور باد و الدعا خطاب سلاطین بطبقه او سطر از
سلاطین بنشیند - ظلال فر سلطنت همایون بهین معدت و از فزون
صاحبقران عظم زنده سلاطین عرب و عجم قوت بازوی مسلمانان فروع

[illegible][illegible]

[illegible]

و اگر فی المثل حکم انعام و یک بزرگو را در فور حکم و در م نواب کامیاب در خطای و غیر
شده باشد بعفو عافیت نماید و است عاشره شهر محرم است بر کاتبین الامم
از محولات لازالت محرومه عن الالاف صورت عرض فیت زیادت
جرات حد بندگان نیست سرارده سلطنت و غیر اوق عظمت بر قبه کیوان
مذوقه فرقه آن بر افروخته باد اولاد سلاطین در جواب سلاطین
نویسد عرض داشت بند هکترین که ریات بندگی در میدان اطاعت بر
افروخته و آیات عبودیت بر صفحه دل جهان نگاشته انکه عالی فرمان و حب
الاذعان که از دیوانخانه دولت بکم تعز من تشاء و نامزد این بنده
شده بود از منظر اقبال مطلع افضل طلوع نموده صنوف عنایت و ذره
پروری که در ضمن آن منبرج بود با سائر بنده نواری انضمام داده در وظایف
و عای و دوام دولت افزود و بر نظام امور جهان بینی که فحاشی ایشان سیح
الکشان بآن باطنی بود و مراستم شکر گذاری بقدیم رسانید الحمد لله حمدا دائما
خامس شهر صفر ختم الله به فی نظر از ولایت نصف حفت با نوایس
سمت عرض پذیرفت زیاده خود را مرتبه جبارت نمیداد شعله ریات آسمان
فرسای و لمعات الویه پیرسای ابد هر لاج و لامع با اولاد سلاطین
بسلاطین نویسد عرض داشت بند هکترین بندگان که در اغ بندگی بر

[illegible]

جین جلیج اردو دھمت عبودیت برنا خیمه جهان بعد از قبیل نین عبودیت
دوستداری و دوام دولت ایام سلطنت و خلافت آنکه احوالات خدایان را
که احباب غرض الذین فی قلوبهم مَرَضٌ بنوعی نامرضی برخواست
صدق و قیاسات علیہ رسانیده اند اکنون با وجود آن باذیال استشفاف
اعضایام نموده و این بنده را تسخیر گردانیده اگر نظر عفو و مطلقیت منظور گردد
تحت خاد بود اولین بیع الاخریت افادته و عمت افاضت از بنده قزوین لایست
موطن لابل التملین رقم عرض فیت زیادہ قدم جبارت بر بساط انبساط نمی دهد
اما فتح آبی بر جاشی درگاه سلطنت پناہی متصل و مفرق با و محمداً لا اله الا محمداً
صلی الله علیه وسلم اولاد سلاطین در جواب سلاطین
نویسنده عرض داشت بنده درگاه که در میان جین بنی بقرآن دولت قاهره
اعضایام نموده و ملازم را عبودیت با اقدام انقیاد و پیرویه و نواب کامیابیت
اعلی آنکه توفیق رفیع و حکم جهان مطیع عالم مطیع که از نشان بارگاه پسر شتاب
صدقه فیت بود نزول اقبال حلول اجلال فرمود از طالع آن فی قیج و قیج
و مشاہدہ آن طغرائی رفیع رفیع معنی و لذا ذرایت فخر ذرایت نعیمًا و
ملکا کبیرًا اطلای یافت و انواع مراحم که در طایفی آن اندر یافت بود
بدعای دولت بد پیوند مقابل خست بر علو و جبر خلافت و ممتو مرتبه عدل و قوت
سجدهات شکر گزارای نمودی گردانیده و الحمد لله حمداً دائماً لا اقصاء که

در حال مستی است که
دست چپین بر روی
شکر استین می کنند
باغانی که گویند ۱۰
و درگاه که در لای کبر
بجوس برین بیست و
عنه درام با نسیج
و بکس و بن جود
کسب علی است
مع حوت بیست و پیر
است صدای
۱۲
نسیج بر کسب
چو کبک و کبک
نزد دولت ملکی
نسیج بر کسب
داد العیاض بیست و
چو کبک و کبک
عنه از نسیج
کسب بر کسب
بود از نسیج
عنه ای فرد
آمن کسب بر کسب
۱۴

۲۵

13

عظمیٰ کی دھڑکن گانہ ۱۵
خیاں سلمہ زوجہ سالار خان
جلال خان لڑائی میں شہید ہوئی
آئندہ یہ زمین غلام شاہ و کسب
خواہدی کو حق بادشاہ
پہرہ دارانہ اور سوار
میں

نظام عقود عظمت و اہمیت مرتب ساخت و چون از مطاہی آن صورت
 انظام مہام و نفاذ و امرواحکام و آئینہ ادراکل ارتسام یافت زبان بظاہر
 حمد کشاد و التحد لله حمد کثیراً آخر شہر مجاہدی الاول کرم اللہ عزوجل از ولادت
 ہفتان خفت بالامن والامان قم عرض پذیرفت بزوائد امال نمودن
 حدبندگان نیست اعلام سلطنت غرایات عدالت عالم آرامی و طرف
 خافقین متفع باور اولاد ملوک لطیف علیہ از اولاد ملوک پسیند
 موافقت پادشاه ربانی و میامن توفیقات سبحانی بایام دولت شہنشاہ
 مظہر انوار عدل و احسان نور دیدہ سلطنت کیے چراغ عدوہ خلافت
 عظمی کو ہر مروج جہان بانی اختر مریخ صاحب حق یزین سر سلطنت قاہر
 مریخ قواعد شریعت باہر فواصیل کوہ عدالت ایالت باسط بساط بہت
 و جلالت مقارن و و افواج غلبی آثار فیوضات لایری بر آیات
 طیف نگار نصرت نما متصل و مقرر با مخلص موعود کہ آیات اخلاص
 و فضائی محبت بر افروخته و آیات اختصاص صحیفہ موت نگاشته
 و عائی کہ لمعات انوارش بصائر اولی الابصار را منور دارد و شہانی کہ فوج
 از نامش مشامات ارواح فدا الوقت لدر معطر ساز و مبلغ میدارد و از حضرت
 مفتوح الابواب تعالت اسماء و توالت نعماء از ارتفاع معراج کامرانی و علما
 ملج شادمانی استمد عاینمایند و التلطیف محیب الدعوات طی بساط

سلطنتش بر من و سلطانیتش بر منی ۱۱ عیناً به هم لایق گردان کاهی مراد از آن را سلطه و مکاره باشد و در اینجا بیستی مراد است

مباشرت را اولی و نهیب اندر بطریق و بامرتب بنمایند آفتاب عظمت و شرف را
از انقیاد شکست و جهان داری تابنده و پاینده باد - اولاد و ملوک و جواهر
او مطر از اولاد و ملوک نویسند - منظر هر نواد و سرور و شادمانی و نور و اما اولاد
که عبارتست از مخاطبه شهراد و صاحبان اصنع قوانین و احسان منظر او را
دولت قاهره و منظر انار و تابنده و الی ابعاد شرفین حکام اعظم خافقین و دریای
سلطنت و خلافت و قری آسمان عافیت و رافت گوهر صد فایست شهرهای
منظور نظر عنایت حضرت با جمعی فیض لایم قیدی رساعتی که میسر از نظایر سوره
مقرن و متصل و در جمله دولت و منور و چون نشر آن صحیفه نامی پیغم دام قبایل
و زید و از طی کتاب کاشی شمیم استقامت احوال میسر و طایف حمد با و رواتب
حضرت سبحانی موظف و مرتب کشتن الحی حق حمد و ملاطفت الهی و قواعده خصار
بهیمید که کتب جهان فی و سلطنت از انقیاد و دولت طالع لایق باد - اولاد و ملوک
بطبقه او و ملوک نویسند - هر چه میسر شده است در عزت و درگاه سپهر بخت شهراد
انام اعضا و حکام ایام نو عین سلطنت و خلافت عین رایت عظمت خلاصه ملوک
روزگار نقاد و ساطین نامدار و کور و جبهان بنی اخراج صاحبقرانی مستقر آثار سلطنت
و جبهان بنی و مبط انوار عظمت و کشورستانی با و محب صادق که رواتب انار و بصیرت
و صداقت راست منظر و مقصد است دعا که غبار شوائب از یال حلال آفتاب نشیند
و بینا یک رخساره نور بخش آن با جز دیده املی الا بصیرت بنید سمیت ابلاغ میسر و جبرید

۱۵

مباشرت را اولی و نهیب اندر بطریق و بامرتب بنمایند آفتاب عظمت و شرف را
از انقیاد شکست و جهان داری تابنده و پاینده باد - اولاد و ملوک و جواهر
او مطر از اولاد و ملوک نویسند - منظر هر نواد و سرور و شادمانی و نور و اما اولاد
که عبارتست از مخاطبه شهراد و صاحبان اصنع قوانین و احسان منظر او را
دولت قاهره و منظر انار و تابنده و الی ابعاد شرفین حکام اعظم خافقین و دریای
سلطنت و خلافت و قری آسمان عافیت و رافت گوهر صد فایست شهرهای
منظور نظر عنایت حضرت با جمعی فیض لایم قیدی رساعتی که میسر از نظایر سوره
مقرن و متصل و در جمله دولت و منور و چون نشر آن صحیفه نامی پیغم دام قبایل
و زید و از طی کتاب کاشی شمیم استقامت احوال میسر و طایف حمد با و رواتب
حضرت سبحانی موظف و مرتب کشتن الحی حق حمد و ملاطفت الهی و قواعده خصار
بهیمید که کتب جهان فی و سلطنت از انقیاد و دولت طالع لایق باد - اولاد و ملوک
بطبقه او و ملوک نویسند - هر چه میسر شده است در عزت و درگاه سپهر بخت شهراد
انام اعضا و حکام ایام نو عین سلطنت و خلافت عین رایت عظمت خلاصه ملوک
روزگار نقاد و ساطین نامدار و کور و جبهان بنی اخراج صاحبقرانی مستقر آثار سلطنت
و جبهان بنی و مبط انوار عظمت و کشورستانی با و محب صادق که رواتب انار و بصیرت
و صداقت راست منظر و مقصد است دعا که غبار شوائب از یال حلال آفتاب نشیند
و بینا یک رخساره نور بخش آن با جز دیده املی الا بصیرت بنید سمیت ابلاغ میسر و جبرید

مباشرت را اولی و نهیب اندر بطریق و بامرتب بنمایند آفتاب عظمت و شرف را
از انقیاد شکست و جهان داری تابنده و پاینده باد - اولاد و ملوک و جواهر
او مطر از اولاد و ملوک نویسند - منظر هر نواد و سرور و شادمانی و نور و اما اولاد
که عبارتست از مخاطبه شهراد و صاحبان اصنع قوانین و احسان منظر او را
دولت قاهره و منظر انار و تابنده و الی ابعاد شرفین حکام اعظم خافقین و دریای
سلطنت و خلافت و قری آسمان عافیت و رافت گوهر صد فایست شهرهای
منظور نظر عنایت حضرت با جمعی فیض لایم قیدی رساعتی که میسر از نظایر سوره
مقرن و متصل و در جمله دولت و منور و چون نشر آن صحیفه نامی پیغم دام قبایل
و زید و از طی کتاب کاشی شمیم استقامت احوال میسر و طایف حمد با و رواتب
حضرت سبحانی موظف و مرتب کشتن الحی حق حمد و ملاطفت الهی و قواعده خصار
بهیمید که کتب جهان فی و سلطنت از انقیاد و دولت طالع لایق باد - اولاد و ملوک
بطبقه او و ملوک نویسند - هر چه میسر شده است در عزت و درگاه سپهر بخت شهراد
انام اعضا و حکام ایام نو عین سلطنت و خلافت عین رایت عظمت خلاصه ملوک
روزگار نقاد و ساطین نامدار و کور و جبهان بنی اخراج صاحبقرانی مستقر آثار سلطنت
و جبهان بنی و مبط انوار عظمت و کشورستانی با و محب صادق که رواتب انار و بصیرت
و صداقت راست منظر و مقصد است دعا که غبار شوائب از یال حلال آفتاب نشیند
و بینا یک رخساره نور بخش آن با جز دیده املی الا بصیرت بنید سمیت ابلاغ میسر و جبرید

سلطنتش بر من و سلطانیتش بر منی ۱۱ عیناً به هم لایق گردان کاهی مراد از آن را سلطه و مکاره باشد و در اینجا بیستی مراد است

اوقات صحائف آنات را بطریق علم و مراتب شرح بمضموناقب مزین و مشحون داشته از
 حضرت و اب علی الاطلاق جل فرده تهیه قواعد جاه و جلال و تشیید مبانی عزت و
 اقبال مسالت بینا مذکور فاسخ معارض و سعادت اجابت مقترن و مرسم و اب
 را التزم کرده بساط انبساط را منطوی میسازد اعلام سلطنت و ریاست خلافت را بر
 مرتفع باد و اولاد ملوک جواب بطبقه اوسط را اولاد ملوک نویسنده صحیفه دست
 و بهجت و تکریم و مروت و محبت است که از نشان بارگاه هزاره همیشه جاه فریدون مشکاه
 گوهر و ریای سلطنت و خلافت اختر آسمان عطف و رفت سلطان و دل عالی خان
 کامل و ملی حامی حوزه و دین ملت قلم قواعد علم و بدعت نامزد این خواه چند رود و در
 چو آفتاب از شرق اقبال بر آید و حسن بنان و امین و این دل اگر ام و احسان
 داشت عقود معانی که در ملک آن الفاظ و عبارات نظم و در قوم معالی که در طی آن
 حکما نامات منسج و مرسم بود و روشن المرسم اعزاز و تکریم و موجب اجلال و عظمت تقبیر
 رسانیده بر دوام اقبال و حصول آن که از مضمون آن صحیفه اجلال استفاده نمودست علی
 مرسم حمد و لوازم شکر گشت زیادت انبساط را موجب اقبال خاطر عاظم میدان آفات کشور
 کشائی و آثار فرمان روالی بر او را بر جای رفته و نگار مویده و مخلص باد و اولاد ملوک
 بطبقه اولی از اولاد ملوک نویسنده سایه یافت و عطف و هزاره سلیمان
 سر بر آصف تدبیر طهر انوار سلطنت قاهر و مصدر آثار خلافت با بهره و در ضمن این عدل
 و انصاف قلم بنیان میل و انعکاس بر مفارق کا انام الی یوم القیام سبوط و پایداری

[illegible]

14

۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

باد محبت صادق بیت آنکه جز رحمت نمیگوید - و آنکه جز دولت نیست
 دعای که اندر و آن از باب قلوب الشرح افزاید و ثنائیکه از صد و آن اصحاب
 غیب استیج وی نماید صورتش را سال سید و با لطف نیتانی حضرت الهی
 ینما که لخطه لخطه آثار سلطنت و انوار عظمت صفتای ایا م دولت ظاهراً با هر کرد
 ع و عاز من و از خداوند اجابت تا برام از حد گذرانیدن علامت اوی
 اقطار جهان نفعات نفعای غیبات با و شایانه و در و ایج انعامات شریک
 و مطرب - اولاد ملوک در جواب طبق او در اولاد ملوک
 نویسد - لطف لطف تفققات و نوازش که از شانه اوده خوشی شوکت
 بجهت خلاصه انبانی خواقین بده اولاد ملوک و سلاطین حافظ اقطار زمین
 ناصر انصار دین امر و این محب صادق کشته بود و بر شال نسیم بهاری عید اسیر
 بر نوال ناله شایع و وزیر پند منظومات آن مخاطبه روح پر و مانند حال
 طرب فرای مشورات آن مکاتبه روح کشته چون حال عاشقان انگشت نمایان
 الا که آن سینه افتخار و درجه احترام مستقبل متعلق گشت و چون صورت
 استقامت احوال و نظام اسباب دولت و اقبال از صفحه آن صحیفه ظاهر با هر
 بود با نواع شکر گذاری و اصناف سپاسداری اقدام نمود و زیاده از کتاب موجب
 سامت ابرام مقرر غرامت است ساینه چهره مایون بر فارق ساکنان در محکوم
 بسوط و ممد و باد سایر با و لا و ملوک نویسد - عرض داشت بند

۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

اردو کا خزانہ

و منزهت صفاته مسالت می نماید که سایر مسمومه اسلام و بخوزه تسخیر و قبضه
اقتدار استقرار پذیرد و مودلی لاجابه و منه المنته فی الاستیابته بز و ایدامال نمودن
رسمه بندگان نیست کسب خلاف ابهت از سپهر فتح و نصرت شارق و طالع
باد - سائر در جواب ملوک نویسند - عرض داشت بنده و عاگویی که ریا
بندگی در میدان خلاص برافراشته و آیات عبودیت بر صفحه دل نگاشته تا که توقع جهان
مطلع عالم مطیع که نامزد این کینه شده بود در صورت عیونها جاریه و دوخته قطوفها و شیشه
تروال اقبال جلالت فرمود قدوم آن مفاوضه اعلی مقام بخدا علی ارباب
ادب مقبل ساخته و چون نطقی مثال امایون نطق با نظام امور مملکت و اتساق
مهام معیت بود در وظائف حمد باری افزود زیادت طالت شرط ادب
شناسند - رباعی تا صبح نو عروس مرد حجاب + هر روز جلوه از تنی خاور
و بهر بادا عروس نخت ترا زینتی که حجب بهر عیشش می ناصد جهان بهر
خواتین ملوک طبقه اعلی از خواتین ملوک نویسند پسند اعلی و سیده
معلی حضرت ملکه عظمی اشعه سعادت دولت که برادره او وار فلیک بهار تو
ملکه سرایمی بارگاه عصمت زینت افزای سخا کفایت نقاوه ملکات عالم
خلاصه نبات حواد آدم زبده حمله سلطنت و شهرباری زبده حجره کرمیت و

وختیاری ابد امپراطرات سلطنت کا مکاری مطمح اشاعت عظیم و بختیاری
 با و مخلصه صادقہ کہ در مقام خلاص مقیم و بر جادہ ہوا داری مستقیمت و عوایس
 کہ رقم خلت از خلال سطور آن با ہر و بختیاری کہ حروف محبت از مطاوی آن واضح
 و ظاہر باشد مست ابلغ میدہد و نقوش استغای دوام جاہ و جلال و خلوص و
 عزت و اقبال بخاتمہ نیاز بر صفحات و زکامی نگاہ و شرف اجابت و وقوف
 استجاب مشرف با و مترصد و ترقب است کہ بتواتر مخاطبات و تراوف مرسلات
 بنامی مودت را موکد سازند زیادت انبساط نمیرود و بیت دیدہ مشعلہ داران
 شہستان چہرہ روشن از شمع شمع شہستان تو باد و خواتین ملوک در جواب
 طبقہ اعلیٰ از خواتین ملوک گویند بیت صبا بہر می بوی جانان سید
 بدل خشکان از دوش جان رسید کتاب نامی و خطاب گرامی حضرت ملکہ سلطنت
 پناہ عفت و شگاہ بانوی عرصہ جہان پیشکش گاہ عاطف و احسان نقادہ
 اکارم سلاطین نتیجہ اعظم خواہین مہر سحر عظمت و یالت ماہ آسمان عفت و جلال
 بارقہ لوازع دولت ابدیہ لامعہ بوارق سلطنت سرمدیہ بیت روان خوش جواب
 زندگانی - و لا دیز چو کشت کا مرنی - بہترین آنی و خوشترین زمانی بطور مست
 بازای ہر حرفی از ان و طایف محبت و داد و روات مودت و اسحا و بموجب تبلیغ
 میرساند و مترصدی باشد کہ ہمین دستور پیوستہ نہال مودت یا کہ در چرخ خلاص سہر
 شدہ از منبع مکاتبات شاداب وادند تہاروت و اوراق اتفاق برقرار باند ملا

[illegible]

21

[illegible]

و لکشانی و چون چهره ناسد طرب افزای بیت آید و گر غم از سینه بی گیند
برفت و نسیم کلماتش گل اقبال شگفت و در و در پیش او ظایف اجلال و اگر
در و تاب غراز و احترام ترست و به لب بقبل ساخت و چون منطق آن سیراز
مطلع انوار از آتشاق امور دولت و اطرا و رسوم رفت حضرت ملکه مخبر و مینی بود
مرا سحر حمد و لوازم شکر تقدیم رسانید زیادت مصدع نشد بیت با و امضاع از کلمه نظر
چرخ و چتر سپهر سحر خورشید سمانی و خواتین ملوک لطیفه ادنی از خواتین ملوک
نویسند و اشعار زیات آسمان فرسای حضرت ملکه عصمت پناه ملکه عفت شکاویا
نظم امور عالیان سرایه امنیان منظوره انظار عواطف از لیل مخمضه آثار و ارباب
در میان طوائف لیلیان تلغ منقرض بان مسموم مخلد با و مجسمه سکه آه که طبقات فلاك
داد و اتحاد و ابرو کواکب ثواب اخلاص و اعتقاد و مری و ادوات موفوره و تحیات مخصومه
مستغف از مواء اعتقاد و مستخرج از مصادرو داد و اتحاد و مبلغ میند ارد و همواره از حضرت
با عظمت باری جل جلاله و دام ایام کامی گاری انتظام بهام نامداری راستد غمی
باشند بجز اجابت مقرون با ملتس آنکه کیفیت احوال شرف اخبار از زانی فرمایند
ناموا و مشرت از دیو و پذیر و زیادت اطنا بی رود و بیت رفت قصه معالیت چنان
با دگر مرغ و نوازند که بر و سایه کند غیر سمانی و خواتین ملوک جواب لطیفه
ادنی از خواتین ملوک نویسند و صحیفه شریفه محتوی بر عالی لطیفه که مرقوم نظم
مودت رقم حضرت ملکه و در کار نادره انحصار داد و از زبیده حجه و بختیاری بدو جمله

[illegible]

کتاب در بیان احوال و عیال و طایفه از سید محمد

شهر یاری نبوی زمان بلقیس عهد و اوان بود از روزنه افضال و دیچه اقبال
طلوع فرمود و روان کتاب کریم و خطاب عظیم را دقیقه از دقائق تکریم و وظیفه از
وظایف تعظیم نامرعی نگذشت و بر دوام اقبال حصول مال که از مضمون آن صحیفه
اجلال و نام لازم الاقبال استفاده نمود و مراسم حمد و لوازم شکر با قامت ساینده زیادت
اسباب فتیر عصمت بنیامین فات مکرمت سمات راسته باد - سایر پنجو آئین
ملوک نویسند - عرضداشت بنده کمترین که ریایات دولت خواهی در ساحت خدمت
کاری برافراشته و آیات هواخواهی بصحیفه خلوص نیت نگاشته بنواب حضرت علیا
السلطنه آنکه چنان مژده اصحاب غاض از جاده تویم انصاف انحراف و احضار
نمود و بخلاف استی حکایتی که هرگز نبوده و کس نشنوده بموقف عرض ساینده اند
خاطر مبارک بمیوه بارین کمینه تغییر گردانیده و خاک که گزینان فکرت قلم انجیل بر صفحه خیل
انجمن کشیده و مثل این صورتی مطابقاً بخاطر فاطر رسید - ع اندرین معنی گواه من ضمیر
پاک است - زیاده خود را مرتبه جبارت نیندا اند سر پرده عصمت و سلطنت و
سر اوق عصمت و عفت نامنقرض زمان برافراشته باد - سایر در جواب آئین
ملوک نویسند - عرضداشت بنده دولت خواه بنواب حضرت علیا خلد السلام
سلطنتها آنکه لمعات اشعه آفتاب عالی خطاب تکفان عبیه سپهر رفیع که از مطلع
التغات و فرد و فردی طلوع یافته بود در صفحات حالات این حقیر یافت چون خواه
آن طغرائی غرا منجر از طهور آثار کامکاری و منوج نوازا نمداری بود و سپاسد آری حضرت

باری را التزم نمود و بر فایده مال نمودن مناسب بندگان نیست اما دفع الی محاکمه
 علیه عفت پناهی متصل و مقترن باد و سایر بخواتین ملوک نویسنده عرض
 داشت بنده دعا گوئی بعد از تقدیم دعائی خلوه و ایام سلطنت و دوام سباب
 و عصمت آنکه حکم شده بود و کیفیت حالات آنجند و در معرض داشت نماید بزرگوار عرض
 میرساند که الحمد لله و الله که اشیا بر جای آمدن از امطار شحات احسان و افاضت
 طراوت یافته و نهال گلزار انصاف عدالت قطرات باران کبریت نصارت
 پذیرفته سکنه این لایق در محکم امن و توطنان آید با و ظلال عدل احسان
 با سایش میکند راند زیادت جرات نمودن ترک است سیر عظمت و بزرگانی عصمت نمودن
 و تری المثلکة حافین من حول الشیخ طوطی و محفوظات و سایر در جواب خواتین
 ملوک نویسنده عرض داشت بنده که بنده بعد از تقدیم و اب صدتگاری و ظایف دعا
 گوئی و فرمان داری آنکه مثال به مثال لازم لا یشال مع تلبند و همچو زهره و خشنود
 و همچو ماه و در شرف اوقات این ساعات نزول جلال فرمود و جلوه سلطنت و
 ظهور مرتبه عظمت که مضمون خطاب بهایون ان منی بو و عبادت شکو بجا آورد و الحمد
 حمدا لا انتها له جرات بسر جلال سایندن شرط است سایه چهره علی بغایت نصرت
 ملک علی بر مفارق انام مخلد دست ام باد و سایر بخواتین ملوک نویسنده عرض
 بنده و التوا بعد از شرایط فرمانبرداری و وظایف عبودیت و خدمتگاری آنکه
 بهین دولت و برکت عطف ملازمان سده هیند از رونج ریاحین فرغت زهاست

۲۵
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۲۵
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر
الذي جاء به الهدى
والهدى نور
والنور نور
والنور نور

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر
الذي جاء به الهدى
والهدى نور
والنور نور
والنور نور

خواطر رعایا معطر است از لوام ثواب شاد کامی مستر ضمیر بر ایام نور بوستان
ولت از خشم به نیت سیرت و شجر طیبیت ثمر سعادت اقبال باو گشته سلوک سیر
مباست اادب و اندام و غنچه عصمت پناهی بخود میمنت تا نضر نهای
مخووظ و محف باو و سایر در خواج تین ملک فایند بر ضد اشرار بند و دعا
گوی بعد از تقدیم وظایف عبودیت و دعای خلو و اسباب عصمت و طهرانی عالم
از اسی توقع کشور کشای چون محکم از مطلع قبال آید و امیر بان و الطیف امان
شرف و رف بود چون طوق ایشان با یون طوق نظام امور سلطنت و اتساق مهام عصمت
بود و وظایف خبری افزو و احد و احد الاغضاله زیادت ابرام از حد گذرانیدن عدا
بی اتمیت آفتاب عصمت اجمال عصمت و ذوال البیضاء محفوظ طیاره و سایر اهر الطبقه
اعلی از امر انوسند سید معلی ابیکیر اگر عظم قدوه امرای عربت هم چون دولت قاهرین
سلطنت با هر ملا و ضنا و دیدان جمه امرای عهد اوان قطب ابهت و اجمال از وایره
سلطنت اقبال صاحبان عهد ناداری عظیم الشان عصر کامرایی مقصد عاظم جهان
و بجای کارم زمان باو مخلص خواه که وظایف عوارف خلاص و وارث مرام خصال
معنی میدار و محفوعی هر حاکم از نظره و انضام عنده جلوه نماید تا مجلس شرف
یکروز و اند و تحکام مبنای امارت و نظام معاد قیالت از حضرت سبحانه و تعالی است دعا
نمایند بصلح اجابت و اسخای حاجت مقرون و غلبه اتساق بقای مبارک غره صام
مطالب تمیمه و شرح مقاصد ماریت از مدارج عبارات و معالج استعارات تجا و ز نمود

بسم الله الرحمن الرحيم
الحمد لله رب العالمين
والصلاة والسلام على سيدنا محمد
الطيب الطاهر
الذي جاء به الهدى
والهدى نور
والنور نور
والنور نور

بیت گریصده نامه نویسم صفت مشتاقی به ماند از شوق تو صد سال حکایت باقی به
زیادت طالت موجب طالع ضمیر منیر شینا سد خصال دولت چرخ کار با بدلدن باقی با دو
شتر تفتا و قات یالت پناهی مستوجب سیرت شادمانی با دو به امر الطبقة و وسطا از
امر انوسید **م**ر نام نهی نه نامزد شد ز غایبنا یالت پناهی به کنایه مشهور
لطیفی که باشم به شریفان تاقیاست میبای به مشرطوع صبح امانی و میر حصول
جاودانی عینی شرفه عالیله اعظم نامدا مقرر خجاقین کج کار جالس بر یالت کس به باب
الویه یالت عظمی امر قطار مالک طاف اطراف سالک و در شاه نشان و لا مضار عدل
احسان کج کار کامیابا مدار مالک القاب فصل الشباب و کوصل الاحباب مینا بیت پر
حسن التفات انداخت به دل ان پر تو م نور ساخت به نور و ان در عیبی موفدان
وافد عرصة لایبی از روی صدق نیت و خلوص طویت بقدیم اعتقاد و ارادت تقبل
نمود و قطعه عشاق هر کجا نیم کلک ان بکار به یابند بروی از مژده گوهر نشان کنند
هر یک فته حرفی از انجا بیا دکار به تو نید جان حذر دلت توان کنند به اعتنائ
الطاف مرا رسم دعوات مر و انتحیات مرتب میدارد و خدمت را متر صد میباش تا در
غایت آن بقدر میسر و مقدور می نموده امارات اعتقاد و اتحاد ظاهر ساز و زیادت طفا
نمیر و مثال آن امانی بتوفیق سعادات جاودانی موشح باد و ریاض و ملت و کارانی
برجات کرامت و جهانی موشح به امر الطبقة و وسطا را امر انوسید به ایداد ارتقا
ارتقاء بی شایسته انصرام و انقطاع روزگار و دولت میر عدل اگر مقتدا می عظم نم

[illegible]

جلیل کرم سلطانین قریب حضرت لولہ خواجہ جلدی معالہ عدل انصاف صی
 ماسم لغی واعتماد نظر انوار ناداری مصداق انار بختاری متوالی و متواتر بود و دست
 تصرف و احوال زنده سینہ من کل الوجوه قاصد محب واضح الاعتقاد کہ ہمیشہ در تاکید ربانی
 سورت و تہبید قواعد محبت یکم شدت تحیات فایض البرکات و مدحیات ظاہر المعانی باشد سینہ
 مرفوع میگردد و اندوختہ قواعدا را ایت الہی از حضرت لعلی فیاض معنی نامتناہی است
 میطلوبہ علامات اجابت ابارات استجاب بر صفحات ایام شہود و بارز و مندی بمشاہدہ
 طلعت حیات بخش کہ از سنات و اوقات و سعادت انات تواند بود با علی مراجع و اقصی
 معالج پیوست بہ بیت بشرح شوق تو ملی شد تمام نامہ عمرم بہ ہنوز نامہ شوق نہیں
 بیامی بہ تمنائی خلوص و خصوص نیست کہ بقرار سابق محرک سلسلہ امر اسلاست
 شروع و شرح سواج مہما و اخبارات کہ اہی حالات لازم دانند زیادہ متصفح علی شود و
 انجام مقام کا فہ نامہ میانہ عنایت شاد منوط و مروط باد بہ امر و جواب طبقہ اولی
 از امر انوسیند قطعہ رسید قاصد و اور و فانیہ از برد و دست کہ گشت یدہ ہنوز صورت
 رقص بہ چند غزوی قاصد نیم مگر گویم بہ ہزار جان گامی فدای ہر قدمش بہ فواج
 اعطاف محبت گشتری رواج الطاف و دست پروری اعنی مفاد ضلہ امیر عدل عظم
 اعظما و اولاد و ام صاعد صاعد و ہر سعالی منافع علی معالج زہدہ ہفتا خروشا
 منظر الطاف الہی منظور نظر عطف بادشاہی وارث مناصب ایلای ناصب العیہ
 جلالت چون نقاسی انانی موجب و کل مرانی چون نقد زندگانی سریر شادمانی بود

1429
11/11/11

[illegible]

مستندوں کی کمی

[illegible]

مازندرانی سر به شمشیر
و آن سلاطین کمر
برای محافظت طالبان
ساخته باشند و آن
تا تمام غالبان را در
میدانان غریب بکشند
و در آسمان را از خود
دست و پا برافشانند
مثل ماهرستون
دست و پا برافشانند
افراد دیگر که بنزد
عین میسرینا را در میان

[illegible]

لست و چون نظام بهام سعادت انجام و جریان امور بر وفق مراد و مرام رفوای
شمال علی محیطه فهم و در صحیفه حال بان رقاصه شکر ایزد تعالی قوم شد الحمد لله و اما بزاید تصدیق
از وایزه ادب خاتمه است ظلال صدارت ممدود و ممدود و بساط ایالت بسوط و مخلص باد -

صد و اربعه و اوسط از صد و نولسید بیت نصف خان کم توئی چون
 کند خیانت بکنز هر دو خیال من آید زیاده چون فوراً قب ظهور مراتب عالیجا صد
 آب بصیرت جالبهیر نام طهیر الملی ایام مومن عتبه سلطانیه مستشار حضرت خاقانیه زین العبد
 سرالصدارت بمن علایه و نورالصدور الایالت بنورهایان زغات اشتها بر و یایمی آفا
 واقطارد و اراحاطه نموده و استماع ادانی و افاصی بدیه جان طنطنه کمالش از بنده افا

۳۵

بجای آنست که بپوشد و دایمی نهان است که شوق من بیدار عزیت و زهر خیزد که گویم
پیش از آنست که زیاد و باریک و در میان امور دولت اقبال و مصالح و تمام غفلت و اجلان
و حقان و اصول و مبسوط و در جواب طبقه اوسط از صد و در نوشتن کتب
بند و نواز و توقع لازم الاجال و الاغراض عاجل و صیارت ایالت تاب حاشی شریعت تدبیر
و در ملک و در ایش مناصب صیارت ایالت ناصد و یز صفت و عدالت و امانت و تعالی
باستطایا یا ایامه و اجرایی بن الشرف البر یا احکامه مزین با لطاف و در عملی متهام ضمیمه

مایهات الهی لعمره دولت معیت و انفاق توفیق باو شای کوب غت طالع ریاض
 مستر شحات حمد و سپاس بی نازنه شد الحمد لله کثیرا ریاضت جرات
 زلفت کلیات خود را نظم نام با التفات عالی مرتب با و معطیات همام کارایم با تمام
 منضبط صد و طبقه او فی زصد و زویند ابد الله تعالی فی دوام الصدرة و قوام
 الایاله علو شان و موا حسنه بعد از فایع برالع دعوات و روالع و دل تحیات مرفوع ضمیر
 جناب صدارت با فیضیت انتسابی شریعت عز از من است مضیالجا انام و قوام
 امور نظام آنکه جریان عال الغیض فضل از و متعال جل فرده سحر و عافیت مقرر است
 و اینج مضمونی که سبب انقسام ضمیر تواند بود و دل نیست الحمد لله اما متوقع آن
 که دیده استظار و پدید این محب مخلص از کمال الحوائج کائنات کمال ساخته مواد فرج و رحمت
 رضا عاف سازند بز و اید تصدع غنیکر و دولت جاد وانی و سعادت و جبهانی قرین
 با و صد و در جواب طبقه او فی از صد و زویند صلح الله تعالی عظام
 الامور میسر کلیاته و شرح ریاض الصدرة بقا طر قلامه بعد از نلاحظه نامه نامی و طالع
 مفاد و ضمه کرامی اعلام راسی شریف آنکه جریان احوال انیدار استیج شکر حضرت افریدگار
 است و اینج مضمونی که نا ملایم مزاج باشد سمت انکشاف فیه الحمد لله علی کل نعمایه
 مستصدت که بر قرار قدیم محرک کسکه مرسلت گشته شروع در شرف سواج همیش
 و اخبار از کما تخری لالت لازم و اند زیادت اطباء نموده سعادت بدنی و کرامت سرمد
 قرین با محبت فرجام با و سایر طبقه اعلی از صد و زویند لالتال صدرة

[illegible]

متجلیا بجال جوده و مزیال کمال که به وجوده بنده دولت خواه که جز بوظائف عالمی
 در و نائب ضاجوی استغفار اید و با قامت اسم و عوائی که است از ارواح قدسیان
 را و سیکه تمام است و انشراح صد و در دو حانیان سل را بطه علی الدوام همان تواند بود
 جرات و جبارت نماید علی که در الشکو و الاعوام و مژ و رالد نور و الا یام اسباب و کسیت
 اسل و نفوت غفلت نانتناهی از حضرت الهی است عایناید ماسول آنکه سمیت قبول و تقو
 وصول مرقوم و موسوم که در و از عواطف بیکران عوارف بی پایان تشریف خطاب علی
 را منتظر است تا در اتمام مهام که مامور شده باشد بیت کمر بر میان جان بنده و جان
 و از بر میان و زیادت اقدام ابرام از حد کنه رانیدن حد و نمیداند بیت بهر ارسال
 زمانی بدولت و سعادت و زمان مان شرف قدر عرجاه زیادت و سایر در جواب
 طبقه اعلی از صد و نویسد بیت منکه باشم که بران خاطر عاظمم که خطفها کنی
 امی خاکدشت تاج سرم به خطاب العظیم کتابم التکریم عالیحضرت صدارت پناهی است
 و شکاهی مخدومی لغوی صدر سنده عزت و جلال قطب فلک ملت اقبال شیر دولت
 قاهره سلطنت با هر بیت که در کافیه صد اصدارته و میشد بالدوام میانی که مرتبه محلی شمول
 سرشت کامرانی و حصول صنوف مرادات و جهانی و کرم ساعات و اطلاب و قات سر
 در و از زانی فرمود قطعه لطف لفظ اوده با هم آب آتش را قران چمن خوش کرده هم
 نور ظلمت قرین به صورت یباش مشو سعادت طارز نقش حرفش خاتم اقبال
 دولت را گنین به شمر لطف خدمت لوازم عبودیت موقوف داشته بهت اعزاز بر فرق متفا

۱
 کسیت قبول و تقو
 ۲
 ۳
 ۴
 ۵
 ۶
 ۷
 ۸
 ۹
 ۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

یعنی از راه صفت آن سوار
 آب و در آن لایقیت نظر
 در میان آن سوار است
 راه صفت آن است
 نظر به سوار است
 این سوار است
 آواز از آن سوار
 بهر سوار است
 سوار است
 سوار است

قطعه این نامه چه نام است که چون طره خوابان به صد قلعه خوبی است هیچ خمداد و دن
ما زده رقم از قدم که است که با دانه جان من داده فدای قلم او و نشان عالیشان توفیق
نشان کنایت از عفا و ضمیمه صدارت مآب بطن امور بدبر مصالح جهو نصیحت
برضا این سلطنت غرابت ستاره قدسک صدرت طلعت به شهاب طوت
به کرمین مهر این به اضا عفا است که فی الصدارة جلالة دادام علی انام طلال کماله شمل
بر حصول محتاج کامرانی و وصول به ارضه مال و مقاصد مانی چون صاوق از افق کرم
وید بر اشارتی محتوی بر بشارت از لطایف غیبی و هر طری منطوی بر شطری از خالو
لاری درودان فتوحات غیبی بقدم جلال استقبال نموده به بخت خیرت نیا سحری دام
بیت آنچه طلعت کن که از روز و کرم و نیافت به دروا خط آن قیغ قنقنیت
ششیاق دست بوی علایت این نامه به گاه بر لبه به بر دل به بر سر و ششم به چون طالت
سبب طالت نهت سم بر و عا بهتر بود ختم کلام به میان صدارت و ماثرو لیت فصل
از سمت تنهایی مصادره تمزید باد - وزیر الطبقه اعلی از روز را نویسنده نلال حسن
وین حرمت عالی جناب عالی تصاب زیر آصف مکان سلیمان نشان ناظم بهام ملک
ولت بدبر امور وین دولت وسیله افاضه اسرار امان اسطه انتشار عدل و احسان
خلعت نادرای صفای طلعت کما کما بر فراق کا فدر ایا و عامه رعایا مخدوم و مود
با مخلص خواه به بیت آنکه جز بوج تو اش کار نباشد شب روز به و آنکه جز فکر تو
روز نباشد و سال به سرتیاز بر خط اطاعت نهاده به قدم خدمتگاری موقوف است

ایستاده و عقود و دعائی نیازمند در سبک لای و الایام نظام میدود صفحات و زکار بدعا
 دوام ایام وزارت و ایالت خلود و انصاف و عدالت مشیخ و مشیخ داشته امیدوار
 صحیح مرام از مطلع اجابت طلوع نماید بزواید اطاعتش خدام نمیکرد و میبایست نصفت
 دلگشای و مویبت عدالت بحیث افزای بروز کار کا فنام بی شایسته انقسام و صلای
 وزرا در جواب طبقه اعلی از وزرا نوسید بیت مثال آصف جم اقتدار از
 ره تطف به رسید فسر دولت نخواهد بر سرین به لولع انوار خود آسمانی و طولع انما
 و فور کامرانی اعنی کتاب است نصاب صف عظم بزرگوار عالم رافع مافع عدالت
 عاقده عاقد ایالت به جلالت طهیر کبری کریم خیر وزرای عظام ملاذ طوائف اعلی و
 مبانی مکارم و معالی قطعه حضرت دستور عظم کز حوادث و مبهم به رای ملک
 آرایش اردو عالمی را در کف به زیور فخر است و است نیت توقع فضل به و فخر مجله
 کریم و بیاجه عز و شرف به آراسته زیور و جلال مزین بحلیه قبول و اقبال به هم نبوده
 و دیده جان و شن کرده الفاظش را سالک آب و ان زرم و معانیش را لطافت
 جان ملازم قدم آن مفاد و اعلی و مقدم آن مخاطبه معالی را لب لب بقبل معلوم
 گردانید بیت نهادم بر سر و دیده خون را چاکردم به گرفتارم و بروا منیه جان را
 جلا کردم به چون از مضمون آن خطاب به فوج خوانم شده که آثار فیض سبحانی بر صفحات
 آمانی و صحت و انوار فضل بانی از و حاکم اقبال کلامی لایحه است دعا توفیق شکر
 گذاری حضرت باری نمود بزواید تصدیع خدام نمیکرد و بیت اپنی اصلح خلق تا

۹
 این شعر از
 کسبه
 و شاعران
 قدیم است
 و در
 بعضی نسخ
 آمده است
 ۱۰
 این شعر از
 کسبه
 و شاعران
 قدیم است
 و در
 بعضی نسخ
 آمده است
 ۱۱
 این شعر از
 کسبه
 و شاعران
 قدیم است
 و در
 بعضی نسخ
 آمده است
 ۱۲
 این شعر از
 کسبه
 و شاعران
 قدیم است
 و در
 بعضی نسخ
 آمده است

۱۰۰

بقیامت میا و به عمر ترا انقطاع جاه ترا انقلاب به وزیر طبقه ۱ علی از وزیر
نویسند به چگونگی که ترا ارتفاع پایه قدر به زیر هر چه و قلم آید هر چند دانست به چون
از پیش فلک سحابی از ارتفاع معراج اوصاف علیه جناب دستور عظم کار فرمای ارباب
سیف و قلم میشد قواعد عالی مخرج طوایف عالی قدر قدرت داد و قضا صفت
جعل التدرع و دستور الافاق و اعز بنص ایات الوزرۃ علی طریق الاستحقاق مقصود
و خرد خورده شناس در تصاعد درج نفوت سینه و عاجز و قاصر است لاجرم قدر تجا
بر بساطا بنساط نهاده التزام طریق صمت بنیاید شرح شوق بقای شرف که مقصد
اقتضای و مطلب علی بهایون می اندوزد و دایره توصیف هم که تر تعریف بیرون است
بیت استیلا که مرا هست بخورش نرسد به باها که چه بگوشت خرد و دور اندیش به پنجه
و طی زبان گنجد و تحت بیان به اشتیاق من آن است بعد مرتبه پیش به زیاده
مستحق اوقات نیک و دیت با و چون حکم از جا و ثواب انقلاب به با و چون عمر بدعوت
انتظار به وزیر طبقه و سطر از وزیر را نویسند به بیت و صفت آن نیست که
در حیز امکان آید به کاچه و فهم و خرد و گنجد از ان شیرت به چون کمالات فایده
عالی جناب در است پناه ایاالت مشکاه ناظم به اتم بیضا به بر امور دولت عراق
اعالی راسی دستور عالم راسی کشایند عقد مهمات مالک بمانند مظلومان از
مضائق ممالک بیت اصف کافی کفایت صاحب مید فر به اخر ترحم و در
خواج علی که بر وجهی است که ثبت بمالات حساب در دفاتر خاطر و صحایف ضایا

[illegible]

صورت پذیر نیست لاجرم از روی نیاز سلوک طریق سجا را اختیار نمودیم که حاصل
از تمامی توصیفهای مستقیم و غیرمستقیم باشتیاق بالذات تعامی تشریف و تسبیح کمال
حضور و درجه عالیه محبت سرور است از تصورات و نام صافیه و ادراکات افهام
و الیه که شایسته نیست خامه شکستم لب ستم از تعدد و شوق و کان و در تقریر یا گنجینه
در تحریر یا به بزواید انبساط نمینماید به نسبت دارد نظام کا جبهانی از لطف و کار ترا
از لطف الهی نظام باور و وزیر و جواب طبقه او سطر از وزیران و نوسید نظام
و اجاب التسلیم و کتاب لازم الاتباع جناب صفت بان نظام مصالح بندگان علاج معاش
وزارت نانج مناج ایالت قاصد انبیه و حجاب رفیع الیه انصاف اعظم الله تعالی مدارج
شانه و رفیع معارج مکاتیب منوبانوار مرآه و مژین باثنا و کارم شرف و روادار
فرموده و شورات آن صحیفه شریفه قلابه و حواس و منظومات آن نامه و افاضات لالی و
نور و شایسته و عظمت و فنون و کرم تلقی نمود و چون فحوائی آن مکاتیب و مطاوی آن
نخاطبه شعر بدوام دولت و مجله از نظام مدام سعادت بود و محاسن الهی تقدیم رسانیده
بزواید متصفح نمیکرد و موجبات شمع و استظهار و اسباب مکن بهشتی و تضاعف برادر
باز و زیاده ابرام زلفت و وزیر طبقه او فی از وزیران و نوسید و علی الله تعالی فی
شانه و اعراف الصلاه و عوانه محب مخلص بذل الخالصت و توسل است و تاکید قوا و محصنه
و عارف را محفل عامی بتأثیر خلوص غره و زور و بر و علی خصوص طریقه
باشم و مبلغ داشته و قبول امر صدقت و اظهار از روی مندی بر وجهی اشتغال یافته که خبر ببال و

[illegible]

سراج

۴۴

ح

دین و ایمان

11

۱۱

2000

میں نے

9.4

12

در خلا و ملا به آنچه گوید و عانی حضرت است به مراسم حضرت و وظایف عبودیت به
 آستان جلالت نشان تبلیغ مینماید و در ضمیمه شجارد عانی استقرار و اقام دولت و نظام
 ایام نیست مشغول میباشد بجز اجابت مقرون با وقوع از معات انوار باطن سعادت
 میسر جن این رو که این ره خاکشین به بر تو انکسالی عالی سرفراز فرمایند زیادت از حد
 خود نمیدانند بیت زهر آصف این و عانی بنیم که با تو ابد انعم و جاده بر خور و از به
 سایر در جواب اعلی از روز را نویسند بیت نام نویسن این صف جم قدسید حاصل
 مرادی که در میطلبید به عنوان صحیف جاده و جلال و بیاجه جراید دولت اقبال یعنی
 کتاب العیض و تهور اگر مرغیت والی انعم وزیر شرف فضل شیر رفیع اکمل و وریای
 وزارت دمی آسمان لایالت جلالت قلم قاعده حجاب و تم بنیان آستاف لائل عزه
 عالی و رفیع و قصر قدس میشد امینا مشتمل بر اجناس اعلا کف و محتوی بر انواع عوارف شرف و
 ارزانی فرمود و قوم حروف و کلماتش مغنی کنوز دولت و جهانی و نقوش سطور جان
 فرایش مصباح روز سعادت جاودانی مورد وحی آسمانی رفیع راکه عنوان جراید جاده
 و جلال و فهرست صحیف قدس و کمال است و بقدر و م حدنگاری استقبال نموده انواع
 لطافت و صنایع عطف که درین آن اندر لایافته بود و با ضعاف شنا و عا مقابل ساخت
 زیادت خود را مرتبه جرات نمیداند قطعه همیشه تا به بیاض نهایی ازنده است و ات لیا
 برای ضبط حساب به حساب عمر و بقای تو با چندانی به کلامی سبب عاجز شوند کلام
 کتاب به سایر طبقه و سلطان روز را نویسند بیت وصف معالی تو بحر است

در خلا و ملا به آنچه گوید و عانی حضرت است به مراسم حضرت و وظایف عبودیت به
 آستان جلالت نشان تبلیغ مینماید و در ضمیمه شجارد عانی استقرار و اقام دولت و نظام
 ایام نیست مشغول میباشد بجز اجابت مقرون با وقوع از معات انوار باطن سعادت
 میسر جن این رو که این ره خاکشین به بر تو انکسالی عالی سرفراز فرمایند زیادت از حد
 خود نمیدانند بیت زهر آصف این و عانی بنیم که با تو ابد انعم و جاده بر خور و از به
 سایر در جواب اعلی از روز را نویسند بیت نام نویسن این صف جم قدسید حاصل
 مرادی که در میطلبید به عنوان صحیف جاده و جلال و بیاجه جراید دولت اقبال یعنی
 کتاب العیض و تهور اگر مرغیت والی انعم وزیر شرف فضل شیر رفیع اکمل و وریای
 وزارت دمی آسمان لایالت جلالت قلم قاعده حجاب و تم بنیان آستاف لائل عزه
 عالی و رفیع و قصر قدس میشد امینا مشتمل بر اجناس اعلا کف و محتوی بر انواع عوارف شرف و
 ارزانی فرمود و قوم حروف و کلماتش مغنی کنوز دولت و جهانی و نقوش سطور جان
 فرایش مصباح روز سعادت جاودانی مورد وحی آسمانی رفیع راکه عنوان جراید جاده
 و جلال و فهرست صحیف قدس و کمال است و بقدر و م حدنگاری استقبال نموده انواع
 لطافت و صنایع عطف که درین آن اندر لایافته بود و با ضعاف شنا و عا مقابل ساخت
 زیادت خود را مرتبه جرات نمیداند قطعه همیشه تا به بیاض نهایی ازنده است و ات لیا
 برای ضبط حساب به حساب عمر و بقای تو با چندانی به کلامی سبب عاجز شوند کلام
 کتاب به سایر طبقه و سلطان روز را نویسند بیت وصف معالی تو بحر است

بیکران ... افکند زنت عقل کبر و اب هر چه ... رفعت جناب علی و عظمت عقبه علی
 خادم عالی مقام آصف عدل و زیر فضل الکمل صاحب این علی مرکز و ایره عرو علی
 مشیر دایر ملک سلاطین خیر کبری ملت و دین رفیع اعلام وزارت و ایالت صاحب
 لایات نصفت عدالت به بیت آن صغی که صفی منشور و منش به آراست است
 بخت تو جمع لایزال زیاد از نسبت که ارقام قلام طبقات انسانی با وجود تمامی ایام زندگانی
 کمترین بایان نشان تواند داد پس فقیر لسان کشتی القصر چگونه دران باب شروع
 تواند نمود من آن کجا و اداسی صفات و در کجا به سؤال آنکه نظرات اشفاق و تملک شامل احوال
 عالیان اند و ربابه آیند دولت خواه و کج ندارد زیادت برام علامت سوراوب میداند
 قطعه همیشه استوار شود و کلمات به همیشه تا مترادف و دشوین به نیز رسال لالی
 بقای عمر تو باد و دشوار و به روی بهشت و فروین به زیاد برام حد و نمیداند سایر
 و جواب اوسط انوز را نوسید به بیت منت ایند را که از تنگ لطف و جمال
 خاطر غمیده است به شادی رسیده و بیجا به جامه کارنی و مفرق و اوراق مال و امالی اند
 محاط به عالیجناب است پناه نصفت و نگاه خیر بر این نصیر بر با قطب فلک ناداسی
 مرکز دایره بزرگواری به بیت آصف ارکف مجسم جامه کند و قاره مشتری فیض و عطا
 خامه و مهر قدر به منظوم و مثنوی بر اعتنا ناکلام غرور و ارزانی داشت و
 عزرا غایت غایت شوا به عین مطالعت و جواهر نواظر لطیف یور قلابه عواید
 باریک دل سوخته اند و حجت که از دست نهانی بی آرام بود و بوانست مشاهده جمال صورت

[illegible]

کعبه بنی هاشم
 ثانی بنی هاشم
 قضا صاحبین
 مشهور است که
 بغدادی مردن
 شده و از دست
 باد شاه زمان
 در مان مانده
 چون عا بنی
 امانت ابتدا
 کعبه مجاری
 جانی بنام
 ۱۱۱۲
 ۱۱۱۳
 اول مسجد بنی هاشم
 حیات و کعبه بنی هاشم
 وزیر بنی هاشم
 ۱۱۱۴
 ۱۱۱۵
 ۱۱۱۶
 ۱۱۱۷
 ۱۱۱۸
 ۱۱۱۹
 ۱۱۲۰
 ۱۱۲۱
 ۱۱۲۲
 ۱۱۲۳
 ۱۱۲۴
 ۱۱۲۵
 ۱۱۲۶
 ۱۱۲۷
 ۱۱۲۸
 ۱۱۲۹
 ۱۱۳۰
 ۱۱۳۱
 ۱۱۳۲
 ۱۱۳۳
 ۱۱۳۴
 ۱۱۳۵
 ۱۱۳۶
 ۱۱۳۷
 ۱۱۳۸
 ۱۱۳۹
 ۱۱۴۰
 ۱۱۴۱
 ۱۱۴۲
 ۱۱۴۳
 ۱۱۴۴
 ۱۱۴۵
 ۱۱۴۶
 ۱۱۴۷
 ۱۱۴۸
 ۱۱۴۹
 ۱۱۵۰
 ۱۱۵۱
 ۱۱۵۲
 ۱۱۵۳
 ۱۱۵۴
 ۱۱۵۵
 ۱۱۵۶
 ۱۱۵۷
 ۱۱۵۸
 ۱۱۵۹
 ۱۱۶۰
 ۱۱۶۱
 ۱۱۶۲
 ۱۱۶۳
 ۱۱۶۴
 ۱۱۶۵
 ۱۱۶۶
 ۱۱۶۷
 ۱۱۶۸
 ۱۱۶۹
 ۱۱۷۰
 ۱۱۷۱
 ۱۱۷۲
 ۱۱۷۳
 ۱۱۷۴
 ۱۱۷۵
 ۱۱۷۶
 ۱۱۷۷
 ۱۱۷۸
 ۱۱۷۹
 ۱۱۸۰
 ۱۱۸۱
 ۱۱۸۲
 ۱۱۸۳
 ۱۱۸۴
 ۱۱۸۵
 ۱۱۸۶
 ۱۱۸۷
 ۱۱۸۸
 ۱۱۸۹
 ۱۱۹۰
 ۱۱۹۱
 ۱۱۹۲
 ۱۱۹۳
 ۱۱۹۴
 ۱۱۹۵
 ۱۱۹۶
 ۱۱۹۷
 ۱۱۹۸
 ۱۱۹۹
 ۱۲۰۰
 ۱۲۰۱
 ۱۲۰۲
 ۱۲۰۳
 ۱۲۰۴
 ۱۲۰۵
 ۱۲۰۶
 ۱۲۰۷
 ۱۲۰۸
 ۱۲۰۹
 ۱۲۱۰
 ۱۲۱۱
 ۱۲۱۲
 ۱۲۱۳
 ۱۲۱۴
 ۱۲۱۵
 ۱۲۱۶
 ۱۲۱۷
 ۱۲۱۸
 ۱۲۱۹
 ۱۲۲۰
 ۱۲۲۱
 ۱۲۲۲
 ۱۲۲۳
 ۱۲۲۴
 ۱۲۲۵
 ۱۲۲۶
 ۱۲۲۷
 ۱۲۲۸
 ۱۲۲۹
 ۱۲۳۰
 ۱۲۳۱
 ۱۲۳۲
 ۱۲۳۳
 ۱۲۳۴
 ۱۲۳۵
 ۱۲۳۶
 ۱۲۳۷
 ۱۲۳۸
 ۱۲۳۹
 ۱۲۴۰
 ۱۲۴۱
 ۱۲۴۲
 ۱۲۴۳
 ۱۲۴۴
 ۱۲۴۵
 ۱۲۴۶
 ۱۲۴۷
 ۱۲۴۸
 ۱۲۴۹
 ۱۲۵۰
 ۱۲۵۱
 ۱۲۵۲
 ۱۲۵۳
 ۱۲۵۴
 ۱۲۵۵
 ۱۲۵۶
 ۱۲۵۷
 ۱۲۵۸
 ۱۲۵۹
 ۱۲۶۰
 ۱۲۶۱
 ۱۲۶۲
 ۱۲۶۳
 ۱۲۶۴
 ۱۲۶۵
 ۱۲۶۶
 ۱۲۶۷
 ۱۲۶۸
 ۱۲۶۹
 ۱۲۷۰
 ۱۲۷۱
 ۱۲۷۲
 ۱۲۷۳
 ۱۲۷۴
 ۱۲۷۵
 ۱۲۷۶
 ۱۲۷۷
 ۱۲۷۸
 ۱۲۷۹
 ۱۲۸۰
 ۱۲۸۱
 ۱۲۸۲
 ۱۲۸۳
 ۱۲۸۴
 ۱۲۸۵
 ۱۲۸۶
 ۱۲۸۷
 ۱۲۸۸
 ۱۲۸۹
 ۱۲۹۰
 ۱۲۹۱
 ۱۲۹۲
 ۱۲۹۳
 ۱۲۹۴
 ۱۲۹۵
 ۱۲۹۶
 ۱۲۹۷
 ۱۲۹۸
 ۱۲۹۹
 ۱۳۰۰
 ۱۳۰۱
 ۱۳۰۲
 ۱۳۰۳
 ۱۳۰۴
 ۱۳۰۵
 ۱۳۰۶
 ۱۳۰۷
 ۱۳۰۸
 ۱۳۰۹
 ۱۳۱۰
 ۱۳۱۱
 ۱۳۱۲
 ۱۳۱۳
 ۱۳۱۴
 ۱۳۱۵
 ۱۳۱۶
 ۱۳۱۷
 ۱۳۱۸
 ۱۳۱۹
 ۱۳۲۰
 ۱۳۲۱
 ۱۳۲۲
 ۱۳۲۳
 ۱۳۲۴
 ۱۳۲۵
 ۱۳۲۶
 ۱۳۲۷
 ۱۳۲۸
 ۱۳۲۹
 ۱۳۳۰
 ۱۳۳۱
 ۱۳۳۲
 ۱۳۳۳
 ۱۳۳۴
 ۱۳۳۵
 ۱۳۳۶
 ۱۳۳۷
 ۱۳۳۸
 ۱۳۳۹
 ۱۳۴۰
 ۱۳۴۱
 ۱۳۴۲
 ۱۳۴۳
 ۱۳۴۴
 ۱۳۴۵
 ۱۳۴۶
 ۱۳۴۷
 ۱۳۴۸
 ۱۳۴۹
 ۱۳۵۰
 ۱۳۵۱
 ۱۳۵۲
 ۱۳۵۳
 ۱۳۵۴
 ۱۳۵۵
 ۱۳۵۶
 ۱۳۵۷
 ۱۳۵۸
 ۱۳۵۹
 ۱۳۶۰
 ۱۳۶۱
 ۱۳۶۲
 ۱۳۶۳
 ۱۳۶۴
 ۱۳۶۵
 ۱۳۶۶
 ۱۳۶۷
 ۱۳۶۸
 ۱۳۶۹
 ۱۳۷۰
 ۱۳۷۱
 ۱۳۷۲
 ۱۳۷۳
 ۱۳۷۴
 ۱۳۷۵
 ۱۳۷۶
 ۱۳۷۷
 ۱۳۷۸
 ۱۳۷۹
 ۱۳۸۰
 ۱۳۸۱
 ۱۳۸۲
 ۱۳۸۳
 ۱۳۸۴
 ۱۳۸۵
 ۱۳۸۶
 ۱۳۸۷
 ۱۳۸۸
 ۱۳۸۹
 ۱۳۹۰
 ۱۳۹۱
 ۱۳۹۲
 ۱۳۹۳
 ۱۳۹۴
 ۱۳۹۵
 ۱۳۹۶
 ۱۳۹۷
 ۱۳۹۸
 ۱۳۹۹
 ۱۴۰۰
 ۱۴۰۱
 ۱۴۰۲
 ۱۴۰۳
 ۱۴۰۴
 ۱۴۰۵
 ۱۴۰۶
 ۱۴۰۷
 ۱۴۰۸
 ۱۴۰۹
 ۱۴۱۰
 ۱۴۱۱
 ۱۴۱۲
 ۱۴۱۳
 ۱۴۱۴
 ۱۴۱۵

۱۱
 اول مسکونین
 بچہ بزرگ درگزر
 مسکونین

نوشتن

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

و سید حصول مرادات کلمه بود افاضل مقوی را با فضایل بیت خواجه والا حسب
مشکل کسائی خافیهین به کاستن مال حکم و باشد جفا از این عین مغرض باد و عاقلانی
که نظرش بر ارادت اخلاص است و بیاسن بهشت انالی ثبت محض و معتقد اوف
خداست ایفیه و صنوف دعوات صاف از روی هوا داری و خدگاری بعقبه علیه رفع
و دوام اایم سلطنت که واسطه عظمت و رابطه شوکت است عاقلان باید برضه اجاب
و نظره استجابت جلوه نمائی با ترک اقدام برابر اعمیل و ثبت اند ظلال جلال منسوطه
با دو خانه حال محمود و مسعود و سایر در جواب بطبقه اعلی از دیوانیان فیلسفه
قطعه چه کطفی که ناگاه شغلقت به حقوق خدایت عرضه کرد و بر کرمت به بگوک خان
رغم کرده سلام مرا به که کارخانه و دوزان مبادی رفت به نفا و نه کرم و ملاطف لازم
التظیم طرازان عالیجناب سعادتی اعظم کرم ملا و جهو امم رافع اعلام عدالت جامع
اقسام ایالت میشد مبانی تدبیر مبهده قواعد تحریر و تقریر بیت صاحب ملک معانی که
طریق قنار و ادکلک به قیارش کار عالم را قرار به موصوف بصفات سینه و موصوف
بسمات مرضیه ظهور نموده و افرج و هجبت استراوف و متضاعف ساخت هر حرفی با
بالوف اوعیه و هر کلمه را بصنوف اثینه مقابل که دایند و هدیه محض و تحفه محض آن حقیر
استحقاق نظر قبول آنجناب را و انا را اثر اخلاق مرضیه میاسن صاف مرضیه
سز که از در محل ضا و وقع استرضائی جامی بخشند زیادت جرات شرط ادبیت
آفتاد عالیقدر بر صاعدا و ضعیف ترتری و متضاعفا و به سایر طبقه واسطه

و مقتضیات ایام و لبالی موجب آن دیار و مراتب عالی باد - سایر طبقه اولی از دیوانیان
 اهل قلم نویسنده بیت هر چند نیز در بران دست به پیش قدردان است به چون قلم
 زبان از شروع عمر و جبراج اوصاف جناب جاکرام صاحب قلم عظیم ستم سبب علی
 مشکل امور ادانی و اعلی رافع اعلام عوارف جامع تمام عوارف بیت آنکه باری خاطر
 صافش به سر کشیده و ز نقاب حجاب به قاصد زبان قلم از وصف محمود و بد زده بهر
 لغوت عاجز و مقصر نفس عاجز عبارت این ضعیف چگونه فتح ابواب ادانی آن سیر تواند
 مصرعه کرد و این اندیشه گشتن نیست حد چون به وصف غلبات جذبات خاطر شوق
 و لمعات شعلات تو ایراشوق با نلاده تقریر چندین ضمیر و تشبیه عقل خیریت بزبان
 جرات تصنیع میکرد و بیت دولت با جشمت برین به نعت را با و شوکت بسیار
 سایر در حجاب ادنی از دیوانیان اهل قلم نویسنده بیت صحیفه کمال
 یافت رقم به مرانیس فی اساحت و ان مد به کتاب می خطاب می جناب عظیم خواه عجل
 اکرم در بر امور ادانی و اعلی مهمل قواعد مکام و عالی اصیبات عوارف رافع اعلام عوارف
 فرو - آنکه بذات شریف بی بدل به فخر بود صاحبان تاج و کمین را به روان بخش چو
 آب زندگانی به دلا و پر جو گذشت کاملنی به در پیرین لانی و خوشترین مانی نظیر سوره
 عقود معانی که در سبک آن الفاظ و عبارات منظم و رقوم معالی که در طی آن کلیات با
 مندرج و سرزم بود و جملوات اکرام فاقد اعظم منقح تمام یافت بیت عذرا یا بوی
 تو روزنامه است باید به هم درو عارفانم کان جناب نماید به ادا و مع و نظمها و سبب کلن را

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

و رضا عفو ترا و با و سادات لطیفه اعلی از سادات نوسیدند
 پسند عالی نقابت و سر شریف سیادت و نجابت بذات شریف عالی حضرت رضی
 رفیع مجتبی منبع نور عین امت عین کرامت مقدسی سیادت بلجایی ارباب سادات
 زنده اولاد بر طین اسوه امجاد خافقین منظر اسرار نوید مبطانوار علوی علی مرور الایام الاعوام
 و کردار الشهو و الدهر مریضی محلی با و و مرایای ضمائر کارنام بصیقل الطاف اعطاف
 آن نقاد و دو و مان عبد المنان منور و محلی با و مخلص عالمی بیت انکه و معرفت عود
 و کمر صدق بر میان بسته و بار سال ساینده عوایی که شعب از صدق نیت و منبعث از
 صفائی طوحت باشند محمود و خلاص را مجید و میسازد و از سر حقیقت خالص نیت صفائی
 بدعائی و ام دولت نقابت پناهی صلاح بغیانت فلاح ناقتانسی بران متفرغ نیست
 اشتغال مینماید از حضرت عزت غر شان امید اجابت میدارد و زواید ابرام نمودن علامت
 اعلی است سایه عاطفت سیادت بر غارق اعظم نام ابدی مبطوس و شد ام با و سادات
 در جواب اعلی از سادات نوسیدند بیت این کتاب نامی از روح سیادت
 گوهریت وین خطاب کش از روح سعادت آخرت است و فواید از انجمه طیبه
 ولایت لوا مع الواریر را هر هدایت اعنی مخاطبه اشرف عالی حضرت رضی محلی
 مجتبی منکی صدر امت با هر بدلت ظاهر و غره ناصیه سیادت قوه با صوره سعادت
 نقاد و اعظم نجار زنده اما حد نقیض از علوی اسوه و عشرت نبویه اقدم چهارم کبر الکریم شایه
 عظمی مثل رفون الطاف و محتوی بر صنوف اعطاف شرف و دوار زانی فرمود

[illegible]

چون از مضمون آن خطابت طبایع توحید قواعده حصول ملذات و تکمیل مراتب سعادت
مفهوم شد ادا و شکر تعاقب تواریفات از برکات انفساریه است شامی استجالات میسر و
مستظهر است که مأمول شرف قبول قرآن باید زیاده اطنا مجتبی فی سبحانی ادب است
ایام سیادت بشوهر سعادت مقرون با آثار معالی نوافض لازمی مشحون سعادت
بطبقه و سطر از سعادت نویسد بیت کجاست کمال تو فهم دور اندیش که اند
خیال گمان است و صفات پیش چون تخریر محاسنات علی و تقریر مبین
صفات مزی عالیجناب است و تائب مصلحت و مینا طبع مجاهد و مناصب آن
عین سیادت عین انسان سعادت خلاصه و لا یرسل نقاوه اخفا و بتول مشابه است که
نظام فہام فصیح برف تعریف زبرد و ضایر کا برآ و نام بلغا بر سر توصیف آن طالع
اگر در آن با شرف و غیره و عند و صحت است تمناسی خلوص و خصوص است که تو
و قلی و در سال ملاطفات عالی سبب و موجب رقبه و در دست است تمام فرماید
برواید صبح میگرد و قواعد مناقب و نقابت مسانی مناصب و نجابت بتایید الی
و فیض ناقصی ہو که در میشد با سعادت و در جواب طبقه و سطر از سعادت نویسد
شامی که از قدسی نسایم حدائق فردوسی بدست یاری با و شمال قبال از ریاض التعلی
عالیجناب نقابت است آنست که عظم محبتی اگر هم هر چه نقابت ما و آسمان نجابت خلف
اعظم اسلاف شرف کارم اشرف زنده بود و شکل مبین الطاف بی غایت
و تجوی بر کارم اعطاف بی نهایت شرف و دوار زانی داشت هر قطعی متضمن

دانی کاتب چکر
 بنامه یارون در کاجد سارک
 معصوم آفتاب کرشنکر
 مگو گاون و در رسیده بن
 آن ملوات معلقات مغفرت
 اگر بکوت افلاس عالی افلاس
 میو کو بنایا در کسرتن با بنیفت
 قیال قرآن خشتی
 اخطاب با کسر وادی حق
 رکنی خیمه اراجیمنا را دل
 است از سوری العجم
 فرخ خیر کسیرت داد است و
 دکن کسیرت سارنده را کاند
 آردی ویر القیض
 بشاقت یافت و چون
 بهاسطرد کسرت نظر انسان
 نامیده مشقه میخانه
 شادان را در حیا و نور اوست
 دین نما را در حیا و نور اوست
 حرم قلم و اراکین
 تالی قلم حضرت فاطمه زهرا
 است حاد بین اعم و جین
 کسرتن قلم و اراکین
 اعم کمال

وخله میا سبب است چون طیب می آید از بار و فیض فواح اشجار حدائق ارواح
اجبار صادق چون گلشن فردوسین و معطر ساختن مورد و عطیش با نواع اکرام و
تقسیم تلقی تمام یافت مقدم شرفش با صناف اقلام و تکریم خصائص بی ریت
صنوف عیانت فزه پروری که در ضمن آن فرساج یافته بود بدعا گوئی دولت ابد طرا
مقابل گشت زیادت جرات حد و مینداند قواعد مناقب و مناجات و مباحی مناجات
و نقابت بتایید الهی تا که فیض نامتناهی هو که و میشد با و سایر بسا و ات و سطر
سا و ات نویسنده تهیه قواعد سیادت و تائیس مباحی سعادت بذات اشرف
عالی جناب نقابت انتساب اصحابات ملت بصیفا جامع آیات شریعت عز اخلف
اشرف اشرف اخلاف قبله فضلا را نام کعبه علما از فرین و آراسته با و بنده و عا گوئی که
بر لوازم ارادت استمرار و استمرار و در به بشر و عانی که خوشتر از نسیم و گلشنی سحر می
عز و شنانی بهتر از نسیم راحت افزای گلبرگ مصدع خدام میگردد و فی انوار اللیل
و اطراف النهار بطابقه زمره المستغفرین بالاسحار بر او عید و دام ایام سعادت
انجام مواظبت مینماید بغیر استجاب معزز با و در جامی اثن است که از خدام عبیه جناب
سیادت ماب بفتون غمایان و صنوف عیانت محفوظ گردید سایر در جواب
طایفه اوسط از سا و ات نویسنده منایط اقلام گوهر بار و تقاطیر قام و تار علی
جناب سیادت تائیس فی انبیه کمال اصحاب لویه عز و جلال مورد مناقب شریفه
صاحبنا صاحب بنیفه رضی اشرف فیج مجتبی افضل منیع مهله تکار کان

العللی بانوار سیادت و توشید بنیان الهی با ثمار نقابت مزین زبور عز و جلال سرور
 اقبال فرموده باعث تعاقب سبب بجهت تواتر آثار ستر گشت هر چه
 را به از خدمت و دعا و کلک سبب نیر از مدحت و ثنا مقابل گز و ایند زیادت جرات
 نمود و آثار سیادت معالی بانوار فیض لازمی مشحون بود - سایر بطبقه اولی از
 مساوات نوسیند - اعلی الله تعالی عالم سیادت قدره و شرح بمکارم انفا
 صدر دینده هو اخواه که لباس اسرارش بطراز خلاص مظهر زینت فرج بدلیع و عو
 در بلع و والی تحیات مستقر شریف با باغ نیاید و همواره انتظام امور سیادت
 بانی راستدعی نیباشد سعادت اجابت مقرون با و بساط شرح و بسط الامام
 فراق و نکات شکایت زمان اشتیاق طی نمودن ولی و انس میداند چه تقصیر
 و تخیرش - بیت زهر چه دم تصور کند برون باشد زهر چه فهم تعقل کند درون
 باشد - زیادت اسباب فتنه مناقب سیادت مناصب سعادت ابد از اید با
 سایر در جواب طبعه اولی از مساوات نوسیند - ملاطفه لطافت آثار جناب
 سیادت ماب مرتضی عظم محبتی اگر مظهر اسرار نبویه فبطانوار علو عظم الله تعالی
 فی مناقب النقابت شاه مشحون بغنون هر که و مقرون بصنوف و لنوازی
 بدلت و زود مشوره حصول مقصود از زانی فرمود و حسن ادب با نامی آن عوار
 و حداسی آن عواطف خبر بوظایف عا و رواستح و ثنا اجازت ندارد
 چون منطوق آن مخزن لطایف و مطلع ظرایف از التیاق امور دولت و

۴۰
 ۵۹
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

غلامی که خدایت را
 نوادگان من است اگر درین
 ایام باشد
 و اقدار کس که منسوب
 و درین کسی منسوب و اقدار
 در کس منسوب و اقدار
 ۱۳ غلامی که خدایت را
 غلامی که خدایت را
 عرض کنم که حاجت
 تقدیر نیست که
 و اقدار کس که منسوب
 و درین کسی منسوب و اقدار
 در کس منسوب و اقدار
 ۱۱ غلامی که خدایت را
 اقدار کس که منسوب
 و درین کسی منسوب و اقدار
 در کس منسوب و اقدار
 ۱۲ غلامی که خدایت را
 اقدار کس که منسوب
 و درین کسی منسوب و اقدار
 در کس منسوب و اقدار
 ۱۴ غلامی که خدایت را
 اقدار کس که منسوب
 و درین کسی منسوب و اقدار
 در کس منسوب و اقدار

41

غیب کر آن را در عالم
ارواح نیز گوید و مرده
افراد زنده است ۱۱
شماره جود
بمحقق غفلت دیگر
در اصطلاح
علم غفلت محال
صفات احوالی و
مرتبه و حدت را گوید
که بیعت محمد است
و حق بجز بیعت
دارد ۱۲

باطناس طبعی + او ده گشت است منی اسن پاکش + ارسال فرموده بود و دست
 ظهور یافت و چون از مطاوی آن ثار صحت مجبور و انواع جمعیت سر مستفا و بود
 و فور شکر و سپاس ملک قیم تقدیم یافت یا و اسهال بخت بیت سر لاهوت کشید
 تو باد + فیض حق و بدم قرین باد سایر طبقه اعلی از مشایخ نویسنده -
 میا این قات بخت سمات عالی حضرت محقق مادی ملق منج علوم روحانیه جمع
 فیوض سحانیه قطب فلک است ولایت مرکز و ایره ولایت است سلطان مشایخ
 عظام قطب قطب ابایم کاشف اسرار ملک ملکوت نظر انوار اقدس جبروت خرن
 لطایف قاریه معدن بحارف النیر روزگار طویف ستر شان نام و اصل با و
 مقاصد علیه مریدان مطالب بنیه مستفید آن از نظر مهت عالی رتبت حاصل بنده
 معتقد بیهت آنکه در موقف عبودیت + داع اخلاص بجنبین دارد + بعضی عا
 از ریاض تقریرش فوج اخلاص کج و از حالین تحریرش ایام اختصاص کج باشد مصد
 خدام میگرد و بوظیفه شریفه دعا و دولت ابدی و ضابطه رابطه شاد و سعادت سرمد
 اشتغال بنماید و ارجو الی الاجابت بعد از دعا سئول آنکه در خلاصه اوقات و نقا
 آنات از نظر سعادت کمیا اثر کم و سیکه حصول الانی و ذریعیه ظهور سعادت جاودانی
 است محروم نگذارند زیادت جرات زلف خاطر از بر و ضمیر نیز ضیا گستر مرآت
 مشاهدات طوالت غیبی ملاحظات لوا مع لاریبی با و سایر در جواب بطبقه علو
 از مشایخ نویسنده - نبات انفاس مقدسه و رشحات قلام مطهره عالی حضرت

۴ ادناس بافتح و
سین مہلک ہے کہ
راؤ گوگ سار خٹلے
۵ بن "عبد
بہستین شاگرد
وٹھان و صحیح خبر تو
راز رانی
۶ سترہ خانہ سترہ ہزار
عاصل تو باد ۱۱
۷ قلعہ بنیم
۸ بیچ آہنی کر سببان
بگیدو و سید فتح
۹ لاکھ لاکھ بار
۱۰ ہر ہنس " ۱۲
۱۱ ملکوت
۱۲ بھونچا بادشاہ
۱۳ اصطلاح صوفیان
۱۴ عالم کے کہ عالم ارواح
۱۵ بہت و مقام عبادت
۱۶ در شکار بہت لینے
۱۷ طاعت الی نحو
۱۸ غفلت و ہنگام
۱۹ اصطلاح صوفیان
۲۰ سترہ و حدت رانز
۲۱ گریز صفت کھوکھوت
۲۲ حق سترہ صفات
۲۳ دارد

۶۴

مرشد زمان مقتدای عهد آوان فضل شایخ ایام اکمل هدایت نام صاحب باب
ریاضات ناصب یات کشف کرامات سلطان المحققین بان المدققین مفتاح کنوز
معارف لبانی کشف موزعواطف سبحانی که حاوی سر کتاب حکمت آیات بود از
محببات سینه منبع مقامات علیه فالج و فایض شدیم روضه دار السلام و همیم طره
حور مقصود ایت فی الحیام ان نقش آن قیمه قیم به شام جان پوشت عذر کارم خدام
خبر تقاعد از تهمید قواعد عذر خواهی تیسیر پذیر نیست زیادت جرات زلفت ذات بابر کا
مستبرک الصفات بدلدیر بر وسوده ارشاد و فاد و سجاده سندات معبادت ملا و شبر
منایح خیر و نیا مقسبان الفرائض سلوک و میر باد و سایر طبقه اوسط ارشاد
نویسند انواله سر فیض اقدس که از باطن منور مقدس حضرت ارشاد و مابین
الانام مقتدای طوایف اسلام منبع علوم روحانیه مجمع فیوض سبحانیه مرشد اکر مرقه
مشیخ عرب عجم المتوطن فی قباب جانات السجانیة المستهلکة لمعات جذبات
الربانیة بر قلوب عبادان قبول افاضت و مستفیدان نتایج ریاضات فایض بود
مخلص معتقد که آیات اخلاص بر صحیفه خدسکاری نگاشته ثنا که از مضمون مناسبتیه
صبح سعادت خبر دهد و دعا که بر اشارات بشارات به تباشیر مریخ برکت اطلاع بخشد
بقیة علیمت ارسال میدهد و از حضرت الارباب عمت مواهبته و تمت عانتیه
سببی که متضمن نیل ملازمت تواند بود و استعدا عینماید آن علی کل شیء قدر زیادت
الامال زلفت نفوس متوجهان روضه رضا و قلب مجاوران صفة صدق و صفا همین

[illegible]

وہی ہے جس نے

امثال واجب التماثل شرف اصدار از نالی فرایند تا وظایف خدمتگاری نظیر و رر
 زبان و کاغذ ^{فرمان برادر} صادر شدن ^{سوی که} بقدر ^{نقد} شد
 بزواید انبساط جرات نمیرود و بد قطع است عقل و اسطره انتظام دین و تا
 زیاده ^{خراش} ^{ملاک} ^{بند است}
 است علم قاعده استوار شرع و زرقاب ای تو با و اجمال علم و بر مرکز ملو تو با و ایدر
 طریق ^{خوشید} ^{نقد}
 و زواید اطالت موجب مال ضمیمه پیشناسد و علما در شریعت و جواب طبع
 در ^{دراست} ^{دلبری}
 از علما نوسید بیت اتانی منک با فخر الا علی و کتاب لفظه مثل الالی و نفحات
 عطف ^{بهر دلی} ^{بجند پیش او انگس کفر در گمان است} ^{کاغذ که مبارکش بنگر و ایدر است}
 گلشن معالی و سیات حیران لایلی عنی خفا طبعه عالی حضرت مخدوم عظیم مقدر ای
 باغ ^{باز و خوشتر} ^{بهر ای خداست} ^{بجای} ^{کافه} ^{بلند ذات} ^{بزرگ} ^{میسوا}
 اعلم بقیه مشاییر سلف استاد و جابیه خلف قبله و فضل را نام قدوده علما اسلام مرجع اعلم
 عالم تر از اقیانوس مشهور ^{بسیاری} ^{کرده} ^{بخیف کان} ^{جای رجوع زمانه پیشروای}
 عالم محی باض علوم و حکم ناظم معارف و مع اصول صاحب علم معقول و المنقول و الدین
 خن ^{نزد} ^{نشد} ^{علم} ^{احسن} ^{ببیند} ^{کنده} ^{گویی} ^{فروغ}
 المعانی باجمال و اعراض عن فحاشات الشوائب و امین بیانات و احسن بیانات بر ریاض صدور
 ارباب صنوبر فایز شده و روشن ^{الانی} ^{القی} ^{کتاب} ^{که} ^{نم} ^{خواهند} ^{شد} ^و ^{کلیا} ^{الحمد} ^{للهم}
 و الا لئلا یزربان جاری گشت و چون کنون صحیفه عالیشان معالی نشان شعار باستفتا
 احوال نشیان عقبه علیه فاضل باب است و ظایف حمد ربانی و در و اثب شکر سبحانی نمود
 کرده شد بزواید انبساط جرات نمیرود و بد قطع همیشه تا که بود شرع حاکم و مرشد
 ملازم تا که بود عقل و الی الا به در حشمت تو همه کار با و نکو و زود است تو همه کار عقل با و
 علما در شریعت بطبقه و وسط از علما نوسید تصحید قواعد حکام دین و تشدید مبانی
 انتر شرع متین با اتهام عالینا بیت اب تسبیح حقایق علوم متبسط و قایم بر قوم
 ناصب الویة و مینی رافع ابنیه یقینیة مصدر و قائل مناظرات منظر حقایق محاضرات

مصباح النور وائل مفتاح السر بنشین محصل باو محب آرزو مند که رافع ابنیه بودست
و عوالت بکرات و تحیات میاسن السمات مرفوع ضمیر نیز میگردد و اندر سر او چهار ابتلاوت
صالحات محمدرت قرأت جرایم بقیت خوانی اشتغال آرد و بیت جز درین همه اوقات
شناسی تو بود و در دین همه احوال عائی تو بود و دعا عی شوق بقائی شرف از سر
بهر از مشاهده از بار و از روی شب خیزان بطایعه تابشیر سحر زیادت است بیت
درین قاف و کشف علم عالم است و طبع نقاد و تواب فضل را منتهی با و علی شریعت
بطبقه او سطر از علی شریعت پس در بیت رقیب کما یک المومنین لاحت و کما
فی وقت الصباح و ملاطفه مرغوب منافع و مطلوب عالینجا بیت شاعر افق است و شاعر
تقاربه علی اسلام سوره فضل را نام و اسطرخ رف موالی را بطبقه تفوق ابالی مورد مناسبت
شریفه صاحب مناصب و لکثانی چون هوامی بوستان طربانی چون ضیال و شاعر
در شرف سعاد و الطفا و قات محبت موالی یافت بطریق نور انخطاب که صورت شکو
فیها مصباح داشت رنگ ظلام و اوقات ایام از آینه دل مستهام زدوده گردید بشار
سلامتی ذات ملکی صفات که از ان صحیفه سمیت سمات بو صندرم پوست و سیکه ادای
لازم سکر گذری گشت بر و آید مصرع نشد ظلال فادت نوال فاضلت مستفیضان
حقایق نیز از مستفیضان قایق تاویل بسو طبا و علی شریعت بطبقه
از علی شریعت نو سید میاسن سلامی مشار صفائی آن از شوایب انحراف
و شرفیکر و شولع ادایش بواسطه انظار عصیر بدل شود مرفوع ضمیر بر جا

[illegible]

شریعت باب فقیرت انسانا صبا یات ملت صاحبزاد شریعت مقبول عالم
 علما منظر را که عظمای مکرر اند و از شرح مطلب تواریخ شایق و متوجه سحر شایق که متجاوز
 الحد و الغایت است اعتراض کرده دولت ملاقات که غایت مطالبات است باری
 بهانست از حضرت عزت جل در کمال سلطنت و باری بطبع و نور این مستطیر می باشد زیات اطناف
 زفت بیست پی انظار اعلام شریعت به ترابا و باغهای جا و دانی به علم شریعت
 بطبقه دانی از علما نویسنده بیست آمانی کتاب زیر کرم که کسور البرج و ششم
 ملاطفت و لکشمی و مشرفه راجت فزای جناب شریعت شعاع محبت آثار جمیع سعادت
 غایت کمالات جلایه عاوی سالیب صل و فروع حافظه و معقول و مشرع و مقنن
 به صفای نمودت و محتوی بر کمال محبت در بهترین آنی و خوشترین بانی بطلسم است
 و چون از مضمون آن نمید فواید حصول اذات و تکمیل مراتب طبع و سعادت و مصلحت
 شد اما و شکر تعاقب و تواتر یافت زیادت طالت زفت بیست نقد اقبال تو اهل
 فضل اسیر باد و زیور فضایل شرف را پیر باد و سایر طبقه اعلی از علما
 نویسنده شواهدایات فضل و افضال و دلائل غایات کمال و کمال عیضت و توفیق
 عظمی تقدسی افضل علم ارفع اعلامت بیضا با صبا یات شریعت غراسا و اکابر
 عظاما و اعظم علم محقق قوانین ملک ملت مقرر افانین من دولت مکمل علم
 اولین و آخرین به تمام مقاصد تقدین و متاخرین بیست بحر علوم کج فضایل
 ذات اوست به عجب و تحایق و دیباچه حکم به صفحات و پیرایه باد و کلام مع

سلام
 بزرگوار و بزرگوار
 و اوقات در سبک
 خادان پرست
 و حاضر شده امان
 تلقی خاطر عموام
 بدگاه و الا و اورد
 سلام
 پیش برستم
 سعادت که
 غماجهان و
 عزیزان نگاه
 خدا و دقت
 یار بر سر کار
 از ان برهان
 با و اورد
 سلام
 در کسب و زده
 و امانت نهند و
 عیادت و شکر نهند
 افکار و ده زان
 تن با نام هم حسود
 سلام
 و امانت
 بنی انعم و سکون
 و کسب و زده
 و امانت

[illegible]

که بنو و جمال منشور سعادت تمت و طغرا جلال و در جبهت درخشان که در درج
شده به هر جا که جواب است از فضل و کمال و تسبیح الانامل و یا فواضل و یا مقاطر و یا
خاطر خورشید باثر اغنی مخاطبه سلطان قضاات اسلام بران ملات نام ناصرت حنیفه حافظ
شرعیات شریفه محمد قواعد دین شین شید مبانی شرع مبین بافع اعلام سنت و مبنیان
بعثت بیت شه اما جاد قضاات و می زمین و معیت ملت اسلام و مکن مین
ستین و دامن احیان و دل جلال مودیدت یاری ملت و مددگاری غیایت این
مخلص رتبه سرفرازی و چون فحاشی آن نظام مہام سعادت انجام و جریان امور
بر وفق و مرام بوضوح پیوست استدعای تمیق شکرگذاری از حضرت باری نمود و زود
اسباحت زلفت به بیت صفائی محکمہ شرع انجبال قباد و پناه اہل ملل سایہ جلال
تو باد و قضاات و وسط از قضاات نویسنہ عالیہ نائبیت ماب محمد قواعد دین
ستین شید مبانی شرع مبین ملام ملک و سلاطین متبوع خلفا و خواقین مصنام مصباح اہل
زمان کمال امور عالمیان ابداسود و متابعان احکام شرع مبین و مصدق فرمانبرداران
اما آخرین ستین با محب فاضلہ الاعتقاد کہ بر صحایف خلاصش حرف کمال شجاد مرقوم
است و عالی کہ نسیم نوبهار از ایمان شمشاق ہوای نشو ناکند و ثنالی کہ حرم کلا
از فایحہ آن ششام طیب صدق و صفاناید بموقف تبلیغ میرساند و از حضرت الوہیت
سنت زاتہ و تقدس صفات شرف اتقا کہ احسن بار رب آمین مطالب است استدعای
از قرب محبت مادت اطنا بفت بیت ذات عالی را کہ استطہا خلق عالم

[illegible]

در پناه خویش دار و لطف العالمین قضات و جواب طبقه اوسط از
قضات نویسد بیت خط شریف از دوست آمد سومی سخن به الحمد لله الذی
قد مذهب عین الحق به نتایج خاطر خطیه و دواعی بدایع ضمیمه نیز عالم جناب شریعت
فضایل آثار قاضی انام ظهیر اسلام مرجع شریعت غرامت قوی ملت بضایه قطعه
آنکه در روزان نوبت نشی قضا و از برای دلوش نشو و حکم چا و دان گشته احکام
شریفش با عدالت هم نفس بوده ذات معیشین با معانی نکلان اعلی الله تعالی
ایام شریعت العزیمین احکامه و رفع الوتیه المله البضا با اثراتمانه حلیه معانی و فضائل
و پیراسته به پیرایه خفایق و فاضل در اوسطه و در وجاز و وسیله ذوق محض و گشت
نیم عافیتی که از مضمون آن صحیفه نامی اششام پذیرفت و سیکه از دوا و خلاصه و در
کمال اختصاص بر واید سحاب فت و بیت با و باقی ذات توحیدان
ممکن است و کاندرباقی ذات تو اسلام با بقا است و قضات بطبقه اولی
از قضات نویسد جناب قاضی انام قدوه ائمه ایام شد مبانی دین مبین محمد
قواعد شرح متین طبعیت ربضیا شریعت غیر الله تعالی علو شان الشریعت الشرفیه
بما اثر احکام العلیه المینه مخلص خواجی که طیب میشن مشابه و حج با و بهاری و
محقق شریعت مثل نفعایم شکستاری بنسب می دارد و موجه سعادت ملاقات
که خلاصه زندگانی و نهایت آمانی است می باشد اسباب حصول این اسم بهت نظام
موسوم با و زیادت طالت نماید بیت از برای اصل خلق تا بقیامت مبادی عمر را

[illegible]

انقلاب جاهل انقلاص قضات در جواب طبقه ادنی از قضات نویسنده کتاب
العباس خطاب لایح البشارت که از جناب فضیلت شاعر شریعت انوار قاضی اسلام مرجع ولایات یاف
ناصر دانی و عالی اثر فضایل و معالی عظم الله تعالی فی علل اعلام الشریعت شانه و رفع فی احکام
المکه مکان صا و شده بود در روشنی چون تابش شهری و در تانگی چون گل یک طری و امین
زبان دل نمود چون مضمون این صحیفه نامی مبنی بر بایسن مانی مودت و دواد و مبنی از تانگی
قواعد مخالفت استیجاب و موجب یا و اخلاص و اختصاص کثرت زیادت انبساط نمیرود بیت
کلبخ کمال و روضه افصال تعجب با و تار و زجر این اسید بنی ان بسیار طبقه اعلی از
قضات نویسنده محافل الفاذا احکام شرع دولت بهیاسن و ام حضرت قاضی اسلام علی
ولایت انام مقتدا می علم قدوده اعظم اعم رفیع اعلام شریعت و مبنیان بدعت آقدم زمان من
الایمان جامی بینه مسلمین بلغمی نوره شرع مبین بیت قاضی دین فیه کمال از رو
شرف و خاک رهش سروران صبر رایج سرست به مشرف بکریم با و در قلع محکم عاید و اطر
والکاف بسط غرام غر و عظیم بنده و کتوا که و عار و دولت حضرت شریعت پناهی وسیله
حصول سعادت و کاملی میدارد و عالی که از ریاض تقریرش و رایج اخلاص و ثنائی که
از ادایق تحریرش فولج اختصاص فالج باشد بموقف عرض میرساند علی الدوام از روی
اسکانت طرعت عالی است حکام قواعدا جلال و انتظام امور اعزاز و اجلال میگوید مبنی این
بنای اجابت ملک اعلام مصلحت زیادت بر ارم خود خدیند ان التفات خاطر فیاض کافل استقامت
انام و متکمل انجام مرادات خواص و عوام با و بسیار طبقه اعلی از قضات نویسنده

تفسیر شدہ ریچرچی دہم، باصلاح حکم ریچرچی کے عنوان شاہجہاں دہل آب خاں آتش کے استکان سے بعض فروشی و حقارت و عجز و قواضع دہس

کتاب شجر بنفون لطاف خطاب مقرون بصنوف اعطاف که از خدمت حضرت
 افاضی القضاات ملاذفا عظمی ولات اعلم ایما نام عدل حکام ایام علم علما افضل اکرم فضلا
 اکمل مرجع اعظم زمان لمجائی کار محمد و اولیاء و اولاد انوار کمال اینج ناما جلال بیت
 امام الوترعی بادشاه شریعت که بهشتش در قلمش و شجره در بنده شده بود
 اشرف فائز لطافت سعادت نزول الزانی فرمود بیت لطافت کلماتش
 چو مهر عالمیک نظر کیف سخنانش چو ماه نور افزایی به موقع آن توفیق رفیع را که عنوان جلال
 و جلال فہرست صحایف قدر و کمال است بقدم خدمتگاری استقبال نموده سیمہ بازو
 و عصا و دستگیر کرد و ایند عذر آن الطاف کہ از حضرت شریعت پناہی کہ در بارہ این
 شرف مکتوب یافته بود ہم حوالہ بکرم ہم فضل جسم اشیاست بیت من آن نیم کہ ترا
 معذرت تو انم گفت مگر تو ہم بکرم عذر خواه من باشی زیادت جرات بہ خود نمید
 و فوفیض ناتناہی بسدہ رفیع حضرت اسلام پناہی بدو اصل باد و سایر بطبقہ و سط
 از قضات نولسند میان فیوض من و دیانت ماثر میں ابان ممانت عالیجاہ
 شریعت پناہی سلام مرجع ہوا نام حافظ اسالیب معقول و مشروع حاوی قواعد
 اصل و فرع منبع کمالات علیہ مجمع سعادات جلیہ اصباہات شریعت و مہنیاں ہر
 بچہ و طوائف اصل باد و تائیدات بانی و توفیقات سبحانی باوقات مہرک الصفات
 متواصل بندہ ہوا خواہ کہ خدمت ملازمان محکم عالیہ را وسیلہ حصول آمانی و آمال مسند
 الوفاءات خلاصہ و صنوف طاعات اختصاص ثنائی بوقوف عرض سیر اندوہ و درام

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

۷۷

۱۰
 ۱۱
 ۱۲
 ۱۳
 ۱۴
 ۱۵
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

مخطوطی بر فنون عواطف و منظوم بر صنوف عوارف و غرور و دوزخانی داشت از بیان سن
کتاب این کتاب بنان طقه بقصه اقرار فرموده از ادراک لطایف ترکیب خطاب قوت عاقله نجر است
منوه بازار الطاف و اعطاف که در طی آن صحیفه سعادت اندراج یافته بود و بالوف ایدیه و صنوف اثینه مقابل
گردانید بر و ایدیه مشوش نگشت فانی ملکی صفات شریعت مآبی بر ترقی عرو و جلال و مصداق
قبول اقبال و انشائی و مضاعف و به طبقه حکما بجانب ابطا بدرین کتب نو نسید ریت
انحی الفاظ تو گوش عقل گوهر یا به مجلس باب حکمت از تو زیور یا به امداد فیض قدسی از جناب حلال
قدسی ات بارت کا ایام بدقتیر کاشف اسرار محققین انی کار بر مرم بان حکما و عرب هم گشتا سکلا
حقایق مفتاح معضلات و فایق غایت لب و سخا نهایت مقاصد انسانیه فاطون بان بقدر
عصدا و ان ریت شد ملک حکمت که تیغ زبانش به و اثبات محقق است بر بان قاطع به مقارن
باد و الورا فاضلات عقل اسعد و آثار افادات نفوس مطهره و زکامینیت سمات متصل و متصل
مخلص اشتباهه علی الدوام ز سر افاضات علم قسایر حقایق نماید به دید عاقله روایح عرفان
از کلام از فاضل ان اعرف لایح شود و تحفه تحیاتی که فواج روایح ریجانش از سر غرا و نخت فیه
ممن و محلی که گرد و دست عرض میدید به توجیه سعادت با نرسد که خلاصه زندگانی و نهایت انی
یبا شد سیاق جلال انیم ریم بهت انتظام موسوم با زیادت و در رتبه جرات نمیداند به قطعه همیشه
تا که بر افلاک نیراند نجوم به مدام تا که بر رواج قایم اند اجسام به مباد خبر به یو تو که در گوش و دهن مباد و جز
برضا تو جنبش اجرام به در جواب طبقه حکما انکما نوسید جراید عواید حقایق و سعادت و قله
نواید فاضل و سعادت عباد وانی اعنی خطاب سبطایه و افاضل حکما را شود اناهل علمای جمال

مخطوطی بر فنون عواطف و منظوم بر صنوف عوارف و غرور و دوزخانی داشت از بیان سن
کتاب این کتاب بنان طقه بقصه اقرار فرموده از ادراک لطایف ترکیب خطاب قوت عاقله نجر است
منوه بازار الطاف و اعطاف که در طی آن صحیفه سعادت اندراج یافته بود و بالوف ایدیه و صنوف اثینه مقابل
گردانید بر و ایدیه مشوش نگشت فانی ملکی صفات شریعت مآبی بر ترقی عرو و جلال و مصداق
قبول اقبال و انشائی و مضاعف و به طبقه حکما بجانب ابطا بدرین کتب نو نسید ریت
انحی الفاظ تو گوش عقل گوهر یا به مجلس باب حکمت از تو زیور یا به امداد فیض قدسی از جناب حلال
قدسی ات بارت کا ایام بدقتیر کاشف اسرار محققین انی کار بر مرم بان حکما و عرب هم گشتا سکلا
حقایق مفتاح معضلات و فایق غایت لب و سخا نهایت مقاصد انسانیه فاطون بان بقدر
عصدا و ان ریت شد ملک حکمت که تیغ زبانش به و اثبات محقق است بر بان قاطع به مقارن
باد و الورا فاضلات عقل اسعد و آثار افادات نفوس مطهره و زکامینیت سمات متصل و متصل
مخلص اشتباهه علی الدوام ز سر افاضات علم قسایر حقایق نماید به دید عاقله روایح عرفان
از کلام از فاضل ان اعرف لایح شود و تحفه تحیاتی که فواج روایح ریجانش از سر غرا و نخت فیه
ممن و محلی که گرد و دست عرض میدید به توجیه سعادت با نرسد که خلاصه زندگانی و نهایت انی
یبا شد سیاق جلال انیم ریم بهت انتظام موسوم با زیادت و در رتبه جرات نمیداند به قطعه همیشه
تا که بر افلاک نیراند نجوم به مدام تا که بر رواج قایم اند اجسام به مباد خبر به یو تو که در گوش و دهن مباد و جز
برضا تو جنبش اجرام به در جواب طبقه حکما انکما نوسید جراید عواید حقایق و سعادت و قله
نواید فاضل و سعادت عباد وانی اعنی خطاب سبطایه و افاضل حکما را شود اناهل علمای جمال

[illegible]

انعطاف بود اضنیاف مضاعف آن سیم و عینه و لوازم ثبته تقدیم افاد و خدمات
 را منتظر است تا در انتها آن نادر عجب و دین بطحور رساند زواید جبارت ننمونه نماید فیض
 قدسی تقویت محال السی بر روزگار لطایف نادر و اصل باد ببطیقه اوسط
 شعر انوسیند بدایع و روائع خامه شکیبایی علی جناب فیضیال باب فصاحت رباعی
 و ناصحاب کلمات شریفه ناظم ابیات لطیفه زبده افاضل عصر مالک نظم و شعر نو افرا
 ویده اولی الا بصار باد و لطایف صنایع قلم زیبارم زیور بخش جاوید لیل و نهان حاصل
 که معتکف استانه اخلاص و عالی که زبان قلم و قلم زبان تقریر احصای آن قاصد
 شتائی که بتجربان این تحریر بعد از آن عاجز و مقصر باشد بموقف نیاز میرساند و در بیان شوق
 و شفقت دریافت دیدار شرف که بی تکلف احسن بان مولد امین است خوض فی
 دولت آن کم از انبار کافک است مدعی می باشد زواید مصرع نشاء اثرات مجسته صفا
 و اقطار سبط غزاجانی ساری و در جواب بطیقه اعلی شعر انوسیند بیت
 کلمات از گوهر بدایع رسید از جناب فصاحت شعاریه مجموعه نواد و قتال و کجیه جواهر کل
 اعنی کتاب لطایف نادر علی جناب فصاحت نایم معالی مرجع اعلی محفل فیضیال مرجع فاضل
 مقبول اعظم سلاطین و اکارم خواجین دام الله تعالی انفاش شعاریه زاده بین البغا
 تنج المکاره مصرع بجا هر زواید عجرات و موج بدر غر استعارات بشرف بطحور بیت
 لفظی از ان نامه نامی ظریف از ظروف ظرایف هر حرفی از ان صحیفه گرامی کنیزی از گوهر
 معانی لطایف بیت صورتش از معنی غیریته تمام معنیش از لطف صورتش

۱۴
 احصای کلمات
 فیضیال ساری
 ۱۵
 مجمع بیاض
 ۱۶
 ۱۷
 ۱۸
 ۱۹
 ۲۰
 ۲۱
 ۲۲
 ۲۳
 ۲۴
 ۲۵
 ۲۶
 ۲۷
 ۲۸
 ۲۹
 ۳۰
 ۳۱
 ۳۲
 ۳۳
 ۳۴
 ۳۵
 ۳۶
 ۳۷
 ۳۸
 ۳۹
 ۴۰
 ۴۱
 ۴۲
 ۴۳
 ۴۴
 ۴۵
 ۴۶
 ۴۷
 ۴۸
 ۴۹
 ۵۰
 ۵۱
 ۵۲
 ۵۳
 ۵۴
 ۵۵
 ۵۶
 ۵۷
 ۵۸
 ۵۹
 ۶۰
 ۶۱
 ۶۲
 ۶۳
 ۶۴
 ۶۵
 ۶۶
 ۶۷
 ۶۸
 ۶۹
 ۷۰
 ۷۱
 ۷۲
 ۷۳
 ۷۴
 ۷۵
 ۷۶
 ۷۷
 ۷۸
 ۷۹
 ۸۰
 ۸۱
 ۸۲
 ۸۳
 ۸۴
 ۸۵
 ۸۶
 ۸۷
 ۸۸
 ۸۹
 ۹۰
 ۹۱
 ۹۲
 ۹۳
 ۹۴
 ۹۵
 ۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰

[illegible]

احرام نیرین و مجالی و مخلص و ملت خواه که صفیات تقویم و ادوار بر قوم نظرات کوا
اخلاص و اعتقاد نیرین و منور و وار و عا که طالع مجمع و ادش در مطلع تجا و طالع و طالع
طالع جالش از مشرق کمال بجویده با بموقف نیامیر ساند و طالع کواکب اتصال را
بنات ملک صفحا که نه سیم کمال است است عانوه خدات مستطاع را مستطاع می باشد
زیادت جرات نیر و تقویم مانی با قاصد علوم ادات و جسانی مرقوم با و در جواب
طبقه اعلی از منجم نویسنده بشر طالع صبح و طلوع جنود و سعوا و آسمانی غنی
مشرق علیه و لا اما اعظم مجمع علوم از لیه محرم اسر فلکیه محیط انوار طلیعه لجا حکما و نجمین
زمره متقدمین بی صاحبیات و نجم محل رموز صیغین و تقویم الواقف علی
جوامع حقایق العلوم الشرف علی غوامض قیاق النجوم منور بانوار الطاف نیرین
بانا اعطاه بیا ضحی و در شان از و کرا تا بان شعاع الفاطش چون
در شان از بلاغت نور شان در در زانی و در مقابل هر حرفی از ان هر بار
و عا و در برابر هر کلمه ان هر از شان گفته اند زیادت جرات نیر و ادوار سعوا و فلکیه انوار اتصال
اجرام علویه نیرین قات ایام بسته و جام با و طبقه اوسط از منجم نویسنده بیت
نیرین و ده بصاحب در تسلیم و قیاق فلک تقسیم البغیم و تقویم منافع و معانی
بسیاسن استخراج حقایق و بر وقاد و تنها و قیاق طبع نقاد و لونا معظم اسوه
انهم لبده ارباب نجم قد و اصحاب تقویم و اضع ابنه فنون غریبه بلوغ الیه قوانین
او به ضابطه فرس و اصول از رسوم معقول و المنقول بیت آن فرست گشته بهر

[illegible]

الاوضاع مقدّر باد شوق و شفقت بفرجه غرا و طلعت خورشید سپا چون معالی فکرات
 آن جناب نهایت پذیر نیست یادت اکتا زلفت - بیت مبادا آخر منضم تراست و در
 مبادا کوکب ترا بهبوط و نزول در جواب ادنی از پنجین نویسد صحیفه خورشید
 و نایب طهر تفاع جناب ضیال با بفتح بنیان خیم ناصب اعلام تقویم جامع علوم حکیمه
 اسرار فکیه لایزال الشمس علیه الامع لا نوار و سا طعنه الا نازد و زن اقبال جز است آمانی و
 جلوه جمال نوع و طلوع آن صبح کامگاری طهو آن بختیاری جفتی نام و ترفع مقام
 این مستهام گشت چون از منطوق صحیفه گرامی مفهوم شد که هر روز از مکاتیب اید الهی
 دولت است از افاق توفیق بادشاهی کوکب فوٹ طالع ریاض مسرت ابرشحات
 محمد و سپاس بانی تازه ساز یادت طالت ننمود بیت همیشه تا توان کن و حصه و فلک
 ترا چو دور فلک با و عمر نامحصول بحضرت الد و عم و خال و امثال آن نویسد -
 دولت خدمت ساعات ملازمت حضرت مخدومی جمیع ساعات که کافل و محجم مرادات
 شال است از غنیمت بیست و نه کترین حلقه سجودیت در گوش جان در صفحیات و قافیات
 را بر قوم و عیان اطاعت نگاشته روایت بندگی مرتف موقوف میبارد علی الدوام
 ذات ملکی صفات از حضرت ملک عالم سدا عابینماید بشرف اجابت مشرف با و شرح
 سوزش فراق و وصف صومرت افراق که از مقوله بالایطاق است در حوصله تقریر و دایره
 تحریر کنی متمنالی خلوص و خصوص آنست که این بنده را بتواند اتروالی در رسال ملاطفت
 عالی کم واسطه حضور و وسیله محبت و سرفرازی فرماید زیادت طالت را به خود

علی بنی خلیل و منضم
 آن کائنات را می طلوع
 شکر در زنده و در اجبت
 آن جناب در حق
 است نهایت شکر
 بیکصد از عالم کین
 بجا آورد و می
 عاقبت ایشان شکر
 که کس بیخ و
 بهر سکون کان
 جاست بنیان شکر
 و کینه و حسد

اسم غزل است
 و هم از آنست که
 و عجب از آنست که
 از عیان
 با کسر عین محمول
 بیخ و زبان و داری
 و طاعت و عقود
 با کسر طالت
 کردن و کلام و
 بسیار گفتن و شکر

نسیده هر ساعت اقبال غبار زوال از یال جلال این نشیند و هر کرامت اجل
 که دست انقلاب انتقال دامن آن باشد توجع جناب لا اوده معنی بود و در حقیقت
 ایشان فرستند عالی فرمان جلال و غایت نامزد این شده بود در شرف عایش
 و الطاف قاتل جان فرمود و درود آن طهر را در وقت بل فخر بزرگ و سه ستمون کشید
 شد و قدم مبارک بر بقیه افلاک نهاده آمد چون رست استقامت احوال نظام سبب
 دولت اقبال صفحی آن صحیفه ظاهر با هر نوع شکر گذاری صفا سپاسی تقدیم
 نموده مسئول است بهمت لیکن فقیه سیر از قبول خاطر عاطر که این مشاهدات عیبی مجمع
 و ادوات ربی است بفيض کل فایض مستعد گردانند زیادت جرات خود نمیدانند
 خلخال حرم سایه عافیت ابدان خود و مویک باو الذی لا اله الا هو و ستان بوسید
 نظم سلامی این زیارت و سلامی میگردانی سلامی جان پاکش گشته حرم
 سلامی وح قدسش و جدم سلامی تازه تر از برگ سحان که شود بر رخ بشنم
 گلستان محبوبانی چون کیم یا عن شستی و لکاش و ثنائی چون شمیم از باروری
 بهشت طربای مبلع و توجه میکرد و اند و ادراک سمات ملاقات را که سرایه امانی
 آمال است دیده تر صد بر شمع امید یار و توفیق وصول شرف این بامول است
 اوقات پیش به محنت تا وی یام فراق شده الی لام شتیاق از سر حاضرات تجاود
 است مخاوم از عشره شیان جرم مفارقت و وصف قسمی فراق حشر اندازد
 بیان پیش است متوقع است که بر تفضیل حسن الطاف خاطر عاطر که وسیله باز و یا مواد

سلم است
 این است
 و قدس که این
 کون بر این
 و همی دارد
 آمد معنی نادر
 انقباض سبب
 این از صفون
 آن است
 بهر کس
 چون
 عبادت
 است که از قبول
 ۸۸
 سلامی
 و قدسش
 و جدم
 سلامی
 گلستان
 بهشت
 آمال
 اوقات
 است
 بیان

مودت و در عیة اعتقاد و محبت است بجزوه مندرگرفتند به بیت ابرام از حد گذشت هنگام
 دعاست با دایمه کار بکام دل و در جواب ایشان است این منم که تو یسای من
 آور و رسول نازد تر که دموالی من امید و صول نامه آور و رسول این شادی آن که نرسد
 منم که پائی رسول بلا طیفه مرغوب و مفاوضه مطلوب جمع ای بوستان گل کشائی و
 چون ای بوستان فبائی بخطی طریقه طر بر غره غرا سلسل و دلکشائی و لفظی من است
 در سواد طلبار و روشن جان فبائی بیت ظرافت کلماتش منور و زیبا به عوارف سخنان
 من رفیقین و الطفا و قات اشرف انات است حصول یافت بخطوات جلالت اکر اتم اقدام
 عظام استقبال نمود و تعظیم تقدیم شاخه کار منی و خصال ندگانی که از منم که هموم و
 بذل و نقصان بخا و در شجاعت خاصیت یکبار طریقت از گنج پذیرفت بیت سخن شنید
 باطن بقدر عرض دعاست با طلال عاطفت و حرمت مخلد با و نیز بدوستان نویسنده
 بیت سلامتی نازد چون و زجوانی به خاصیت آب ندگانی به سلامتی من سیم قبل و کل
 که باشد به هم نام فاسل سلامتی من کل سوری معطر به سلامتی من جان منور به با
 شانی که کل از انس رسول آن معجز و دو عالم که از به با طین قدس من نفعات آن معطر
 سمعتم رسال سپید علی الدوام صحفا و قات را به عار و دام دولت امامت اجابت علما
 استجابت معنوی آن واضح و لایح باشد منم که بسیار و شداید و منم که با عبادت ضرور
 به بر خیزد و منم که به استعانت سمات قات اشرف ملوک پذیرد تواند بود به بیت و منم که
 بیامی چنان ارد که به بر صول نازد علاج نتوان کرد به ایام و منم که حضرت مفوض الخات

۱۶
 ۱۵
 ۱۴
 ۱۳
 ۱۲
 ۱۱
 ۱۰
 ۹
 ۸
 ۷
 ۶
 ۵
 ۴
 ۳
 ۲
 ۱

19

۱۲
علاوت
در بنام حق تعالی
ویدانستی و فی
یکدمه در کمالی
سکالوج
۱۳
نخبر می شود
توسعه فیسده
اول هر چه زد
دستر نامزد
باغیم بختی چرخ
۱۴
عمدان

[illegible]

چگونه شرح و تبیین کنیم که شایسته این است + اقصای قواعده محبت بنیامین و تائید است که بزرگوار
شرفیه و مغاضات لطیفه حجاب بیگانگی را مرفع و مینفع بزواید مصلوح نشاندن است عمت
و از با و باقی المذنب از هر تحلیلات که در عمر خوشتر است + در جواب این بگویند
بیت هر که یاز یا بسویم آید + ننگ غم زاینده دل نباید + هر چه که بکشایم زبان نادره خط
بر روی این فرج دری بکشاید + نامه دلکشی رقص فرخ فرای در تانگی چون می بھای
در طاق چشم کشیم کار می ساعتی که بیامان نظر است و مقرون و محجب که دولت می
نمود قطعه کلکیت بکاف و وستان گام نمضا + بر غرض صبح طره شام نمضا + بی نی که ز جود
نور و مرغان می آید + جود اوم نمضا + موردش از خطوط اگر ارم اقدم عظام استقبال نمود
پوسیدم بر مر و مکیده نمضا + پیچیدم توید دل سوخته کردم + بورد و آن مقیده معاد
و وصال نتج که مراوات یا حسین استبشار و حسین آواز از استنظام از خال قبل امید
و بگفته گشت عذر آن خطاب مشکین از و سکر آن کتاب سکین نفع از میوه قلم سوا اللسان
مقد و زبان قی طالع بیان نیست بزواید اطناب نمیرود + بیت تا که جهان جلد چنان
که خواهند + کات بجهان چنان با که خواهی + در شکایت از ترک کتاب
بد وستان بگویند - قطعه به سلامی تو که غم کند از آواز + نه پیمای که بوصل تو کند
مرا نیست مشکل که بیاد کند از همه عمر مشکل نیست که هرگز نکنی با و مرا + بد نیست که نیم
لطفی از چمن التفاتان بکنی صفای راحت از مشتاقان + دیده و شمیم لطفی از گلشن آهنگ
ایشان م جان بسیده معلوم نیست که موجب غافل مقتضیات طریق استقامت یا غشی از

شدن مصدق
دین دولت بود
مغول ۱۲

[illegible]

نیز در شکایت نویسنده بیت بر وفا یا بدین بی رحم و سنگین در این سبب +
 و درین لایق ایم حال فاضل مباحث پلمتکس فراموشان بخوان این طرز فتنه را بشرف
 ملاسلات شریف یاد دارند و خام طمعان بی سر انجام کم نام نگاه گاهی برقم قلمی نام برند +
 بیت نامه را بنویشت یا و ما کرد و یا معی غیر از فراموشی مباد ابرام شرطا و بیت ظلال
 معالی بداند بر لایق باو شکایت از کتاب که نامش سل و مکاتیب در این نویسنده است
 زشتا تا بنج و درستی که لطیفش یاد فرماید و چپاش نام و درستی اگر در نامه گنجینه کلک که هر
 افشان قی از راه گرم نام همه کس لطیف فرموده تم که نام این قلم مفتی و خوشم که نام من
 نشد و قلم و درینا که کتابش کین نقاب خطاب معالی نصاب این صوابی و لایق و مجموعی
 را از صاحب احباب طبعی الهم و حسن باب نام و بسلام گرامی نموده بودند چون دعا گوی را بشرف
 پیش مشرف ساخته بودند و خوب اینک تمام شد قطعه نوشت سوبی غنیه نام از وفاء و
 حاشیه سلام هم از من منع داشت و من بستم زدم تشنه و فوآه او و دوده سر لم
 و منع داشت و در شکایت از جفا کاری پسیند قطعه با جگر سوختگان یا نبود
 هرگز به جز جفا جوی و تنمگان بنودی هرگز به با هم خلق جهان صند و حمستی به جز بهار سر
 بنودی هرگز به معروض آنکه بهالغ و مقصد قواعد تنمگاری قاعده یاری است تقاعد از
 جاده وفاداری مت یگانگی دلاناری قطعه بدین صفت که توستی که بخون جی اری +
 درست شد که نداری سر وفاداری و در شکایت از استماع کلام اصدا و نویسنده
 بیت تنمگان یا زنگان اینی سند و درستی گناه چو نیست ندانم که این شکایت حدیث +

۹۲

ارادانی خدا
 عزالی غنی شایسته
 درینت و درین
 مافروزی و
 مجازا بکنی
 وارث و بخشنید
 و درستان
 است و درین
 معنی انوار
 است ۱۱

۹۳

سلطه
 بنام بزرگوار
 نام و سوبی
 بلایان و
 و قوی و
 معنی و
 تنمگان و
 و درین و
 و درین و
 و درین و
 و درین و

کتابی که در هر قدح بر خند مدح بر خیمه فرستاده بود دید بطالع سید حقا که آن کتاب را
که فرستاده بودند و آن صورتی که باز نموده واقع نیست اگر عیاذ بالله ترک آن بی که محل اعراض
و موجب اعراض تواند بود و صادر شده وی بایستی که جهت تحقیق آن صورت قلم را بر سر
اسرار استایمانی فرمودی و قوت آن حاصل شده بتلافی و تدارک آن اشتغال رفتی و به
چنین مجرب شکایت کنی اگر من به بدین موجب شکایت کنم از حضرت شاید به نیز در
شکایت بدوستان فرساید بیت چنان که از من هیچ دیده و کردام سخن آهوی
رسیده و درین لایچان استماع افتاد که یکایک با غنا و شیر و آن صاحب اعراض کدین
یوسفی صدر الناس و محفل شریف سخنان و ده زبان میراند و کل بالالغنی از دفتر
غیبت نامی میخواند و ایشان تهرات و فریفته شده نریات و را اصفا میفرموده
بغایت غریب و عجیب و چه صاحب حق و صفا فقر و معین است که سخنان اهل غرض
استماع نمودن و بقول ایشان لحنی و متاعی بهم بلا از ردن خلط یقین است بلکه قطع
علامه و استکرام است به بیت بهر تهمت نباید خاطر از یاد آن کردن و بقول
و سخنان سهل است ترک و سخنان دن و جواب شکایت از استماع کلام اصدا و لو
بیت که اگر شد که کن عیب من پاکت که بهر قوطره که از برگ گل چکد پاکت و معروض سید
هر حکایتی فرموده بودند و شکایتی که باز نموده اطلاع افتاد و خاک خلاف تصبر عرض شده چون
حسن و نیا و غیبت مذمت نموده جواب این که بود که آن جناب را زایل و معائب میرا
اند و فضایل و مناقب محلی قاتل بکلند و درین بوی مشک از مشام دور و داشتن

۱۰۰ شاکل و شکل
 و خوردن کرم پود
 و دندان ماورس
 زدن و عیب زدن
 و طعنه زدن
 نسب کسی و آن
 صبر جانشان
 ۱۰۱ عافیه
 تدارک هر دو الفاظ
 شکران معنی و
 دادنه تدارک با لغت
 مائی مهمل مدح
 ۱۰۲ و بیست آوردن
 و بیست کردنت شده
 باشد و جبر کس
 ۱۰۳ زیات
 بغیر ملل را می بود
 شده و مختار کل
 که یکدیگر نیز نیست
 ۱۰۴ یعنی اهل تن
 زیادت
 ۱۰۵ زلف خیز و او را سکون
 مانی سخن بود و
 سحر و الوهون
 ۱۰۶ اصفا
 پاک کردن

۹۶
 ۹۷
 ۹۸
 ۹۹
 ۱۰۰
 ۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸

اشرف مشرف و مصلح ملازمان سید سینه شده احزان و ملن عظمی سعادت کبری
و منتهی اوده بیت و دو تنه بت بخت آید مدام شده محروم با گشته نخل و گرد صد باران صورت
چو کیم و بقا عذراست لایق نخواهد شد عذر کولی تو بگذرم کجا خواهیم رفت و در جواب
شکایت از عدم ملاقات پسند بیت اگر ز آمدن یا خبر داشتی به خاک گذر
بازیده برواشتم به لطف تفقد که در باب این خاص معضض بود و ندان الطاف آن طبع
و اعطای آن شریف بدیع نیست اگر اندک مانده توقف میفرمودندی میان من و کمال این
از دولت و مندی بیت با نفسی اگر پیوندی نیست مسته منور رخت می بندی
ملاحظه و انتظار قریبین صحت مینمود و متصد طوطی چندین نغمه و حان بان اعتذار
این کمال است و ندان که پنجاه شریعت شد محال است بیت نادر و بیعت
توان غایت کرم و گذر و شکایت مسا فر نویسند قطعه ای به نحو و دای جان
مشکل بی تو نفسی نیم درین خوشدل که بر آتش و دایم جان که بر لب بدیده ام
منزل حق که در زمان و عجب حجاب معانقه اصحاب بلال بخاطر فائزده یا و ندان کمال
بضم کسر سید که بر و ایام و محو و کور و عوام و موش و بعضی از آن اصوات تقریر و منتهی
توان و بیت همه سال این گفت میند و نیز روانم که خوش دید و در جواب
انجانب مسا و فریت لها کبا شمع و از آتش و دایم که برفت ز جهان رسم تقطاع
از قوع آن جنابان غم عالم خاست و دل شکسته راه یافت که تبصاریت دار و تدویر
کمال و ندان که طلق خیرین آید و یا یکی از هزار سمت تحریر و بدید و بیت منم و ندان

که مهرس + از دواخت ملالتی که مهرش رفتی و جان فشان تن تن از تو دارم خجالتی
که مهرس + در شکایت فراز ترک دواع قطع وقت سفرم بودم کن یاری +
از دوا غم قدمی بردی + خود لطف نفرمودی برابر غم + افزودن دی غم و گریزی +
اگر چه کربت غربت نشی است جگر سو و ضرر زهر السیت محنت اندوزانی الحجه دل بوسیده
دواع احباب جان بواسطه معاصحاب نسلی مقبول ساخت چون آنجناب بیت آیین دوا
در رعایت ننمود + دردی گرم بر سر آن فرود + در شکایت مسافر از ترک دواع
بیت روی دل از ندیدیم بهنگام دواع + خیر بادی شنیدیم دایام دواع + معروض
که توشه دل مسافران وقت دواع لغای یاران است رفتی راه غریبان زمان
دیدار و نشان چون نسیم دین دل انگلشن التفات آنجناب زیده پیدا است بی توشه
بی همراهی که بتوان سید بیت زیار آن راه یادی نکردی + ز راه وفا خیر بادی نکردی
در جواب شکایت مسافر نویسد بیت چون تحمل سیر بر غم سفر جان سپردن بد
بهرای و صحرای جان من آید + ندارد هیچکس تا بفیض او بگویندش که بر نیارگان
رحمی کن بهمان من + زمان فعلع اگر چه بادولت ملاقات در حسابست مابین
مفاقت منقصه مهاجرت آتش حسرت و التها ب سقیده رام در قرار گرداب اضطراب
لاجرم از حیرت تحسیر و حیرت تیر ترک دواع نموده دل را بخدمت جهان بکاز مت نامز کرده
بیت فرستادم بهر ستمی دل که تا خدمت کند منزل منزل شکایت مجاوران
در ترک دواع بیت بنی که بود و چو جانم بسینه جا کرده + گرفت راه جدائی دواع نا کرده

۴۰
 بابت بانی مغربی
 ای ساد و درستی
 یک جوتی بلدی و در
 من تمام برادرای
 ای قدم خوابی
 آورد و چون مرا
 از سنا نقد و دل
 مغفرت سنا خدیویم
 زیاده و شکایت
 ۴۱
 ۱۰۰ افزون شد
 ۴۲
 ۱۰۰ خیر و کینه
 است که در وقت
 ۴۳
 ۱۰۰ که در وقت
 ۴۴
 ۱۰۰ که در وقت
 ۴۵
 ۱۰۰ که در وقت
 ۴۶
 ۱۰۰ که در وقت
 ۴۷
 ۱۰۰ که در وقت
 ۴۸
 ۱۰۰ که در وقت
 ۴۹
 ۱۰۰ که در وقت
 ۵۰
 ۱۰۰ که در وقت

[illegible]

لا ازا حال انقال اسفا و از کما عادت از ديار و يار گزنيست ببيت اگر چه رنج سفر سحر است
 بالي نيت + که بي سفر نرسد کنين او دست + هلال که در مبادي حال چون خلای ناپيد اختيا
 سفر بد کامل که دو قطره آب مقدسي اعتباري ابرو بواسطه سفر و سير کوهر قيمتي گردیده
 محبت داعي حلت بر عتاق است حاج آمده صورت مسافرت است و بيت يا بام او
 بر سر گردن نهم + يام و وار در سرت يم سرز جوابي در کرا مسافرو زولت بي
 اعتباري نيت ببيت همای کو مفکين سايه شرف هرگز بر آن يار که طوطي که از آن
 باشد هر چند شربت بلخ غربت مولد مواد شد ايد و محرک خلط مگاه و مکايد است مابو
 بعضي صور محنت خواهي زولت بي اختياري ان خان مان که محبوب اهل سياست بر
 داشته و دامن محبت مصاحبت ياران باطن و رت از قبضه اختيا بگذاشته قدم حلت در با
 غربت و بيت بجز و يار که باشم ملازم تو بود دل رقيب که نگذار که و يار تو باشم
 بيت سر خيال که بر کار و در به با و از باحيات تازه تر به آنچه بي ميوه گردد و وسايه که گردد
 تنور را سايه + آبحيات جزو طماننا و جواهر تابناک جزو قعر دريائي چندانکه کل ان چرخ
 و دوده برداري بجزر سواد و هر چند که شمع را گردن نني خوشتر از روز و هر چه سخت ناپذير و
 کشايد و آنچه صعب نگردد و آسان آيد. كما قال الله تعالى ان مع العسر يسيرا بيت
 شب نيميني تيره تر گردد + آن مانی که روز خواهد بود + و تالم بالام مفارقت فکر
 ايام وصال و ترقب و لسان قطعه زلفت چه گويم چه ناناوان شد + هم + فخط
 آب چمن چمن و چنان شد + هم + سموم سحر تو ام لي بر سخنان نگذاشت + پي سکان است

شتی استخوان کرم به حقه که از دولت ملازمت بکرمای سوم شد و از اشرف خدمت
 همچو زمره مخدوم مانده مشاعل اشواق در دل محنت و در هر دم فروخته است جان آن ده
 باتش حسرت حیران زمان خسته تربیت ساخت و درم ناسیه صد بار آن با از فراق
 چون زمره زفراق که از فراق چون آن فانی قاتل بربکات یام سمیت سماله از هوا
 الهی که مرثی نامناهی مسلک صحبت شریف نظام داشت برمی ندرشید چنان تش حکم
 سوز و دل محنت اندوز می افتد که شعله قناب از شعله آن می توانی دخت و سینه فرزند
 من آن بیک با آن می توانی خست باین همه شتر صدمت که از کما من غیبی می خوانی لایبی
 توفیق احراز سعادت ملازمت رفیق و درگاه رفیقان و دو ما ذلک علی الله بغیر و در دست
 مسافر و دعالی اولک سعادت اتصال بیت چو باد و بار و بارم گذر کند بجای
 شود و من آنم از آب دیده بالاله بر چنید ملاطم امواج بلا و ترالم افواج عذاب واسطه شداید فراق
 از سکون بالوف که از فحاشی و این غلاب الیم فی الدنیا خبر میدهد و بسبب یکدیگر محاربت بجهنم
 و لولایان کتب الله علیه السلام الجلاله و العزیزه فی الدنیا اشارت نماید پیش از آنست که در حیران مکان آید
 اما اولک سعادت اتصال بان خود و الاصلان بنیانی عیشت جابت نتایج آن می باشد
 است عاینه نماید بیت کعبه و شمس و ستاین آل واره رله با مر و دل آن باریب نمیکند
 راه و درشت سفر و مشقت آن قنالم سبب مفارقت وستان نفعی نیست قطعه
 جامع می که زمره صحبتان جدا باشند چگونه با خرد و صوب آشنا باشند و هلاک آن
 زار زان میان پس که از دیوان خود و یا خود جدا باشند سبحان الله که او خاطر بود و

۱۰۱
 دغلب بر منقل
 است و این معنی
 مناسب تمام
 است ۱۱ ۱۲ ۱۳
 ۱۴ و ۱۵ و ۱۶
 ۱۷ و ۱۸ و ۱۹
 ۲۰ و ۲۱ و ۲۲
 ۲۳ و ۲۴ و ۲۵
 ۲۶ و ۲۷ و ۲۸
 ۲۹ و ۳۰ و ۳۱
 ۳۲ و ۳۳ و ۳۴
 ۳۵ و ۳۶ و ۳۷
 ۳۸ و ۳۹ و ۴۰
 ۴۱ و ۴۲ و ۴۳
 ۴۴ و ۴۵ و ۴۶
 ۴۷ و ۴۸ و ۴۹
 ۵۰ و ۵۱ و ۵۲
 ۵۳ و ۵۴ و ۵۵
 ۵۶ و ۵۷ و ۵۸
 ۵۹ و ۶۰ و ۶۱
 ۶۲ و ۶۳ و ۶۴
 ۶۵ و ۶۶ و ۶۷
 ۶۸ و ۶۹ و ۷۰
 ۷۱ و ۷۲ و ۷۳
 ۷۴ و ۷۵ و ۷۶
 ۷۷ و ۷۸ و ۷۹
 ۸۰ و ۸۱ و ۸۲
 ۸۳ و ۸۴ و ۸۵
 ۸۶ و ۸۷ و ۸۸
 ۸۹ و ۹۰ و ۹۱
 ۹۲ و ۹۳ و ۹۴
 ۹۵ و ۹۶ و ۹۷
 ۹۸ و ۹۹ و ۱۰۰

و ضمیر میگشت که بعد از زلزله مرگ است صاحب طینستان خلیط شرف محاسن صاحبان
شکلیلی دینی مکاید گوناگون پیغمبر روی نماید دست حاشیه نهران پیغمبر محنتی بر جگر
ایست خسته باد غیرت که اختنایره عجاویرت بخاک نون این سبک گشته لایده نیست پرانه
قطرات حیرت سینه پر شجالات حسرت بیت سوخت جانم ز آتش حسرت مباد کس چو
مردن از دیا و یا خویش در سکايت از مصاحبان و فریبیت همه مرغان جمن جلوه
کنان تنه زهرین گشت افضل اندر بصد سو و گداز عجیب حالت که بواسطه ترک ملازمت محاذیم و
سبب حلاله وطن محض و مسکن قدیم روز با جمعی نشان صبا جت میاید کرد و شبها با قوم ز تیره
دلان و زبرک است میاید و زانیا لان جانی اثر می زانیه و دالان حالی خبری بریت فنا
ام میاجمعی هر مان دل خوشی و غصه گفتن نمیتوان طایفه که خود را از ابل محبت می نمایند اما
چون گل کمر و پیش نمی پائید و مجلس روزی کین از چوین زیاده اندیش نمی ناید بریت
نه و نیا محض فیضی علم می نه زهدی لطفی خلقی جلی می اما رجا و اوق است که منشور وصال
یالان طغرائصال و ستلانی و ناخلفیال می یائش از موفق خطبه شرح و شرح کرد و الله
فعال الایرید در سبک رجوع ز سفر بیت صفا و ایم برامیده همت که سونی ما
که روزی درون شب رحمت و استعد عالی عالی نازن ب است آن خیر عالم و روزی قبا
شعاع سعادت سلطنت قد و م بیت الشرف خوش فکین در آن کجاست آن می چون سحر
لما انوار جاه و جلالند و اقبال باز بر تپه شمشیران اوصال رشحات یانبع اشرف از
ویر گشتند و وظایف بسیار پسند می حضرت باری شادانید و رباعی

یارب سببی ساز که یارم بسلامت + با نایب و بر نامدم ز چنگ ملت خاک و آن پر سفر کرده بیا
ما چشم جهان بین کنش جای قامت بهم داشت عالی رجوع از سفر بیت مرا تو عمر
غزنی رفت ز سر بریم چه خوش بود اگر عی رفتی باز آئی + چون قی چه جانبا لای شوق
بمنزل واران شیم کس هم عیانت باب نیست و ناخوش میجویدان انتقا بحال سخنان
ترا و آن از شمت و سبب تضلعف است با سبب است اگر تاملی شمت ندر کمال مختلف از اویت
مصرف داشته عثمان بیت باین صحنه طبع داشته باشند که نیت انساب اولی خواهد بود و در
مسافر و وطن و بیت هر چند ترا خوش است آنجا که تویی + با نایب کبی تو زندگانی خوش
نیست + مفریت که در هر دو ایالان بزرگوار شریف داشته باشند بر سر عزت مکن و در محفل
و شمت تو وطن خوب بود و ما وطن اصلی را نایب و نایب گدشت و احباب نایب نایب نایب
که احباب معهود و صاحب مکن با لوف و محروم گذاشتن شیوه با لوف و نایب بیت مکن با لوف
و دستان مخلص + در دین آنش سوزان نمی آید + در توقف مرا حجت از سفر بیت
خبر آمدن با دلم خورم کرد و یک آتش حال و دلم کرد و تشوق و عطش از لطیف باطن خود
قیاس نفس مانده اگر آنجناب با عشر عشر بودی تطویل است مفارقت با این غایت محبت نمودی
انقصه قیاب از مطلع امید بسیر می آید و بخت خواب بسیار ناز و گدشته دیده می کشاید
دل از شکستنی تحمل نیست جانزاد حل این مسئله مشکل بحال تفکر و تامل نیست بیت اگر بر
لقد قدم بخانی به شایع بی صبر که مایه دانی + در انتظار رجوع از سفر بیت ای
خفت در سببی آئی از سفر + ما را و انتظار تو خوش و جگر + او را که شرف اتصال انتظار از

۱۰۱
 ۱۰۲
 ۱۰۳
 ۱۰۴
 ۱۰۵
 ۱۰۶
 ۱۰۷
 ۱۰۸
 ۱۰۹
 ۱۱۰
 ۱۱۱
 ۱۱۲
 ۱۱۳
 ۱۱۴
 ۱۱۵
 ۱۱۶
 ۱۱۷
 ۱۱۸
 ۱۱۹
 ۱۲۰
 ۱۲۱
 ۱۲۲
 ۱۲۳
 ۱۲۴
 ۱۲۵
 ۱۲۶
 ۱۲۷
 ۱۲۸
 ۱۲۹
 ۱۳۰
 ۱۳۱
 ۱۳۲
 ۱۳۳
 ۱۳۴
 ۱۳۵
 ۱۳۶
 ۱۳۷
 ۱۳۸
 ۱۳۹
 ۱۴۰
 ۱۴۱
 ۱۴۲
 ۱۴۳
 ۱۴۴
 ۱۴۵
 ۱۴۶
 ۱۴۷
 ۱۴۸
 ۱۴۹
 ۱۵۰
 ۱۵۱
 ۱۵۲
 ۱۵۳
 ۱۵۴
 ۱۵۵
 ۱۵۶
 ۱۵۷
 ۱۵۸
 ۱۵۹
 ۱۶۰
 ۱۶۱
 ۱۶۲
 ۱۶۳
 ۱۶۴
 ۱۶۵
 ۱۶۶
 ۱۶۷
 ۱۶۸
 ۱۶۹
 ۱۷۰
 ۱۷۱
 ۱۷۲
 ۱۷۳
 ۱۷۴
 ۱۷۵
 ۱۷۶
 ۱۷۷
 ۱۷۸
 ۱۷۹
 ۱۸۰
 ۱۸۱
 ۱۸۲
 ۱۸۳
 ۱۸۴
 ۱۸۵
 ۱۸۶
 ۱۸۷
 ۱۸۸
 ۱۸۹
 ۱۹۰
 ۱۹۱
 ۱۹۲
 ۱۹۳
 ۱۹۴
 ۱۹۵
 ۱۹۶
 ۱۹۷
 ۱۹۸
 ۱۹۹
 ۲۰۰
 ۲۰۱
 ۲۰۲
 ۲۰۳
 ۲۰۴
 ۲۰۵
 ۲۰۶
 ۲۰۷
 ۲۰۸
 ۲۰۹
 ۲۱۰
 ۲۱۱
 ۲۱۲
 ۲۱۳
 ۲۱۴
 ۲۱۵
 ۲۱۶
 ۲۱۷
 ۲۱۸
 ۲۱۹
 ۲۲۰
 ۲۲۱
 ۲۲۲
 ۲۲۳
 ۲۲۴
 ۲۲۵
 ۲۲۶
 ۲۲۷
 ۲۲۸
 ۲۲۹
 ۲۳۰
 ۲۳۱
 ۲۳۲
 ۲۳۳
 ۲۳۴
 ۲۳۵
 ۲۳۶
 ۲۳۷
 ۲۳۸
 ۲۳۹
 ۲۴۰
 ۲۴۱
 ۲۴۲
 ۲۴۳
 ۲۴۴
 ۲۴۵
 ۲۴۶
 ۲۴۷
 ۲۴۸
 ۲۴۹
 ۲۵۰
 ۲۵۱
 ۲۵۲
 ۲۵۳
 ۲۵۴
 ۲۵۵
 ۲۵۶
 ۲۵۷
 ۲۵۸
 ۲۵۹
 ۲۶۰
 ۲۶۱
 ۲۶۲
 ۲۶۳
 ۲۶۴
 ۲۶۵
 ۲۶۶
 ۲۶۷
 ۲۶۸
 ۲۶۹
 ۲۷۰
 ۲۷۱
 ۲۷۲
 ۲۷۳
 ۲۷۴
 ۲۷۵
 ۲۷۶
 ۲۷۷
 ۲۷۸
 ۲۷۹
 ۲۸۰
 ۲۸۱
 ۲۸۲
 ۲۸۳
 ۲۸۴
 ۲۸۵
 ۲۸۶
 ۲۸۷
 ۲۸۸
 ۲۸۹
 ۲۹۰
 ۲۹۱
 ۲۹۲
 ۲۹۳
 ۲۹۴
 ۲۹۵
 ۲۹۶
 ۲۹۷
 ۲۹۸
 ۲۹۹
 ۳۰۰
 ۳۰۱
 ۳۰۲
 ۳۰۳
 ۳۰۴
 ۳۰۵
 ۳۰۶
 ۳۰۷
 ۳۰۸
 ۳۰۹
 ۳۱۰
 ۳۱۱
 ۳۱۲
 ۳۱۳
 ۳۱۴
 ۳۱۵
 ۳۱۶
 ۳۱۷
 ۳۱۸
 ۳۱۹
 ۳۲۰
 ۳۲۱
 ۳۲۲
 ۳۲۳
 ۳۲۴
 ۳۲۵
 ۳۲۶
 ۳۲۷
 ۳۲۸
 ۳۲۹
 ۳۳۰
 ۳۳۱
 ۳۳۲
 ۳۳۳
 ۳۳۴
 ۳۳۵
 ۳۳۶
 ۳۳۷
 ۳۳۸
 ۳۳۹
 ۳۴۰
 ۳۴۱
 ۳۴۲
 ۳۴۳
 ۳۴۴
 ۳۴۵
 ۳۴۶
 ۳۴۷
 ۳۴۸
 ۳۴۹
 ۳۵۰
 ۳۵۱
 ۳۵۲
 ۳۵۳
 ۳۵۴
 ۳۵۵
 ۳۵۶
 ۳۵۷
 ۳۵۸
 ۳۵۹
 ۳۶۰
 ۳۶۱
 ۳۶۲
 ۳۶۳
 ۳۶۴
 ۳۶۵
 ۳۶۶
 ۳۶۷
 ۳۶۸
 ۳۶۹
 ۳۷۰
 ۳۷۱
 ۳۷۲
 ۳۷۳
 ۳۷۴
 ۳۷۵
 ۳۷۶
 ۳۷۷
 ۳۷۸
 ۳۷۹
 ۳۸۰
 ۳۸۱
 ۳۸۲
 ۳۸۳
 ۳۸۴
 ۳۸۵
 ۳۸۶
 ۳۸۷
 ۳۸۸
 ۳۸۹
 ۳۹۰
 ۳۹۱
 ۳۹۲
 ۳۹۳
 ۳۹۴
 ۳۹۵
 ۳۹۶
 ۳۹۷
 ۳۹۸
 ۳۹۹
 ۴۰۰
 ۴۰۱
 ۴۰۲
 ۴۰۳
 ۴۰۴
 ۴۰۵
 ۴۰۶
 ۴۰۷
 ۴۰۸
 ۴۰۹
 ۴۱۰
 ۴۱۱
 ۴۱۲
 ۴۱۳
 ۴۱۴
 ۴۱۵
 ۴۱۶
 ۴۱۷
 ۴۱۸
 ۴۱۹
 ۴۲۰
 ۴۲۱
 ۴۲۲
 ۴۲۳
 ۴۲۴
 ۴۲۵
 ۴۲۶
 ۴۲۷
 ۴۲۸
 ۴۲۹
 ۴۳۰
 ۴۳۱
 ۴۳۲
 ۴۳۳
 ۴۳۴
 ۴۳۵
 ۴۳۶
 ۴۳۷
 ۴۳۸
 ۴۳۹
 ۴۴۰
 ۴۴۱
 ۴۴۲
 ۴۴۳
 ۴۴۴
 ۴۴۵
 ۴۴۶
 ۴۴۷
 ۴۴۸
 ۴۴۹
 ۴۵۰
 ۴۵۱
 ۴۵۲
 ۴۵۳
 ۴۵۴
 ۴۵۵
 ۴۵۶
 ۴۵۷
 ۴۵۸
 ۴۵۹
 ۴۶۰
 ۴۶۱
 ۴۶۲
 ۴۶۳
 ۴۶۴
 ۴۶۵
 ۴۶۶
 ۴۶۷
 ۴۶۸
 ۴۶۹
 ۴۷۰
 ۴۷۱
 ۴۷۲

حقیقت آنکه شیشه و قرص از هزار دولت و نیازت از قبل مال الطاف و لطف الهی که شیشه ملتزم است به بی توفیق و غیر
 این صواب نیست و بی تقاضای بی نیازی و بی مسکن و بی جرم و این از شاهانه جمال و جناب دیده ما پر نور و
 سینما با منتهی و مفر که در او عا و غریمت بجانب مسا و فریت - ما خوشدلی و با
 است که دل از انجا است به یکم شمع که خود را که انجا فکرم و تاوی ایام مهاجرت با این غایت و خیال
 بنور و صوت احی از مر حجت و توجیه در این تصویر و حال چون الم حیران حدتجا ذکر و ده شده
 حران ما از روزگار مجبوران در ده و اید این غایت چنان است که خود را با نیازت ساینده زمانم
 این جناب صحنه غطف که اندیت من تو مجبور و افغان من آید سوخت و غم اندازم که ایم همه و فنا
 غمیش و در عین از انجا مسا و فریت و توقف در سفریت ز قدرت ملک العرش یک
 نشان نیست که کار با مخالف می آید اگر تقدر مخالف بدین معترضه قضای قضای
 با فی الضمیر بود و این بود به ساعت اسعاد و خیرت مستعد میگشت و بی شبه بطریق مسا و
 بدولت نیازت منظر می آید این میکوشد و است به امت به امن اینست نمیرسد و دیده از زو کمال
 این مقصود روشن میگردد و است من حجت میکنم قضا میگوید به برون کفایت کار و گشت
 هم در عین از مسا و فریت و توقف در سفریت و دوری استانت از آمدن که ما را به که
 مانع آید که دور که طالع به اگر چه توقف در حجت و تراخی در معاودت این تفصیل را در بر خصوص
 و فتور و توجیه و حجت منحل می شود و اما حق سبحان و تعالی از نصیحت گاه به معنی گوید است که برسطه
 وقوع حوادث و وقایع ضروری سعاد و نیازت مستعد میگردد و است به دوری لیل صومعی بود
 که بسا دوری می بود و در عین از مسا و فریت و توقف در سفریت قطع مشغول مرالی و تصویب

[illegible]

باشد یا یک نفس طاق و در می باشد لیکن چنانکه در خبر و نیکب خورشید
 عاشقان صریحی شده اند آن که درین دمی قدم غمیت با دو یک جفتا خند و زهر
 سبزه ای صحت او ساعت مبادت بدر با بوا اسطه اخبار با لید و وقایع ناز که جانب
 قطع لطیف استماع افروخته و در می خیزد و راست بیت ایستد لایر گن و با نشتین
 وین بزودی در میان خیزد در وعده بر جیل از جانب سافز بیت کی نو و جام
 بنغمه ملی فیتش ویده زنده ارجان من شنائی فیتش اگر چه بواسطه محنت کای یا
 فراق شدت لالی لام فراق غمان اصطبا از دست اختیاریدن فیه و پالی دل را قوت
 قرار در رکابتی نمانده با بهیمت که اقبال طالعش از قوت وصال غم قریب عیان است جان
 رسیده را طبعینان پادشاه است حدیث است شفاقت شدت التیاب مبعادت
 دل ضعیف و جان نحیف در بونه محنت مانده که اخته بلال وصال آن عبدیم لکال که بزودی
 اظطعا پذیرد در جواب آن جانب مجاور بیت مرا این صال فی زندگی
 و گرنه خبر تو ام جانب عدم بر بهنگام که اشتیاق وصال رجا با و کان دولت صولت
 عنقریب عود است و نیکب که زخمی هجوم جنودا لام فراق در عسکرایم فراق
 احقری انصاف جاوزید و جان یدانه مقادست الم حوان عجزه قطعه خوش آنکه در
 نویسه شده با چشم بجمال تو منور شده با با هیچ برابر نکم آنکه سرب و پالی تو با خاک
 شده با و در شطرمودت و رسم محبت بیت گذشت تا ترا فراموش شده است
 با لاق خدمت تو یاد است مهنه و رسم و فاق میان منستان حقیقی کمال مخالطت است

۱۰
 در میان خیزد
 در وعده بر جیل
 بنغمه ملی
 فراق شدت
 قرار در رکابتی
 رسیده را طبعینان
 دل ضعیف و جان
 اظطعا پذیرد
 و گرنه خبر تو
 عنقریب عود است
 احقری انصاف
 نویسه شده با
 شده با و در
 با لاق خدمت

در این عشق ز رویان مغوی خلوص کامل در صلاقت و دست چنان بید که هر جن در خفا
 او را بوی تافتان بخند جودت عیایش بیشتر باشد و چنانکه نقد اختصاص با هم می باشد
 زنده از غش نفاق پاکیزه تر بود و قطعه یاری باید چگونگی یاری بید و یاری گریه از کار
 بشناید هر که جمال خوش بین بید و نالینه دل غبار غم زد و اید و مرعبتا حجاب
 جانان را گفت که احوال ما پس بیگانگی کرد و قصه هیچ آشنا پس بیچم اگر بی عالم در
 این مجموع انگار با تو گفت که در ویش ما پس شرط محبت رسم بود و آن در که
 جناب و رسیان صفا حالات و شان شیدی را سرجام کتابا با طهارت
 نرسید و حقوق محبت با رعایت و بی انسا محبت از خلل منظر و ریب از یون
 بیت اخلاک طیب و دلها باشند و میان این کنند مشتاقان را طهارت
 غائبانه است که دل خلل دوستی نخواهد و جان با اسامی موت احتمال نمیکند و محبت
 مرثیه می محبتی است روی بویالی نهد و صلاح بنا کنی که با سیدصال راضی
 بنا این این اسم برفت بیت بدوست عرضی شکایت جود و دست بگرفت
 و اگر چه فرق باشد میان دشمن و دوست و جواب آن بیت خوش است گفتن
 یا این رسم و عتاب بشو طانکند و دنیا و دنیا جکی به تعاقب اسباب محبت و
 حقوق آن قبل از محبت همه محبت با باب جبر لازم است حقا که هر چند تا ملین کند
 در صفتی که سبب عتاب نیز تواند بود و امری که خلاف ضامی ایشان باشد
 مطلقا و خاطر خطره کرده و معنی را خارج بر طالعین گشته و بی اتفاقی تحت بر نتواند

[illegible]

بیت بر حقان بخت می آید و گریه یار و حاشا که رسم لطف و طیفی کرم نداشت
و شکایت از ترک محبت بیت یار و دل دوستان مج داشت و محض ویرینه از
سیان برداشت و حقا که بعد عمر و محیله این گزشت که بندگان این همی غبار
و حشمت آینه الفت و دادند و لوازم نمود و صداقت که شمع که می آید ایشان و ده یکبار
فرود آمدن بیت طمع از یار و این و توقع نه چنین که شود و ما سبب دانه بی محض
از غایت اعتماد بر کمال اعتنائی خدام بعض این لم قدم گرفت تا معاقده محبت از
شواب تغییر مصلحت و نه و لهائی حق گذاران را بشنید و جفا نیاوردن بیت آسان باشد
نه از دل رسد و دشوار بود ولی بدست آوردن و جواب آن پسیند قطع
توان که دل از صحبت برگیرند و گر مملو شوی پس و گریه و دگر بخشیم بلانی
طریق رفتن نیست و کجا زنده که یار از تو خسته گیرند و قدم بر جاوه بپاوری از
راست تر است که تو بیا بعد از برای آن معنی تفاوتی تواند بود و دم خلوص و ربه حق گذار
انسان صافی ترک بخصو یا عیب را صفت تصنی توان و دلیل برین عالم که درین است
اگر از جانب ایشان کسوت جوید و جفا سید و کس این دست پوشیده و گریه شربت محض و وفا
بوده و صدق حقیقت نیشده نه هجوم بلاترک محبت و الا نموده و نه بود و جنود می عیان
شکایت می بیک و آشنا کنند و بعد از ایوم حال همین ملک کار برین خوار بود و بیت
سیل جفا اگر بکن هیچ هستی ام و حاشا که در اساس محبت قد خلل و شکایت
بیوفائی شکستن محبت که بیت دیدی یار خبر سر حور و شتم نداشت

امیر شیخ آلودگی ۱۲

۱۰۷
 در این سخن که
 من بجا دارم و با داری
 است خلاصه ملامت آنکه
 هست از مهر الدین
 بعضی از یکدیگر جوت
 سلطان جوت و وزیر سلطان
 شده و محتاطتر که یکدیگر
 زین عقل بجای یکدیگر
 و فرموده و سکون را در
 و تمام مردم را می کردند
 غمناکی کردند تا که شادمان
 اختیار با یکدیگر
 ۱۰۸
 در این سخن که
 من بجا دارم و با داری
 است خلاصه ملامت آنکه
 هست از مهر الدین
 بعضی از یکدیگر جوت
 سلطان جوت و وزیر سلطان
 شده و محتاطتر که یکدیگر
 زین عقل بجای یکدیگر
 و فرموده و سکون را در
 و تمام مردم را می کردند
 غمناکی کردند تا که شادمان
 اختیار با یکدیگر

بشکست عهد و انعم با منعم غم نداشت به حقوق مروت مقتضی آن که نهال است
را پیوسته بر شجاعت فاداری که از این با منعم حق گذاری ششم ناپایدانه و ابد تا غصا منجم
اصداق امان را خلاص فرم خاص این مجلسی باشد شوق مروت مقتضای آن
مینموی که رابطه حفظ عهد حکیم او فواید بالحق و یونانی و نازیده سازند وظایف عالمی
یا در آن مراسم رضا جوی بود و امان قرار باند حال که قضیه عکس میاید و دشمنان بر خلاف
تقصیر میکنند زبان جان منضمون بر مقال مترجم است بیت عهد کرد و بیار آن را خیر
شناخت قیمت صحبت با آن فاداری رخ در جواب آن فرست بیت بر جبهه
او را میسر شستم که بر جا دارم آن عهد یکدستم به بر زمین بر روشن است که قاعده وفاداری
اینجا خاص نسبت با جناب بر وجهی که قیمت که از وقوع صدقات با آن لعل با رگان
آن به یابد و ضابطه حق گذاری نبوی تعصید پذیرفته که از نازل واقعات و لکن گفت
احتمال بنیان بی روج و معافه که در مجلس الموفون بعد از هم اذاعده محقق شده
و معایره که در محفل و افوا بعد از مدت حکام فست بهیج و جبهی قبل که تغییریت پس فرم
بر وفائی بر لوح حال وفاداران یکدشید سخن اهل عرض مایه حق گذاران نباید
بیت نشنومی اهل عرض کوی از روی وفاء تا بهمانیم و همان محضر محبت با منی است
و طلب صلح قطعه تا صلح تواند کرد و جنگ من و تا نام توان یافت نهنگ
من و بروست و لطف مدارا بکشائی و یکبار سوختی محضر رنگ من
و ایت آن که در باب اجرائی من المعاتبات کلمه چند بر صفحه بیان فرم زند و در

فصل اول در بیان
و کسب و کار
مستند و بعضی
مطلوبت از آن
و غیره که با اصل
مستند و بعضی
که در آن است
و کسب و کار
فصل دوم در بیان
و کسب و کار
مستند و بعضی
مطلوبت از آن
و غیره که با اصل
مستند و بعضی
که در آن است
و کسب و کار
فصل سوم در بیان
و کسب و کار
مستند و بعضی
مطلوبت از آن
و غیره که با اصل
مستند و بعضی
که در آن است
و کسب و کار
فصل چهارم در بیان
و کسب و کار
مستند و بعضی
مطلوبت از آن
و غیره که با اصل
مستند و بعضی
که در آن است
و کسب و کار
فصل پنجم در بیان
و کسب و کار
مستند و بعضی
مطلوبت از آن
و غیره که با اصل
مستند و بعضی
که در آن است
و کسب و کار
فصل ششم در بیان
و کسب و کار
مستند و بعضی
مطلوبت از آن
و غیره که با اصل
مستند و بعضی
که در آن است
و کسب و کار
فصل هفتم در بیان
و کسب و کار
مستند و بعضی
مطلوبت از آن
و غیره که با اصل
مستند و بعضی
که در آن است
و کسب و کار
فصل هشتم در بیان
و کسب و کار
مستند و بعضی
مطلوبت از آن
و غیره که با اصل
مستند و بعضی
که در آن است
و کسب و کار
فصل نهم در بیان
و کسب و کار
مستند و بعضی
مطلوبت از آن
و غیره که با اصل
مستند و بعضی
که در آن است
و کسب و کار
فصل دهم در بیان
و کسب و کار
مستند و بعضی
مطلوبت از آن
و غیره که با اصل
مستند و بعضی
که در آن است
و کسب و کار
فصل یازدهم در بیان
و کسب و کار
مستند و بعضی
مطلوبت از آن
و غیره که با اصل
مستند و بعضی
که در آن است
و کسب و کار
فصل بیستم در بیان
و کسب و کار
مستند و بعضی
مطلوبت از آن
و غیره که با اصل
مستند و بعضی
که در آن است
و کسب و کار

ماضی من الخاصات شروع کلی نماید بحکم و صلوات بنیک صلاح و دان من بدکم
 برقع اریک ورت سوابق ارادت الهی است حکام تازه ورت و بد و کشف این بلالت
 عقیدت را تنظیمی اندازده ولی نماید اجابت این بلتس المیزری میا - بیت
 جنگ جمل حیف است سپر سعی بی صلح کن الصلح خیر - در جواب آن
 اگر تو جنگ کنی پے رضائے توام - وگر بصلح دلائی مطیع رائے توام - چون
 از انجناب است خبر که طبع بنود روی نمود و خود می دانند که صد و رانج قضا یا در
 و داد و اشیا موجب اصل و سبب اجتناب عرض است از اینجا بنیرنا بنیسه کلمه چند بنیرنا
 قلم جاشی اگر تغیر سوابق و ضلع انا طرف اتفاق افتد از نظیر خیر خبر سلوک قبل
 مودت امری دیگر بطبع مودت - بیت قول صاحب ضامن کن بخت
 یا را باشد که ما ز دل جان با تو ایم - راستد عالی اہتمام در محصام بیت نظری
 و بنجاست که در کام بود - نظری است فی سببی اسباب مطیع الذکر عمیم نیست
 ملتس منم خیر بایہتمام خدام یا بدتالوا حق انعام با سوابق اگر امضام پرید
 سماجی ربنده با لطاف بیکران - چون عدد دہ بکریم اہتمام کن - آغاز کردہ
 برسانش بانتهجا - طرحی فکندہ بعنایت تمام کن درستد عالی عفو از جناب
 کاتب بیت از انجا کہ لطف شامل فخلق کریم است - جرم گزشتہ عفو کن من جاہل
 مہرین اگر چه جرمین این گنہگار نہ چنانست کہ صحاب تخلیطہ سامع علیہ ساینہ اند
 اما چون خاطر عاظر بوقوع اقل اگر فتنہ لاجرم تسک بحبل استغفار نمودہ عفو عمیم

[illegible]

[illegible]

جناب صابر و درود و فی الحال سمعنا و طعنا گویم چون از مضمون خطاب عالی صفت
 و فافلان مستغنا و پیش بر قاعده احسن علی احسن الیک رعایتی از مقتضای وقت
 بود و باره او تقدیم سابقه اشارت علیه را دیده قبلاً است بهرست بیت امخلاص
 بحکم تو گردن دهیم و در موقف صنا و اطاستا دهیم و در استر عالی حضور
 بیت ساتی چمن جل زلالی و تیز رنگی نیست و شمشاد کن تان باغ بیارای و اسباب
 عشرت مهیا و مشرب مست مصفاست و انا انما سرور و کمال فوق حضور
 و البته تشریف کرم شریف است بیت از همه عمر مراد حاصل دارم و یک ساعت
 تو دمی بایدهم و دست عالی حضور نوشته شد بیت همای اوج سعادت
 بدام ما افتد اگر تکراری بر مقام افتد و توقع آنست که زمانی تشریف قدم
 ارشادانی فرمایند تا از لوازم حضور موفرا السر بر تو نوری بر صفحات قلوب حاضران ببارد
 بیت حیف است شب مستی روی چون تو ماهی و زهرت عیش که در لب
 وصل چون نوشابهی در غزل تقصیر خدمت نوشته بیت ما شمس مانده ز
 تقصیر ملی خویش و لطف خودی نکرد خوب نشناختی و حاکم بجا و رات لطفاً
 آنجناب تقصیر از جانب انفسیر صوت نه بسته و مدین با عبدی که می ستحق قبول
 دانسته باشد رقم مدنی اند یافت بیت گریه مقصیر تمام حمت بسی است
 و پیش لطف چه نماید گناه و جواب آن بیت دوستی اقتضای آن ندارد
 که شود عذر دوستان مقبول رقم اعتداری و قلم آورده بودند سبب تضاعف موا

در حال غایت صبر و استقامت

در حال غایت صبر و استقامت

در حال غایت صبر و استقامت

در حال غایت صبر و استقامت

در حال غایت صبر و استقامت

[illegible][illegible]

که عذرت آن سخن زیقبول تعالی باد و قلم غفور صفحه بر میله و کش شود و بیت
 اگر جفا نمی روزی لم یبازارد و کند عذرت و باز پیش بجزر بازارد و در عین انقصیه
 خدمت نوشته قطعه و دشمن که بنزد تو من برگشته و الله که گفته ام در
 از خود گفته و صد نیک گفته ام گفته است یکی و یک که گفته ام نیک صد گفته و در
 وقت چنان مژگن که در مره صحابا صانع جاه تویم انصاف اسرار فاضل
 نموده رویا و ابریه حکایات لا یخبر بعض ساینده اند از کمال درایت اسباب
 که حقیقت حال تفحص موه و سخن دشمنان منافق و باره و دشمنان سابق بنیده
 بیت نیکو بود و حدیث دشمن و باره و دشمنان بدین و جواب آن
 جمعی که و عیبه فساد و غائب اسرار القایمین و ندا ایشان اجرات آنکه و حضور فقیر
 سخن که بنید بود و چه نوشته مضمون آن جا که فاسق و باغی بنویسند خصم که
 میان است یاری یقین که در و مجال خلعت حسود بگو و بهم در عین از حرم
 بیت خاطر عاشق صادق غرضها پاکست و دهن سخن ابلخ ضل
 مقرر است سالی و نام چند از عین انقصیه و جواهر حسنات و رشته سیات نظام
 میدهند و فعل چنان که نوشتیم باز نیامد پس ترکات ایشان لغات معون
 مقالات محال است ایشان بنوعی طریق مروت بسبیل محبت لغات محال است بیت
 بسخنهای دشمنان و و دشمنان از دست توان و در جواب آن نوشته
 مضمون کتاب که یقین می ابرامی می انجانب و واضح شده که آن کلمات شنی بنا
 چون آن که یقین می ابرامی می انجانب و واضح شده که آن کلمات شنی بنا

۱۱۳
 که عذرت آن سخن زیقبول تعالی باد و قلم غفور صفحه بر میله و کش شود و بیت
 اگر جفا نمی روزی لم یبازارد و کند عذرت و باز پیش بجزر بازارد و در عین انقصیه
 خدمت نوشته قطعه و دشمن که بنزد تو من برگشته و الله که گفته ام در
 از خود گفته و صد نیک گفته ام گفته است یکی و یک که گفته ام نیک صد گفته و در
 وقت چنان مژگن که در مره صحابا صانع جاه تویم انصاف اسرار فاضل
 نموده رویا و ابریه حکایات لا یخبر بعض ساینده اند از کمال درایت اسباب
 که حقیقت حال تفحص موه و سخن دشمنان منافق و باره و دشمنان سابق بنیده
 بیت نیکو بود و حدیث دشمن و باره و دشمنان بدین و جواب آن
 جمعی که و عیبه فساد و غائب اسرار القایمین و ندا ایشان اجرات آنکه و حضور فقیر
 سخن که بنید بود و چه نوشته مضمون آن جا که فاسق و باغی بنویسند خصم که
 میان است یاری یقین که در و مجال خلعت حسود بگو و بهم در عین از حرم
 بیت خاطر عاشق صادق غرضها پاکست و دهن سخن ابلخ ضل
 مقرر است سالی و نام چند از عین انقصیه و جواهر حسنات و رشته سیات نظام
 میدهند و فعل چنان که نوشتیم باز نیامد پس ترکات ایشان لغات معون
 مقالات محال است ایشان بنوعی طریق مروت بسبیل محبت لغات محال است بیت
 بسخنهای دشمنان و و دشمنان از دست توان و در جواب آن نوشته
 مضمون کتاب که یقین می ابرامی می انجانب و واضح شده که آن کلمات شنی بنا
 چون آن که یقین می ابرامی می انجانب و واضح شده که آن کلمات شنی بنا

[illegible]

اغراض مکیفته اند و آنچه در باب غرض کنیند بیشک حاصل آنکه ترنات
انصا بسمع قبول را نیافت خاطر جمع دارند و بیت نه حرکت و شت از ان میشود
ناگفته و ماشینده انگاشتمش و راعتن از ارسال این مالیه مالی از نقود و امتعه
بیت اگر نثار تو خواهم کدام تحفه زیبا و اگر رضائی جویم کدام خدمت لایق و بنا
برسم قدیم عاتق تحفه که اصغر بحقرات انبساط مینموند و اگر بکلم لطف و تعطف قبول
میفروند نه نهیاج این ساریت بقدر کم بسیار پیونده شد و با وجود تحفات بشرف قبول
ما مولاست بیت بجان که گرم دست سنجان بوم می بکیند پیشکش نکات
آن بوی و در جواب آن بیت دایم نظر بجانب فلکی جانان لایبی بشیر
سخنی و صد تحفه و می عذر آن بخت اینها تو کنی و چنین با تو کنی تحفه هرگاه که
ارسال فرموده بودند مایلین مجتخلص با وجود نقصی است خجالت بر خجالت فرودده زیبا
و عذر خواهی این الطاف چگونه توانم دو در تمام محاذات بکلام قوت این در مصر
بزرگ الدنی الدین خیر و نیز راعتن از ارسال این نفیس در بیت نقد روا
نثار تو کردم اگر چه نیست و در خود حضرت نثار حقیر ما چون تخت نشین قیامتینی
الملک غریزه حال و محضر چه کمال بع و بضاعت جا بجهنگاران کنی بر ابرو
قبول موصول فرموده و اگر آنجا نیست محقر کمینه را بنظر ات قبول و طوفان غریبت
بیت عجب زو راطف بیکانه و قبول تحفه ثانی بجهان و در جواب آن نفیس
قطعه زان زیبا که گرم بوم می بر روی دلم در فرسج بکشد و می مرغی و در کمال

تو مومن دم به مهر و دم بر سر آن مهر فرویدی + از صد در آن اطاف و درود
 عطا که فرموده نایب او استظها و شبها بتمیز آید و متضاعف گشت اینها متضاعف
 و انعام استوالی می آید و شد مصرعه - احسنت الینا نظر اللیلک و ارحمتک
 بیت سحر خیا التم از پیش نمی آید که در چگونگی بدیداریم و لعل بکان معروض آنکه
 چنانکه از خاطر فانی سروده خود را در ذره و در ابرشته انوار مهر آثار جلوه میدار و روی تشویق
 بر زبان نایب میگوید بیت نگار پیش کسی که میخند بسیارم + بسوی لعل خشان
 سفال نیکین + در جواب آن فغشته شد بکار که از حجاب خیمه بر بغزه تقریر و تحریر
 خراشید و بوزن مضاعف جلوه جمال و مخیره و حالی که بزیر لعل حسن الفاظ و لطف
 معانی آراسته بود و از نظرات کمال تجلی فرمود و تعریف تو صیفاً آن چه توان گفت
 بیت سخن نایب آن کین اول باج سماره طبع تو اکنون و را خطها شکوه از
 انقلاب من و او و او را به بیت درین ستاین جانی خرمی نیست کسی
 غنچه میباشکفت بهجائی و زگار میشا به بیت روشن فلان چو شمع را آتش درون
 شمشک که مبرولی زرد میریزد و غبار زیاده غدا بر تبه که عاقلان ننهد کل
 با پیرس جاک به و نفسی و میریزد از چشم و فاداری مروت نمیتوان اشت و نه
 دیده بر محرم ملاطفت و میتوان کجاست بیت بر تو هر کین که لطفش همه
 ست چنان کفش جام که شمعش همه هرت + در جواب آن فغشته شد
 هر کس انقلاب نایب گشت با خبر + هرگز نکرده و از غم ایام مقلب به چوینت بر آید

[illegible]

114

[illegible]

استقامت آید و تصوم مشاهد نموده در ساقی بخت جام مرام جود و کام این لشکر
میریزد و نه بسی می همت و مال و مشقت این راه این نامی سبیل غنا و حضرت برین خیزد و بیت
انجام جهان نه صافست و در و ضائع تر ازین بسیر نتوان و در جواب
آن فرستد و مخفی نباشد که حکام نافذ فیعل الدایما را بجا بگویند و آنست و امیر
حکام یار میگردان جو دات و جولان هر قومی که اندیشه رنگ نیز بر لوح تدبیرش بر
تقدیم بسته گرد و در فسونی که خیال جهان پایی پیش خاطر آید درنگ نماند و در اینجا
و مانبر و ای نباید و غیر خورشیدی خیری نماید بیت رضا داده به و جبین که کشاید
که بر من و خدایا شکایت هم در شکایت حال خود گوید بیت مخفی میگردد
عمر که هست از غم نسبی و نه از بدبسی تبر بستاند و در حالت که است
از سر گذشته روزگار خوشی فراغت برگشته و الیها کساحت از انیمای غمیوم و غمیوم خراب
هی غم و مضینه مال از اشوب و بخت اصف طالع کمال و غرق انقلاب بیایم لاجرم چون
باو پریشان گردانم بیت میروم که در جهان بی سر و پا سرگردان چکنم کار مرا
پاوسی بخت در جواب آن پوشیده نماند که بکار اناکل ششی خلافتنا بقدر
الخطایب بنده و اصل شوز خانه الودت الهی است الیها نسیان اگر و دانکار خاشیت
باو شایمی من حلیه بد و رفیق رضا راه منزل مقصود نتوان و در جزایعانت
وکیل تسلیم از نیست مرا و مخطوط نتوان بیت خدا بهر چه خواهد کند دینده بان
رضایش گیر و فرنگ ده باش نیز و شکایت از حال خود گوید بیت

[illegible]

چندان قبح و در حشیدم که پسر چندان الم غصه کشیدم که پسر احوال این
 مستقام از عادت ایام لیلی نواب متعاقب متوالی بغارت مشوش است و سینا این
 جرات و قلیع را آتش لغه تنبنا بجز و طلب محیا نشود و مشرب عا سبعی انتها
 نمیکرد و دوازده صول بمقصد و مطلب و مرست او را که مطلب مقصود کمال نویسی
 موسوم بهم بیت باخت روزگار سا ختام تا خود فلک پرده چار و برین
 در جواب آن بیت بدرو صا را حکمیت دم درش که هر چه پاتی باخت عین
 است یکی از نظرات عواطف بانی و فتوحات ماسک بجانی آن است که چون در
 دوت شرفا شتر اک حدیث البلاء مولا بالانبار ثم بالاولیاء و حق وی بند و فل مایه
 رویی از مخلوق تافته بکلی متوجا حضرت کرد پس محنت ابرین و می محض راجع
 باید دانست نکبت ابرین جو عین دولت باید شناخت بیت بزیغنه نهان عیش شایو
 ست. بسامد که در ضمن نام می یاست نیز در جواب آن بیت سر قوبان میخا
 و گردن طبع که هر چه حاکم عادل کن جهان است بر زمینیه نیز و انفع و بر خاطر خطیر
 خواهد بود که قول و فور ما شود دولت ظهور شد از یکت قضا آگهی است عجا به طبع
 درجات کو اکب ج و وجلال سطوت بوارق نهج و طالع حکم مطاع باو شانهی پس ناکا
 تسلیم و تفویض نامیخا و مقتضیات قضا و قدر را باید داد و در تسلی دل خود
 گوید بیت امی صواب باش مخم که عاقبت این شام صبح کرد و دودین شب بحر
 شود اگر چه عقد تعویق محال کن سینه نبوشی فرو بسته که به ستیاری نظر متول
 ع تعویض سپردن و باز گذشتن کار خود را کسی بخند و بگریزم ۱۱

۱۱۹
 احوال سبک
 سبک و سبک
 دوازده صول
 مقصد و مطلب
 مرست او را
 مطلب مقصود
 کمال نویسی
 موسوم بهم
 بیت باخت
 روزگار
 سا ختام
 تا خود
 فلک پرده
 چار و برین
 در جواب
 آن بیت
 بدرو صا
 را حکمیت
 دم درش
 که هر چه
 پاتی باخت
 عین
 است یکی
 از نظرات
 عواطف
 بانی و
 فتوحات
 ماسک
 بجانی
 آن است
 که چون
 در
 دوت
 شرفا
 شتر اک
 حدیث
 البلاء
 مولا
 بالانبار
 ثم
 بالاولیاء
 و حق
 وی
 بند و
 فل
 مایه
 رویی
 از
 مخلوق
 تافته
 بکلی
 متوجا
 حضرت
 کرد
 پس
 محنت
 ابرین
 و می
 محض
 راجع
 باید
 دانست
 نکبت
 ابرین
 جو
 عین
 دولت
 باید
 شناخت
 بیت
 بزیغنه
 نهان
 عیش
 شایو
 ست
 بسامد
 که
 در
 ضمن
 نام
 می
 یاست
 نیز
 در
 جواب
 آن
 بیت
 سر
 قوبان
 میخا
 و
 گردن
 طبع
 که
 هر
 چه
 حاکم
 عادل
 کن
 جهان
 است
 بر
 زمینیه
 نیز
 و
 انفع
 و
 بر
 خاطر
 خطیر
 خواهد
 بود
 که
 قول
 و
 فور
 ما
 شود
 دولت
 ظهور
 شد
 از
 یکت
 قضا
 آگهی
 است
 عجا
 به
 طبع
 درجات
 کو
 اکب
 ج
 و
 وجلال
 سطوت
 بوارق
 نهج
 و
 طالع
 حکم
 مطاع
 باو
 شانهی
 پس
 ناکا
 تسلیم
 و
 تفویض
 نامیخا
 و
 مقتضیات
 قضا
 و
 قدر
 را
 باید
 داد
 و
 در
 تسلی
 دل
 خود
 گوید
 بیت
 امی
 صواب
 باش
 مخم
 که
 عاقبت
 این
 شام
 صبح
 کرد
 و
 دودین
 شب
 بحر
 شود
 اگر
 چه
 عقد
 تعویق
 محال
 کن
 سینه
 نبوشی
 فرو
 بسته
 که
 به
 ستیاری
 نظر
 متول
 ع
 تعویض
 سپردن
 و
 باز
 گذشتن
 کار
 خود
 را
 کسی
 بخند
 و
 بگریزم
 ۱۱

کشتاد و زنگ غصه و تشویش مراست سینه بگردهم جوی تیر و سنجیده که بصیقل نایل و تدبیر
صفائی توانی و اما جدا واقع است غبار حوادث که بر صفائی او قیام نشته بر شایسته
لطفاً آبی شسته شود و طلباً و قانع که کاشانه دل شیر و سبزه بلبلان شمع شمع و فضل نایل
زایل گردد و بیت میکند بهر شب ناله و دارم میداد که دعای سحر می گرداید آخره در جواب
آن بیت کن بخواه شکایت در طریق او بت برانگیخته سزد که مخفی نگردد چون
ضمیمه نیز ظاهر باشد که سفت آبی از این میان که نخست کاسه بلانوشاند پس این
بیت مسرت پوشا بخانه که از صفای طعم آن هم الحسیر سیر استغفار شد با هم پس سیر
و ایثار سون حمله ایملر باید بود که عقیرتیم پریشانها مومنی جمعیت که دو مجمع
مفصلی روح و راحت نیز در جواب آن بیت و زانکه سعادت و مرور راه و بهر
مخفی تر راحت نیافت چون آنجا که وی حقیقت این بغل خوش را بفهمد ما
اصاب من ضیبه الا باذن الله سبحانه و بقوت یقین حق و بهت بیدان غمی آن هواشیا
و خوشتر که از این پس از بهر عبارت حضرت یاسی است شاق و احم امیاری یی که دو و بهر
یکشفت اسوزند باضی و در کاری تشنم فواج کامکاری دیدن و بیت خوشاش
که چه در شب بنا خوشی آخره بهر شب سحر است معذب در کایت لوسید
بیت چگونه نه با عدیم که شمع ملود نمید فروزد ازین آتش که در جگر است بجای
الله جل جلاله که زانپس فای ساطع بے بناد بود بدست اندوه بلانداخت و بهت
ناسا کار شرب مسرت ابشواب محبت اندوه مضرت کدر ساخت و بهت گران

سید بن طاووس
تفسیر این شعر
و بهر شب سحر است معذب
در کایت لوسید
بیت چگونه نه با عدیم
که شمع ملود نمید فروزد
ازین آتش که در جگر است
بجای
الله جل جلاله که زانپس
فای ساطع بے بناد بود
بدست اندوه بلانداخت
و بهت
ناسا کار شرب مسرت
ابشواب محبت اندوه
مضرت کدر ساخت
و بهت گران

از خواب باسیر و نید و نوک و کسل که بحیض نیت گفتار است از فوق مراد چه نماید است
و کوئی نشاء خانه بود در آن خانه خواب گشت آن کی نماند در جواب آن به خاطر خط
مخفی اند که بچنان که ترقی به بلای رفت رفیع بر جان و است مستحق جمیل است و تلقی بهضا
محنت مکاید کربت بجان خراب بر زین است و خاتم سلیمانی از دست آن حضرت بجهت آن بر و
شده که دیگران از صوفی به ختیار می تازند نشوند و گویند سخی و حیض جا و کربت آن
گرفتار شده که عالمیان حدوث قلع و وقوع حیات نفع نگرند و شکایت آلف
مال و بی بر کمال انباشته شود و غم پاهان مردمان کمال اند نه جوایمی گمان چون خرمی
افلاس نهان حاصل از شکسته بال قبول نقصان هم داده و وجه مراد از سبب نمک است
بخشکی نهاده و لاجرم بر شاخا که در اطراف و دور کل در گفتار مضامین نمی بینم - و از دست بخت
ثمره کاملانی میوه شادمانی می چنیم بیت در دهر کسی زنده نماند مرغی است که بال پرنداره
در جواب آن بیت دنیا القدر نماند که بر و شکستند وجود و غم هم نه خنده اگر پاشی
بستگ فاقه و لید غم نباید زود که او کتب زود خزان السموات الارض مقهور است اگر طریقه
از دست فتنه بال نباید داشت شوره فسوف یغتنم هم القدر من راحت و مجروح است حال
بهر صبر و تکیه که باشد شغول باید بود و توجیه بطریق توکل و تفویض و تحمل و تسلیم باید بود و
شکایت از مفلسی بفکاک فتنه و ناله نادم نخست چندین مکر حاله ماحول جانی است
که جزئی خیره بر قوت سبب او بر قوت همان نذر بود و دست فتنه اندک انداخته که در و
بانی ساسی زود و در حد تلفات گشت از بهر بیگانه روزگار و نامهربانیها چرخ کج رفت

۱۲۱
سعی از مضامین این
آینده و انسانی باشد
داد و دهان و
شکل و بر و زود
کلان و نشاء
باید از زود و
دگر بیاورد
سعی از مضامین این
باید از زود و
آینده و انسانی باشد
داد و دهان و
شکل و بر و زود
کلان و نشاء
باید از زود و
دگر بیاورد

کاه میگردیم چرخ که تپیم کنیم و جواب آن بیت بهت نیست زنجار میرو و دل خوش باش
 که میشی است سرانجام هر کمال است ناک پاهای خرقه است سئو هر است بتالاج جانان
 و جان حیت است بحدوث افتعها ضروری پرده تعویق نهفتها اما رقی از حیات قنیت
 باید است قبی که صحیفه زندگانی ثبت است مغتنم باید شد که چون یاسیم بمانی بود مسود زبان
 تداک پذیر است جهان جم و نادر و چای از عیش میسوزد و می و شاد و غم مخور و خوش و در سکات
 اهل زمان معروض که قطعه غنی از هیچ کاری بر قرار نمی آرد و از شر و مکر و فرشتان هیچ شخصی
 خیر را بخواهی رو بساط ناموس را سبزه و افسون می میسازد و بلوای کلی و بلکادوب باطله مستمند
 خسته و درون شک است عیان است پیش من از نور موافق تراند و عقبه سایه منافق تراند
 و جواب آن بیت که بر این ظلم پیش نهاد بند بر دست پایی خویش نهاد و چند روزی اگر سرافراز
 و پیش از خیز و اندازد علاج این صورت که تم تحریر اندلی فرموده بودند است از هیچ قوم شکست
 که راه سالکان کاف صبر الالبیت است انحراف نمایند و در راه تقی آن اندیک صبارین که
 خلعت این قامت به قامت صباران است چست می آید شک فایند که اندک مانی را نتایج ظلم
 بر روزگار ظالم و غریب است اوج جاه و مرت بقع چاه و باوند است که می شود و بیت که کرد و همه عالم
 کمان لم بزه که تیر محنت ایام را نشان شد و شکایت است به صحرای غم را بند پران
 پیام دین که شکی از بند بیرون می یایم اما در غم به جلق بنده است و ابلی سخره است
 گیر می شناسا باشد بر آنیم پیغمبر حال این کینه در گرداب اضطراب افتاده نماید بیوفا ابواب است
 بروی است سلا که کیمی با نیل آلفقه و در اثر شکست از چهره این ندانی بشود و نه مهربانی

که بصیقل مهر و نطفه ملک طلالمند و از آئینه سینا این مقید بن پریشانی برز و اید لاجرم سینا از سنگ
جفا خسته و ملی چون کینه شکست میگویم بیت بی نخبتم روی یایی بی زیار امید صول آه
مرحمن غیرم بخت آن چنان یارین چنین در جواب آن بیت غنچه کهنک انکار فرو بسته
مباش که ز دم صبح در یابی ز انفاس سیم از غما جیدن نشی نباید کرد و از بجای قیام و نایا
نور و که حضرت یوسف علی بنیاد الصلوة والسلام بعد از رضع سینه خلعت کذاک مکنالک و
حضرت زعلی السلام بعد از کث و درین بطرحین شربت طافا سنجها نوشید اسید افضل
الابواب است که غنچه افتاح ابواب است و می یو تابشیر صبح خلاص از فوق غیب چهره کشا
بیت باطل کلان باشد کلین کشانده که آید پیر سجده که مضمون اشاره تونی المکاک
مشتی از منظره دولت وی نموده و خولی اشاره ان رضی شهاب عبادی الصالحون منصله قبا
سرمه صلی و فرموده از عوین است بانی و حمایت بجانی ز نام تصرف ممالک بقبضه اختیارم درگاه
عالم نپا و خاتم سخیلا قائم باصلح و قنار از انان کا کاپ پر شتباد آورده بیت سر سلطنت
الکونین سلورانی که سایه بر سرش انداخت خرم غازی نیز و تهنیت ملک احمد که حضرت
فعال المایرید و فنی حکام اندام علم چیست مجمل رسالت علم دولت جاودانی است حضرت را
اعزاز علوا کب امطر و رشت و لوای عظمت آسمانی ملازمان گاه جهان به و دیوای اعتدالی
اناکنا فی الارض بر داشت الکونین و لت خدام حضرت ساکنان این ملک است عقود احوال
ببین اقبال منور نظم و غنچه آمانی حصول الال شمس بیت و در ریاض مریح و غنچه پشاد
بوستان ملکات مانه شد از سر نهال هم و تهنیت تسخیر ملک نویسنده بشمار تسخیر ملک

[illegible]

کوتاهه ای که شهیدان این غرور و عزت را بخاطر پادشاهت قدیم خود و تصرفات قایلیم و بگریز و فرار می کشیدند که با کافران و کفر و عجز و انانیت و بر سرین نماند

بلند و اسعاد طالع جند فلان منصب بذات شرف نیت یافت برآیند لباس شمت بطراز عزانه
مطر نخواهد شد و الحمد لله جملة الاقطاع له هم و تهنیت سائر جمال استماع بشارت حصول
مطالب است و وصول این باب علیه یا فلاح احیاناً بخلص سال نماند و خوا و اریح بود ادا این مقصد
و بی انداز که دانید و الحمد لله انفسا له و تهنیت نقابت از و و بشارت حصول آمانی
و آمان وصول این باب علیه یا فلاح و ده جاده و جلال ذات کل الصفا آن حضرت بنظر الله علم
حیث یجمل سائر استحقاق ضما این است مخلصان با قواعد حجت میهند محاسن است مگر گشت
و التبریر جملة ابد و تهنیت سائر اسلامی چون تیحون جل و گره بوعده لیظهر علی الدنیا
کله غیبت که مزج این امر است متافا بقوه بر عالمیان واضح کرده و منصب عالی شیم الاسلامی
حاله ذات حضرت قوه الانامی و لاجرم فدا نام بشیر و طایفه خواص و عوام مقصد متظهر اند و
تهنیت قضا الحمد لله که بواسطه شروع آنحضرت در منصب این قضایا منجم وین
طراوتی تمام یابد و باغ صراط مستقیم رونق کلی میپذیرد و بدین معنی و ابهامی طبقات و میان جمیع
ملازمان ممکن است متفق اند و زیادهائی طوائف عالمیان می شناختن منطبق و تهنیت سائر سنا
به چند فروع و اصول آنحضرت بر سر این منصب عالی فدا و نوع انسانی را علی العموم شامل میتوانند
بود و سرت این فدا نام از خواص و عوام میگویند گشت ما این کسبینه بر حسن اعتقاد و در پیشه خود را
بدین صفت و سرت مزین قصاص شایسته مصرعه شایسته کامی سمد است مرا بشیر است و تهنیت
ماه رمضان که بکبرت عبادات و عیام بهمنست طاعت الیالی حجت و جاش بمنزله عزت
و احشام رفت و آخر اطنان لیمقام متصل و مقرون با و تهنیت عید فطر

و طراوت از سر گرفتند که مبارک و محبت و هیاون فرخنده باد و زمینت نکاح و بهشت
والله که جناب الباری بخندد و تنق عصمت جلال را بموجب فائز که او را سبب شرف از نظام
بخشید و سنت بنیته تا که اگر واسطه العقول انوار و انبساط است متع فریاد تلح و ستر و
ساخت میسر است که از تاثیر قرآن این سخن را رسد و صفی احوال جهانیان ظهور نماید و
بهشت قاعد محبت جانین عرف عالم آملی غایت را پس و بهشت و بهشت و بهشت
زفاف بهشت که سعادت و رفعت و شرف و ظهور است معاونت نموده اقبال را
آمال و اسعاه احوال فرموده سپهر جلال با او آسان فضل و افضال قلین و در جبین جناب
و فرسی رطل و رخ خورشید با ناسیب که سبب است و مترقی است از اجتماع سعادت جهان
برین ملات غم نموده از قرآن علمین نه با واک مقاصد است جزم فرموده و در بهشت جای
الحمد که دست ارادت و گردن اوست خایل شد و فریاد و اطلعت سعادت خشنده
با بان گشت یعنی بهشت بر رویه دولت برومن بود نظر را نه او را پیوند بود و او کامرانی
آقا کما میباید معالی جمیع نمود و در جبین عالم افزو با ناسیب جهان را رای طریح مبارک
قرآن دند و زمینت زفاف چنان استماع افتاد که باغبان قضا و قدر بلای انضام
حدائق تحایق معالی و طراوت یق و قالی معالی گلین بستان یالت اداها نهال
جلالت پیوند که در حاجت خاص عام و سبب است کافه انام شد بهشت ازین شایه وانی جهان
مانه شد و دل اسوده گشت و روان تازه شد و زمینت لاوت و درین وقت که
سبب از قرآن و آسانی و تائید انصاف هم شادمانی ازین عزت اجمال خرسی طلوع
درین شدن انصاف خری خری و عروا بهم کردن باطل علم نجوم کی شدن از دو کول به جلوه منت کول سیاه سرانی شمس رهی یک جرم فرموده و

[illegible]

نموده از روح سعادت اقبال که بری ظهور و فرموده در خلاصان قلوب متخلصان چندان سرور
و بشمار و شوق و تهنیتها حاصل شد که به بحرینان تقریر یسایش شمه از ان چیز عبات
مکنجامید چنان است روز ناپنج سعادت از احکام طالعین کوی جهان تاب خندگی که در جهان
مقدم بر این نخت سعادت و نطق جهانی پذیرد بهم و تهنیت و لاوت چون تشریفات
که چهره ملت مخدومی نهان و مندر پیرسته و گلشن شست و پذیرد راسته شده و ریاضت
آمال و بهائین جا و جلال نسیم عزت اقبال کشفه و پیرسته گشت نظر ان از مترصدان
امید را نسیم غبار از هربام و زیدین گشت مترصدان نظر از آسپهر دولت شاه مرام در حید
آغاز کرد و به بیت زین شارت جانی آندارد که جان می کند رشک گوید از فلک بخت زاوی
و تهنیت و لاوت و زین بامیان که آوان متبرک که تهنیت بر این شارت پذیرد یسایش
ان مصر پهر جا و جلال بر سامان من شنده که کوی طالع گشت و ان وضه فضل و انضا
ملک بر ناره جو با اقبال نه نهال جلوه کرد علم اند که اصناف بهتر از تضاعف و انواع استیفا
مستزاد و یاریدار است که دیده را با ابل و تلمع جمال قبحه العین و مشن و سینه صحاب عالی
نیسات یا ض طلعت آشنه الفوا و گلشن و دوم و تهنیت و لاوت با تسماع این خبر
از که کوب و کوب از سامان است ولی نموده بهر سپهر سعادت از افق لاوت طلعت گشت ملا و سرور
لاست ترا و فاعدا و بخت و جو را صفت تضاعف است و امیر است که لحظه خطه طلوع
کمالش و تناید و اختر لوع جمالش و ترقی و تضاعف با هم و تهنیت و لاوت و کوب عالم
افروز که از افق سعادت بساعت و طلعت شده طلوع خبر جهان بانی که از مطلع اقبال

۱۳۹
تشنه از دل پذیر
دندان آن بران
تکرات و تهنیت
سود منصف و دل
تندیس و ترکان
شاد کن و شاد
شدن و تهنیت
سوی غلام و صلا
۵۵
سنگ و تهنیت
کدی و تهنیت
سجده و تهنیت
نقش و تهنیت

جاه جلال مع کشته بر حضرت مخدومی مبارک باد و جادائق است که آن جناب هر روز از
مقدار حشمت اینت بسزاند و دست به دعا و عیانت لم نیل می از بهجت مسرت بروی
ملان این عالی کشاید و در تهنیت لاوت چون معلوم شد که چهره ایام و بیالی بگوهری ازین
دولت ظهور کرد و مجلسی وصفی مجید معالی باختری از برج حشمت طالع شده منزه منجلی کثرت و واح
الشیخ بجان یدین بار فرخ و آیت باج بدل سپاسید که وظل ظلیل آنحضرت بزیل ام و نهنگی
ملوسید و در تهنیت دستر هر گوهری تنگ که از معدن محدث نظام نشود و وسیله از وی
که دو دولت است بر خیزی فیج که از افق کبریت طالع میگردد و واسطه جمعیت اسباب است پس
بطولع ناسید غر و حشمت ظهور بقیض حج که از بیت سببش و مستظهر باید بود و فرخ و حجت و
نشاط باید فرو و در تهنیت ختنه کردن زند چون اشباع افتاد که پروا نهم
سنت ختان که از کاغذ صیغعت الله زنگی تمام دارد و انداخته اند و مجلس غش و محفل
کش مخومی برو فر اسباب حجت و منظومی ظهور اصناف مسرت مرتب ساخته روح مردم
نشاط و کمالی از ریاض الال جا و دانی و مید نفاع کل از انبساط و شادمانی بهشام سر و
نسایم امانی رسید بیت از گشت ایشان و زمان گشت معطر و زیارتان لم خدین گشت
و تهنیت قدوم سلطان عالیشان بیت - نبر اشک که سلطان انوار رسید
بسیار کاغذی ال کار ساز رسید چون پایت هایون علام عاوت و از افرون توجه
مستقر خلافت نمود و اکثرت مبهان کشانی بامواهب است فرمان والی غم و
السلطنت فرمود پس نه کافه نام از خواص عوام با دانی و طائف شکر گذاری سپاسی

باری جایی شد بیت بر هر که هست آمدن ده کامکار شکرانه واجبیت فری خراب
و تهنیت قدم مرا چون شایسته بایند نکه ستیقرایات مارت ایالت مرکز اعدا
سطوت جلالت بقدر دم شریف بیت یا عنان و دوت با تلافی سعادتین
صوب تافته سبانی سرور و بخت میشد و لباس جوهر و مسرت مجی بودند و تهنیت قدم
وزر او سائر ارکان و ولت - با شماع مراجعت مواکب بارکات متبرک الصفات علیها
معدلت مشکاه انواع محبت در قلوب کویان مخلص و دو صنف ابتهاج و مسرت هواداران
مستخلص ولی نمود و حمد لیکه و عانی نیامزد این ب سبب راین فتح ابابکشت بیت
بس فاش خواندیم و با خلاص میسیم تا بار در روی دلاری تو دیدیم و تهنیت قدم و
بجایده و البته که ما هب کلیه از خدای غیبی نمود و میامن لطیفه از خدای عالم لاری
کشود و معنی حضرت نقابت پناهی سیادت و شکافی کشف سلامت حرز سعادت
از حصول مطالب و حصول الانی و مارت بقدر عزت و مسرت شمت مراجعت فرمود و بیت
فیض ازل صاحب فضل اند رفیق اقبال به عنانی می بخت بهر کاب و تهنیت
قدم علم و حصول بشارت قدم لازم الالام واجب العظام حضرت مخدومی شریعت
شعاعی فضایل و ناری که خاصیت معا و دوت توجه نفس ناطقه بکالبه حضرتی از دوت
از و یاد و دوا فرج شد و سماع شرو و مقدم مبارک الاثام توافرا لانا و اگر صفت شریعت غیر عظم بیت
الشرف خویش از و مستغفم میگرد و سبب حصول اسباب تیاج کشت بیت از قدم تو دیدار
شد عینه با تانده ترز گلشن شد و تهنیت قدم دوستان چون استماع بشارت

[illegible]

سبک باد ۱۲ ۱۳
 طالع نفعی
 خردا ملک و مبینی
 نزل زیر مستطیل
 ست و اصل طالع
 اقتصاد چوبی و چوبی
 بیخوبی با شکر شانه
 یکی عین شانه چوبی
 باشد شانه چوبی و چوبی
 راوی امل است
 خدای نفعی
 خطی بلند با امل و د
 یک کمر و دوازده

مختی و عقب ست بر سر اورا سگی منعقب هلاک مجموع انبای عالم بشربت کل شئی لک
مقررست مسافران نزل این بادیه و دیگر دار را خبر خرم انسا که نوید که الموت گذر نیست پس با
حکم حکم انی امر به مردم نری در جرع سوئی نیناید و از فرغ به جو وی میکشاید هر حال بوسائل
اصطبار که شرط ایمان بلکه سطر می از است قیاسی باید نمود و با حرا از ثواب تلعب صبر حاصل راجل
باید فرمود بیت صوری ضرورت کاین در را به تغییر از صوری والی نباشد اسید چنانست
مستحق ان از خزان و نه از خزان السموات الارض ان در زبان که داغ فراق او و بار ارباب و دیگر
بار ارباب که دخلت با رفعت و لیسح الذین انعم الله علیهم که است کما صواب بیده قانع
عظم التواضع بوارث اعمار غریز و کرم باشند هم در اعلام موت بکتوب الیه بیت
عجب و است جانم را نمیدانم که چون یم - و لا خون شوکه با بر حال خود یک خطه خون یم - نیم زخم
کاری سینام داغ غی یاری - گوی از زخم بر دگان از داغ درون یم - اگر خبر خوش است انگیز
موجب ناکم و تحسیر قصه که میر سبب ن تحیرت آمل مغمو که بصفات القلب یخرب من سوز
وید و شکایت که العین بنیم موصوف است خفا و طاقت کتمان بن ارد حاصل کلام ناکم جهان
عزیز فلان در همت خایه قالب لب نفیش نزل فرموده و درین ایام میل دعوت سرای و اندر
بدخواالی دار السلام کرد و بیت و احسن که رشته دولت بسته شد پشت این بار
مصببت شکسته شد جواب این جانب بکتوب الیه حقا که از وقوع واقعه غم
و حدث جانیه جگر سوز دل محسوس نواب کشید که زبان صبر است خراج برهم دیده و خا
مخزن مصائب و زخمت شکیبانی ببادیه سوالی کشیده قطع زین ماتم از سپهر

برای دفعه پنجم به خط اول

15/11/2014

بالکس فیکر

وہابیوں کی مذہبی تحریک

طالعی و فو...

سے

وہی ہے جو

سنگی، ص ۱۱۷

ملاری از جنس

توحی را نامی

158

۱۱

[illegible]

وہابیہ

مجلس شورای اسلامی

نظام حلقہ

روزگار و دنیا

پیشکش کنندہ

حاج محمد باقر

محمد حسین

...

15 16 17

[illegible]

دین

وواصل و مجبور و تالم بان مساوی یکدیگر بدین فقیر مستهاکم رسید - قطعه چگونگی شرح دهم که رسماً
آن چکشید - هیچ ازین صحت و ثبات نماند که بسیار دیده و فلک از بهجرت این با تم و امن و خون کشید
بیت اینچون زخم است که خبر گزین ندارد و مرهم - و نیچه در دست که جز ناله ندارد و دران مخفی نباشد که
و در دنیا محل حوادث و مکان صوارف است مساحت این صدهاگاه نواب مضار و قلع و مخاوت
و در فانی هر مخلوق از قبل واجبات است بقالی بهر وجود از مقهور متغایر مکن الوجود که سر زده
حدوث بیرون در سر انجام پائمال فوات خواهد شد و هر می روث بالذات که پالی و بقعه اسکان نهد
عاقبت الامر سر بکتم عدم فرو خواهد برد پس درین نوع قضا و است جاد و فزاک ضابطه باید زد
و پالی ایند که کابلین صبر تم فرو خیزد صابرین یاد آورده چاق قدر همه را کشید نیست و شربت اجل
همه را چشید نیست - بیت آفریده چه کند اگر کشد بار قضا که کافریش همه در بند قدر مجبورند -
هم و در عالم صوت موت بکتاب الیه قطعه تالی زمانه و غم بر جگر نهد - یکدغ کشید
و غم و گرفتند - هر و غم کا و در قدری و به بهتری - آندغ را گذارد و و غم و گرفتند - اگر چه خبر
متوشش و مولم خاطر و حکایت مشوش و موج ضامرت اما از ظواهر اینصوت اخبار معنی چاره
نیست حاصل سخن که درینو لاسر و ش عالم غیبی مینماید عرصه لایسی نمائی از جمعی الی ربک
بگوین فلان بسایند و خطاب مستطاب ادخلی غیبی فضائی ساحت الب رباب تسبیح آن ششم
جمع افاضل و اعلی رسید - قطعه از دیده رفت غم ویم یاد کار ماند - صد حیرت بسیدیم میاید
ماند - تسکین بود از زوئی جانمن رفت - این جان ارمانده ندانم چه کار ماند جواب از جا
مکتوب الیه - حقا که دل غم اندوز را چون بدین مصیبت جگر سوز و قفا و آتش حیرت

در کانون آفتاب آب حشرت از فواره وید نه سبکشت قطعه - درینا کلباغ بهار جوانی -
 فرو ریخت از تند باد خزان - وینغ آغ در بالکه اورا - بر بالا قنادین ناگهانی - ترا با بدای
 گل صد پاره کردن - کنون کشائی لبش وانی - بصار از باب حق بمعانیلین صورت ناظر
 ضمائر صحاب قیق سلا خط انیمخنی حاضرست کیسج ووجه در بهار عمار طراوت نه پذیرد که در حش
 اجل او با پرموده گردانده - قیج کسوت در کاکه حدوث یافته نشود که دست شان ایام از انفرسا
 پس درین اقعه خطمی نمودار طامت کسبست نام اختیار قبضه فیعل الیدایشار باید پیرو
 عجمان امور بدست تصرف حکیم باید بداد و ذو بحبل المیتین صبر و تحمل و عدل اندر تحب
 الصابین تمسک باید بود و صدالی عصمت تاسمی لا ادر القضاة ولا محقق کما تسبیح ضا
 باید شود - بیت سپهر خون چگونه را بگذارد - الرضا بالقضاست چاره کار - هم در اعلام
 صحت موت بکتوب الیه قطعه کارم از دست فت دست از کار - ویدانی نورانی
 بی یار - و لغکارم چرا نمیکیم خون - در وندم چانه نالم زار - اعلام صوتی که یضیق صدر می
 اوست اخبار حکایتی و لایطق لسانی متعجرب و بچه وجه بعضی قوع تواند رسید محصل کلام
 آنکه شجره زندگانی فلان از فضیل سر شنبه زندگانی تازه و شادان و از عواصف اجل صفت
 فاصبا بها اعصار فیه نار فاحه قوت گرفت فضالی سینه سوخکان آتش حرمان از هموم
 بجران صفت اندرین شی ات عیله لاجلته کالرسم - پذیرفت انا لدر انا الیه راجعون -
 جواب جانب بکتوب الیه - چون خبر رسید که خورشید سپهر کامکاری بجانب مغرب نه
 و اختر برج بزرگوار می از سمت الراس زندگانی میل نوال فرمود و چندان تحیر و مساف در میان

[illegible]

که زبان صفای آن گفت یا قلم شرح آن ننهد واد- درین ازان فایده ای صفا که اجل ناله
بسیل فنا خانه زویش می ران که واد فوسل ان جمهر قدیمی سمات که بروشک و چسبند
بروز زیر خاک پنهان که و- اگر چه درین مصیبت شریک نیستی ان لم مکانون هر دلی الهی است
قطرات حسرت از چشمه حشر می نسکب با بلا خطه این معنی که ازین می آیدنی که با ویه بلا و ایت و
غارتان غنا و ایت است بگلشن راحت خورشیدی معشرت و سلوک متصل شد و بوطن اصلی
و مسکن حقیقی که واد القار است حلت نموده از خواب کهنی خواب گاه می ز غمگده بر زم شایه ای طفل
ماند آخر ان میتوان کرد و حرارت جان سوز را تسکین بخش توانی و بیت چو جان پاک
شد بجانان چو فراماید کرد و افتان بهم در اعلام موت قطعه ای سپهر بجزایم
سوخستی به زاریم دیدنی زارم سوختی به لاله روی زار من کی دی جدا و این غش لاله و ارم سو
چگونه و چو لیسیم حکایت واقعه غم اندوز و حادثه جگر سوز خاطر خیرین بنوعی متفرق گردانیده
ضمیمه نیز را بر وجهی متون ساخته که در زبان ضبط ترتیب کلمات آن قی در دست نه بنان بر
ترکیب فای آن انا محصل سخن آنکه بحسب تقدیر قریب بنا بر حکم مالی ابد المصیر این قات
جنا بفلان قطعه - روی دل حقیق جان و- آشیان در ریاض ضوان کرده -
و درستان زور و فرقت خویش خانه صبر و خوش می ران که و- جواب ان جانب مکتوب
بیت نامه مطلع و شرح غم و محنت جان - نامه قطع او پنج دل سوز روان به از ابر
فلان سید و چون برضمونش اطلاع افتاد حالتی دستا که در نزدی کش که عدم بار و وجود
هنر و محنت مآثر بر راحت حیات خدیا کند و بیت و ده که کحل و شنی چشم عالم بر نیانند
و دم عدم با احتیاج و دلال باطل هرگز نشد و چون بجز از احوال که نیست بپندارند و اندام - سه روز در تعلیل افزونی نهادن غلبه شدن

זמן

بیخه بیخه خوشی
 بیخه تلخ در تنی و جور و
 کشتن آتش کشتن
 چای و عرق و
 جان عالم و
 عین گوشت و
 رضوان یکسوی
 خوشنودی زار و
 کرم و مداین
 ست و اسکند
 شبنم و نیک و
 کرم و

که نزدیک شد که وجودم عدم را محتاجا بیکر و دانه طالع با ناله ای گریه می شد و چون یک بغیر از اجل مرگ نیست اینها ندانند ما ندانم ۱۱۴۵ بر وزن تعجیل فروغی نهان و غالب شدن

تاریخ حیات و وفات و غیره

و جگرش این نعم جاندار زوی تکلف شکیباف نمودن استغفاره استیلا با چون یک کارخانه کون
فساد فوات و لایه ها ماند و کوشش بنده را در فوات بقا کجا و کی و فعل ماند و مادر نفس
ای من خست و بیچاره من لایت خلقت خلعت حیات جاودانی نوشیده و در صد و شصت و شصت
بی شرفیانه نوشیده پس عالم عقل سرحد مملکت انسانی است حوج باید نمود و بگوشش
این از سر مشعل غیب استماع باید فرمود که الا که حکم و الیه رجوع بیت اها کس اولش عدم
آخرش فناست - و حق او که شایسته بقا خطای هم در صوت مصیبت بیت -
سازد بک این طایفه زنگار - که سخت است این جدائی زیاده قصه جگر سوخته و خرم ماند و فلان
کلام عبارت از یک عالم استعانت شرح این و حاصل کلام که وکل شئی غایت دست تصف
مادامه لذات اعدا حیاتش را منهدم گردانید و صبر سکون را این مخلص بود و ازان شخص را یکی
ساخت مرغ جانفش قفس تن شکسته برنگره از جعبی که بکشت و شمشیر جوش را از
آشیانه فنا پرانده و نهاده و بقایوست بیت زجان هر چند جنبه وین چمن شست - تسکین
مرشخ و بازگشت - بیت بدین راه جگر پایی بخند - چو دوش با خرم سر خند بیت
مرغ غلومی و فلان سبب الفت گرفت - و قفس حق این انس گریه و طاهر حرا نشین به جواب از
جانب مقابله چون استماع افما که سر را یالت من جدالت از فوات ملک صفات فلان
خالی ماند و فینه حیاتش بگرداب حمل معوج و غرق شد چندان که کمال این لخرین جان غمگین
قلم زبان باقی از عهد تقریر و تحریر بر روی نماند - پوشیده نماند و دنیا منم که است
که خیر و شر مختلط و نفع و بلا و مزج است با هر عشرت عشرت با هر حایتی حایتی قمری از دو رقم

خلود و بر صفا حال هیچ مخلوقی کشیده اند و طغرائی بقایا بر نام مملکت جوهر قوم نساخته اند پس در
این قاعه طغیر رضا و تسلیم و شوق جاکرم عمیم حضرت یم معری باید داشت و لایا تقوی
در ساحت به حضرت علیم بذات الصمد باید داشت هم در اعلام موت - قصه بیل
حاشیه شکله بوسیده که ام عبارت و زبیه که ام تعارت شرح آن در محصل کلام که درین قاعه حکم
خالق الموت الحیا انفاص دوه عمر فلان با بقضا رسید بگویش شیش ان داعی اجل نالی با
النفس الطیرة ارضی الی یک ضیئة مرضیة - رسید و غ حزان جان پیر جوان دوه و نیل در
بر چهره آشنا و بگیا کشید بیت بخاک طلعتان را که خدایو یخ - چه یک یخ که در و در نسل را
در جواب آن حاکم از واقعه شکله و حادثه که فلان فور غم و داخلان ضامن خلاص کشید یا
و نیز آن سفت از هیچ غم اشتعالی رفته جهان حشر جان و کبر صوت پذیر خلابی شد
و عالم از وقوع این قاعه غمناک و بویالی نهاده افاضی دانی وین با تم سهیل ند و خاص عالم
تغزیت یک کشیده که فرما لازم لا و عان شاهی سنت با فده حضرت الهی این سجد
بتدلیا از امتدانی فطرت جهان انقضائی و در آن ین نجر بوده خواهد بود و در سبط خضر و
عصره خیر کل راحتی بنجا جراحی بر نیاید و لاله سگفته بیباغ نهفته روی نماید و لو بهار جیا
و گلستان کنی تخران کنی نبایچه چون مهدی ارضی الی بگویش شمش حرکی ساینده اند و
اولا ارحا انا الله انا الله اجنون چاره نبود و چون کلم عدم وجود آفریده کشیده اند غیر رضا
فاده نبود و بیت چکنده بنده که گردن بند فرغان چکنده گوی که فرمان نبرد و چو کا نرا - هم در
مصیبت - قطعه نمدانم که آن با هلاقت و کذا کاه و در عمان را بگذشت و درین

[illegible]

چو طفلان یتیم و عاجز و نعل یار بگذشت به اعلام سلاخی علی آنکه حکم و کلام آینه جل کتاب در
پایه فلان بانجام رسید و ساقی قلی قلی فیکم الموت الذی کل یکم شربت مات چشید و از
آب و دنیا غدا العشرت سالی دار القدر حلت نموه و انا وانی منازل خاک اعلی حاج افلاک
ترتی و عصاره نوازش قلی و در صمیم برهمنشینان و خاک حسرت بر فرق بالان بود و در
سخت بیت رفت نقش رخ اول کاند - سینه سوخته از تیغ غمش چاک اند - و در جواب
جانب ملکب الیه بیت آه ازین حکم که هم بخت و هم خام بسوخت - آه ازین که دلهای غمناک
بسوخت - و در یوقت از واقعه جانسو و صیبت غم اندوز فلان خبری سید بیت که دلهای غم
همه جوشید - و یغ از آن که بهر حال که بهر فضا متواسی گشت افسوس از آن به فلک مکارم از
لج فوده اجلال و رنگنای حسیض و بال افتاد و قلب قاصدی وانی شمع وار و لکن حیرت افزو
شد و صد و را عالی ارباب عالی بشیر قلی و اضطرار سوخته گشت قطعه گر خون جیم
قصه در خورست - و جهان بیم جلوه درین تعزیت داشت - نه بانه بهینیم با سوخت از غمش
و هر که بگریه درین قبله است - و اعتدال ترک تعزیت بیت شمرند و لم از آن درین
تعزیت - فرصت نشد که خدمت آن نشان کنم - اما بعد از خواهی شعله های آه قندیل و از جانب
قبش و آن کنم - بیک گفت سر و اوان که درین واقعه و جانسو و حاد غم اندوز احرام خدمت بسته
صف فلان انسرار مالی شرائط تعزیت می بلکه بانه و ناظرها ناگاه و و امیر و فلان می سوز
انگیز مقدم می ماسوا و نکاحا جز این زد و و حامل این امنیت گشت ایستاد است که بعد
بیت گرجان من هم درین طه خوف - ایتمش تر بیت جان کن کنم - و در جواب آن

۱۲۶

[illegible]

الحمد لله الذي جعل في كل شيء حكمة وحكمة في كل شيء

حضرت نقابت پناهی بموقف عرض رسانند بندگان عالیجنابیت و شکایتی بجز عرض رسانند
 ملازمان جناب سادات بانی بجز عرض رسانند بر نقابت سادات ملکی صفاح حضرت سیات پناهی
 مزین محلی تمهید ادسیات بر کتب غایت عالیجنابیت پناهی و دانای شرف جناب
 سیادت ابجد جمیع فوات محرومی - شرف ان مطاح حضرت نقابت پناهی یافت بدین شرف از مطاح
 عالیجنابیت شکایتی محلی بدین - شرف ان مطاح جناب سادات بانی خواهد یافت - بجز مطاح
 نقابت پناهی زبا - بشرف مطاح عالیجنابیت شکایتی شرف با بعین عطف جناب
 مابعد طبا - و عنوانات مشایخ - خدام حضرت حقائق پناهی بموقف عرض رسانند
 سیات ملکی فوات شریفه حقائق پناهی و کار طواف نام واصل بانی - ذات ملکی صفاح عالیجناب
 هدایت شکایتی محلی محروم از حدیث عواض ملکی امان - نوایه انفاست که جناب نشاد
 بانی واسطه ان شرح قلوب کبابینا طریقت با - شرف ان مطاح حضرت حقائق پناهی محلی
 یافت - شرف ان مطاح عالیجناب هدایت شکایتی محلی بدین یافت - ان مطاح جناب نشاد و بانی
 خواهد یافت - و عنوانات علما نویسنده - بجز مطاح حضرت حقائق پناهی زبا - بشرف مطاح
 عالیجناب هدایت شکایتی شرف با - بر بر مطاح جناب نشاد و مابعد با - خدام حضرت فضایل
 و شکایت بجز عرض رسانند - ملازمان جناب فضایل بجز عرض رسانند - شرف فوات فضایل
 پناهی فاد حقائق مصروف باد - ذات عالیجناب فضایل و شکایتی محلی عظمایا -
 اوقات میالی ایجناب فضایل بانی همواره مجتهد بشرف ان مطاح فضایل خواهد یافت بجز
 مطاح حضرت فضایل پناهی مغربا - بشرف مطاح عالیجناب فضایل و شکایتی شرف با

۱۶۹
 است ۱۱ صفح
 بالحق ظاهر که این پیری
 بار کسی و پناهی وقت
 فاد و اصله صفاح
 چو که تا نام ان
 اوشل رنگ ان
 و طایر کافه ۱۱
 عصمتی بجز رها
 است و اگر بگوید
 فاد و اصله صفاح
 بالحق و شرف حضرت
 عظمایا و پناهی
 نام و اصله

[illegible][illegible]

استہان

الحمد لله رب العالمين والصلاة والسلام على سيد المرسلين الذين من آمن وسودوا وان محمود كتاب لا جواب
علم انشاء ودرمیتا بطرز خوب خطاطی انشائی یوسفی بصرف زر کثیر محشے و منکت کنائید
برای فائده طالبان و ناظران و منشیان بلوغت نشان بفرمایش بیان محمد شریف تاجرت
باہتمام میان گل احمد تاجرت کتب در مطبع ہند و پریس ملی طبع گردید *

اعلان ضروری

برابر باب اہل تجارت مخفی نماںد کہ کتاب ہذا را من نیازمند گل احمد تاجرت کتب بر فائده
عام شتا فان فن نظم و انشاء از مولوی محمد منیر صاحب بامداد جناب ارباب صاحب طائنگ
تحشے و منکت کنائید و نیز تصحیح کنائید ہبہ بالعوض گرفتہ و حق تحشی و منکتہ از مولوی
محمد منیر صاحب مشہود الگئی ملا صاحب خود خریدم و بموجب قانون بستم ۷۴۴ھ
وخل ہی گوشت عالیہ ہند جیٹری بنام خود کنائیدم امید کہ ہم صاحب بغیر اجازت این نیازمند
قصہ ش نکتہ تاکہ بایں دفع نقصان نہ پذیرد و بلکہ ہر قدر تشخجات کہ مطلوب ہند از شہر
پشاور بازار قصہ خوانی از دوکان محمد شریف تاجرت کتب طلب دارندہ در سیل بیع نخواہد بود۔
و ما علی الرسول الا البلاغ۔ گل احمد تاجرت کتب شہر پشاور بازار قصہ خوانی
بر کتابک مہربان دستخط نیازمند بنام مال سرقہ دانندہ

تاریخ طبع این کتاب از طبع فقیر محمد عبد اللہ غنی عنہ و والد کتہ تناکن کوٹ واٹ	
بر طبع این کتاب عزیز و گرانہار	صدکر و صد پاس بدر گاہ کتب
یک نسخہ زین گیر بیا و بیا	ای طالب بلوغت و انشاء و نظم و نشر
انشاء یوسفی چر بیج ست و دلربا	گفتہ برائے وصف و سن طبع او

ای خریداران جان فارست
نور چشم آمد برائے طالبان
گرمخواہی کہ باشد ز دور
بے تامل این کتاب کتب طلب
بر کرد تحصیل این را خوان
از سر بہترین پیکر شمش
انست الحق خان و ملن کار
ناکتہ شایب سرور ملن کار
علم و ہم گشت دران قار
گیو باکش از عالمان قار
بہر دارا کھستان قار
شایب از سنگین کار